فهرست برخی از مطالب و مندرجات مهم و قابل توجه نسخه حاضر

۱۹۰

۱ - معانی فارسی بعضی از لغات را در متن آورده (صفحات ۲-۷-۱۱۴-۱۲۸-۱۹۵-۲۰۶-۲۰۹) وغیره که معلوم میدارد شارح در هر دو زبان تسلط کامل داشته بعلاوه معلومات شارح در شناسائی شعراء عرب و دسترسی بدیوان اشعار آنان

اطلاعا[illegible] ۲۱ که از خود خوارزمی و یا شعراء معاصر مولف است

۲ - چند[illegible]

۳ - دوبیت [illegible] شیخ عبدالقاهر نقل کرده ص ۷

۵ - اشعا[illegible] الزمان بهاء حلف [illegible] احمد سحبان راص ۲۱۳

۷ - اشعا[illegible] ج الساوی در مرثیه رکن الدوله و فخر الدوله

حد[illegible] ۲۸ و از ابی القاسم بن حسن الکاتبی ۲۶۹

۱۲ - قصی[illegible] در فارسی شوهر خواهر است و در متن هم

۱۳ - لقب[illegible] وی فخر الدوله البویه را ۲۸۹

۱۴ - کن[illegible] ر الدین بر ایضاح که دیده ۱۹

۱۶ - نقل[illegible] نیت و خوارزمی از آنها با بیات سقط

نام برده[illegible] مشکله شیخ عبدالقاهر و کتاب

المغ[illegible] در الافاضل و واحدی و

قطع[illegible] الشعر لابن طباطبا و از فضلاء بنام

رضی الحق والدین المعروف بشیخ یحیی ص ۲۵۷ و دلائل الاعجاز و ده تالیف بزرگان شعر و ادب ایرانی و عرب

نقل کرده ۱۸ - بعضی لغات فارسی آورده که در فرهنگها نیست مانند نوعی شراب بنام می تختج ص ۲۸۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتاب [illegible]
مؤلف [illegible]
مترجم
شمارهٔ قفسه
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۱۲۹۰۸
۷۲۱/۱

نسخه نفیس و بی نظیر

شرح ابیات ایضاح

تالیف

الامام العلامه فخر الدین الخوارزمی

بخط یوسف بن پیر اصفهانشاه مورخ بسنه ۸۹۰ هجری قمری

۲
الف ۱۳
۱۷۰

این شرح از نسخ نفیس و عدیم النظیر و گرچه بعربیست ولی از متون قدیمه است که بوسیله آن بنام و اثر یکی از فضلا و دانشمندان عالیقدر ایران دست مییابیم.

فوائد [illegible] ۲۷۰ [illegible] از اشعار [illegible]

در کشف الظنون از شروحی چند که بر ایضاح نوشته شده است نام برده و باین نسخه هم مختصر اشارهٔ دارد باینعبارت (وشرح ابیاته لبعضهم اوله: الحمد لله المتوحد بحسن توفیقه) و حاجی خلیفه این رویه نکوهیده و عادت نا ممدوح را دارد که تالیفات ایرانیها را بعضاً و شیعیانرا بالاخص بانهایت بی توجهی و بی اعتنائی و بطور اختصار و اجمال برگذار مینماید - توضیح اینکه حاجی خلیفه در نقل سطر اول دیباچه دچار اشتباه فاحشی شده که کاملاً بی توجهی او را میرساند زیرا در نسخه حاضر الحمد لله المؤید بحسن توفیقه است که عبارت صریح الدلاله و صحیح المعنی است و المتوحد بحسن توفیقه نه معنی دارد و نه صحیح است در اینجا

نسخه نفیس و بی نظیر

۲۰
الف ۱۳۳
۱۷۰

شرح ابیات ایضاح

تالیف

الامام العلامه فخر الدین الخوارزمی

بخط یوسف بن پیر اصفهانشاه مورخ بسنه ۸۹۰ هجری قمری

این شرح از نسخ نفیس و عدیم النظیر و گرچه بعربیست ولی از متون قدیمه است که بوسیله آن بنام واثر یکی از فضلا و دانشمندان عالیقدر ایران دست مییابیم .

فوائد و منافع عدیده از یکتاب عاید میشود منجله در صفحه ۲۷۰ سه بیت از اشعار عربی حکیم عمر خیام را آورده

این کتاب ۲۹۵ صفحه و قریب پنجهزار و ششصد سطر است

در کشف الظنون از شروحی چند که بر ایضاح نوشته شده است نام برده و باین نسخه هم مختصر اشاره ئی دارد باینعبارت (وشرح ابیاته لبعضهم اوله : الحمد لله المتوحد بحسن توفیقه) و حاجی خلیفه این رویه نکوهیده و عادت نا ممدوح را دارد که تالیفات ایرانیها را بعضاً و شیعیانرا بالاخص بانهایت بی توجهی و بی اعتنائی و بطور اختصار و اجمال برگذار مینماید - توضیح آنکه حاجی خلیفه در نقل سطر اول دیباچه دچار اشتباه فاحشی شده که کاملاً بی توجهی او را میرساند زیرا در نسخه حاضر الحمد لله المؤید بحسن توفیقه است که عبارت صریح الدلاله و صحیح المعنی است و المتوحد بحسن توفیقه نه معنی دارد و نه صحیح است در اینجا

فهرست برخی از مطالب و مندرجات مهم و قابل توجه نسخه حاضر

۱۹۰

۱ - معانی فارسی بعضی از لغات را در متن آورده (صفحات ۲-۷-۱۱۴-۱۲۸-۱۹۵-۲۰۶-۲۰۹) وغیره که معلوم میدارد شارح در هردو زبان تسلط کامل داشته بعلاوه معلومات شارح در شناسائی شعراء عرب و دسترسی بدیوان اشعار آنان اطلاع ...

۲ - ج... ۲۴۰ که از خود خوارزمی و یا شعراء معاصر مولف است

۳ - دو... شیخ عبد ... بر نقل ... ص ۷

۵ - اش... یع الزمان همه حلف ... احمد سجستان را ص ۲۱۳

۷ - اش... رج الساوی در مرثیه رکن الدوله و فخر الدوله

۹ - ح... ۲۸۹ و از ابی القاسم بن حسن الکاتبی ۲۶۹

۱۰ - اش... بعض العجم ... ادیبان فی بلخ ... ص ۲۸۱

۱۱ - مد... ی شراب که در زبان فارسی مینجنج گفته میشود ... بمعنی خسر

۱۲ - قص... در فارسی شوهر خواهر است و در متن هم خسر

۱۳ - نقـ... اوی فخر الدوله البویه را ۲۸۹

۱۴ - کر... اصر الدین بر ایضاح که دیده ... ۱۹

۱۶ - نقـ... ... نیست و خوارزمی از آنها بابیات سقط ... نام بر... ... المشکله شیخ عبد القاهر و کتاب ... المـ... صدر الافاضل و واحدی و ... قطـ... الشعر لابن طباطبا و از فضلاء ... رضی الحق و الدین المعروف بشیخ یحیی ص ۲۵۷ و دلایل الاعجاز و ده ها تالیف بزرگان شعر و ادب ایرانی و عرب نقل کرده

۱۸ - بعضی لغات فارسی آورده که در فرهنگها نیست مانند نوعی شراب بنام می تجنج ص ۲۸۱

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب شرح ابیات الایضاح
مؤلف فخر الدین خوارزمی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۰
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب ۱۲۹۰۸
۷۲۰۱

۱۹۰

فهرست برخی از مطالب و مندرجات مهم و قابل توجه نسخه حاضر

۱ - معانی فارسی بعضی از لغات را در متن آورده (صفحات ۲-۷-۱۱۴-۱۲۸-۱۹۵-۲۰۶-۲۰۹)
وغیره که معلوم میدارد شارح در مرو زبان … شعراء عرب و دسترسی بدیوان اشعار آنان
اطلاعات … از خود خوارزمی و یا شعراء معاصر مولف است
۲ - چند رباعی …
۳ - دو بیت ع… بر نقل سه ص ۷
۵ - اشعاری … حلف … احمد سخنا را ص ۲۱۳
۷ - اشعار از حکیم … در مرثیه رکن الدوله و فخر الدوله
حدیس … از ابی القاسم بن حسن الکاتبی ۲۶۹
۹ -
اشعار زنا … نجم ۲۰۶ ادیبان فی بلخ
۱۰ - … ص ۲۸۱
۱۱ - مداحی که … که در زبان فارسی مینجنج گفته میشود
قصیده ابی … شوهر خواهر است و در متن هم خسر بعمته
۱۲ -
لقب و کنیه … الدوله البویه را ۲۸۹
۱۳ -
۱۴ - کنیه نعمان … بر ایضاح که دیدند ۱۹
۱۶ - نقل بعضی … و خوارزمی از آنها با بیات سقط
نام برده و لسا … شیخ عبد القاهر و کتاب
المقتضب … فاصل و واحدی و
قطب الدین … ابن طباطبا و از فضلا
رضی الحق والدین المعروف بشیخ یحیی ص ۲۵۷ و دلایل الاعجاز و ده‌ها تالیف بزرگان شعر و ادب ایرانی و عرب
نقل کرده ۱۸ - بعضی لغات فارسی آورده که در فرهنگها نیست مانند نوعی شراب بنام می تخجنج ص ۲۸۱

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب شرح ابیات الایضاح
مؤلف فخرالدین خوارزمی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۰
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب ۱۲۹۰۸
۷۲۰۱

نسخه نفیس و بی نظیر

الف ۱۳/۲
۱۷۰

شرح ابیات ایضاح

تالیف

الامام العلامه فخر الدین الخوارزمی

بخط یوسف بن پیر اصفهانشاه مورخ بسنه ۸۹۰ هجری قمری

این شرح از نسخ نفیس و عدیم النظیر و گرچه بعربیست ولی از متون قدیمه است که بوسیله آن
بنام و اثر یکی از فضلا و دانشمندان عالیقدر ایران دست مییابیم.
فوائد و منافع عدیده از یکتاب عاید میشود منجمله در صفحه ۲۷۰ سه بیت از اشعار عربی
حکیم عمر خیام را آورده

این کتاب ۲۹۵ صفحه و قریب پنجهزار و ششصد سطر است

در کشف الظنون از شروحی چند که بر ایضاح نوشته شده است نام برده و باین نسخه هم مختصر اشاره‌ئی دارد
باینعبارت (و شرح ابیاته لبعضهم اوله: الحمد لله المتوحد بحسن توفیقه) و حاجی خلیفه این رویه نکوهیده
و عادت نا ممدوح را دارد که تالیفات ایرانیها را بعضاً و شیعیانرا بالاخص بانهایت بی توجهی و بی اعتنائی
و بطور اختصار و اجمال برگذار مینماید - توضیح اینکه حاجی خلیفه در نقل سطر اول دیباچه دچار اشتباه فاحشی شده
که کمال بی توجهی او را میرساند زیرا در نسخه حاضر الحمد لله المؤید بحسن توفیقه است که عبارت صریح الدلاله و صحیح المعنی است
و المتوحد بحسن توفیقه نه معنی دارد و نه صحیح است در اینجا

فهرست برخی از مطالب و مندرجات مهم و قابل توجه نسخه حاضر

۱- معانی فارسی بعضی از لغات را در متن آورده (صفحات ۲-۷-۱۱۴-۱۲۸-۱۹۵-۲۰۶-۲۰۹) وغیره که معلوم میدارد شارح در هر دو زبان تسلط کامل داشته بعلاوه معلومات شارح در شناسائی شعراء عرب و دسترسی بدیوان اشعار آنان اطلاعات تاریخی و رجالی زیادی را حاوی است

۲- چند رباعی و شعر فارسی نقل کرده که در نسخ تذکره و منبعی بنظر نرسید مانند ص ۳۲ و ص ۲۴۷ که از خود خوارزمی و یا شعراء معاصر مولف است

۳- دو بیت عربی از رشید وطواط ص ۲۰۵

۴- حاشیه که از خط شیخ عبدالقاهر نقل شده ص ۷

۵- اشعاری از استاد ابابکر خوارزمی ص ۱۱۹

۶- مدح بدیع الزمان همدانی حلف بن احمد سجستانی را ص ۲۱۳

۷- اشعار از حکیم عمر خیام بعربی ص ۲۷۰ و از قاضی منصور هروی ص ۲۷۱

۸- شعر از ابوالفرج الساوی در مرثیه رکن الدوله و فخر الدوله البویه ص ۲۸۹ و از ابی القاسم بن حسن الکاتبی ۲۶۹

۹- چند بیت از ابن بابک ص ۱۲۱

۱۰- اشعار زیاد در اغلب صفحات از صاحب بن عباد منجمله ص ۱۲۲

البیان لبعض العجم ... ادیبان فی بلخ

۱۱- مدایحی که درباره ابی الفضل نوبختی و ابا سهل نوبختی سروده شده ۱۱۲ و ۱۷۱

۱۲- قصیده ابی تمام در ظفر معتصم و سوزاندن افشین ۲۰۶-۲۱۰

۱۳- لقب و کنیه و نام عضدالدوله دیلمی فناخسرو که قابل توجه و بدیعست ص ۴۰ زیرا خسر در فارسی شوهر خواهر است و در متن هم خسر بمعنه

۱۴- کنیه نعمان بن المنذر به اباقابوس ص ۹۸

۱۵- شرح مولانا ناصرالدین بر ایضاح که دیده نشد ۱۹

۱۶- نقل بعضی اشعار که در دیوان شعراء مانند ابو العلاء معری و ابی تمام وغیره نیست و خوارزمی از آنها با بیات سقط نام برده و بسیاری از آن اشعار را نقل کرده - از کتب نادر زیادی مانند مسائل المشکله شیخ عبدالقاهر و کتاب المقتضب از خداش بن زهیر و نهایة الایجاز فخر رازی و صدر الافاضل و واحدی و قطب الدین شیرازی و اساس البلاغه زمخشری و کتاب عیار الشعر لابن طباطبا و از فضلاء نامی رضی الحق والدین المعروف بشیخ یحیی ص ۲۵۷ و دلائل الاعجاز و ده ها تالیف بزرگان شعر و ادب ایرانی و عرب نقل کرده

۱۷- نام نوعی شراب که در زبان فارسی مینیختج گفته میشود ص ۲۸۱

۱۸- مرثیه ابو الفرج الساوی فخرالدوله البویه را ۲۸۹

۱۸- بعضی لغات فارسی آورده که در فرهنگها نیست مانند نوعی شراب بنام می تختج ص ۲۸۱

نسخه نفیس و بی نظیر

۲۰
انف ۲۳۴
۱۷۰ ر

شرح ابیات ایضاح

تالیف

الامام العلامه فخر الدین الخوارزمی

بخط یوسف بن پیر اصفهانشاه مورخ بسنه ۸۹۰ هجری قمری

این شرح از نسخ نفیس و عدیم النظیر و گرچه بعربیست ولی از متون قدیمه است که بوسیله آن بنام واثر یکی از فضلا و دانشمندان عالیقدر ایران دست مییابیم.

فوائد و منافع عدیده ازینکتاب عاید میشود منجمله در صفحه ۲۷۰ سه بیت از اشعار عربی حکیم عمر خیام را آورده

این کتاب ۲۹۵ صفحه و قریب پنجهزار و ششصد سطر است

در کشف الظنون از شروحی چند که بر ایضاح نوشته شده است نام برده و باین نسخه هم مختصر اشاره ئی دارد بعبارت (وشرح ابیاته لبعضهم اوله: الحمد لله المتوحد بحسن توفیقه) و حاجی خلیفه این رویه نکوهیده و عادت نامدوح را دارد که تالیفات ایرانیها را بعضاً و شیعیانرا بالاخص با نهایت بی توجهی و بی اعتنائی و بطور اختصار و اجمال برگذار مینماید - توضیح اینکه حاجی خلیفه در نقل سطر اول دیباچه دچار اشتباه فاحشی شده که کار بی توجهی او را میرساند زیرا در نسخه حاضر الحمد لله المؤید بحسن توفیقه است که عبارت صریح الدلاله و صحیح المعنی است و المتوحد بحسن توفیقه نه معنی دارد و نه صحیح است در اینجا

١٢٩٠٨

ار ار

عسی فرج یاتی به الله انه له فی کل یوم فی خلیقه امر

بسم الله الرحمن الرحیم

هو الغنی

١٩٠

اصل کتاب الفتاح از جمال الدین خطیب دمشق است

یادداشت یکی از مالکین نسخه موسوم به هدایة الله بن حاجی مخدوم در سنه ۹۸۴ پای کن لیلان گرگون

که در آن تاریخ ۱۳۰ آقچه خریداری نموده در حاشیه صفحه آخر کتاب

سجع مهر گوشه صفحه مقابل (رب زدنی علماً و الحقنی بالصالحین)

١٢٩٠٨

[redacted]

تخشیع این کتاب را بنور دیده عزیز
خود محمد تقی طول الله عمره بمبلغ صد دینار
تبریزی فضه رایج الحال و بعض آن واجب است
شد بهرگاه سایر اولاد دیگر در این نسخه دخلی
نمایند آثم و غاصب خواهند بود نمو العبد
محمد تقی ... اذا السعد ...

... البلوی فعة ... الم ... فرح

فمن ... اذا فلم ... فاق

١٩٠

کتابخانه مجلس شورا

١٢٩٠٨

٧٢٥١

این نسخه بنده ... محمد تقی
طول الله عمره ...
کتبه العبد

مجلس

٢
الف ١٣
١٧٠

من تملكات العبد الفقير
الخاطي ابن محمد ... كتبت
الأقل المذنب البديل كلى لا الف
نمق ابو الحسن ... وماية بعد الالف
سنة تسعة ...
من الهجرة النبوية

٨٠٢٦١

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله المؤيد بحسن توفيقه الهادي بادلة الطاف الى جزيل رحمته بعميم كرمه كل مراد المحسن بجسيم رافته سبيل الرشاد المسترشد فضله ما هو عسير الميسر برحمته ما هو غير يسير والصلوة على من ختم به النبوة وارتفعت في الدارين الشبهة وانقطعت بظهوره الحجة واتضحت بدلالته المحجة محمد صلى الله عليه وعلى اله واصحابه الذين مضوا على سنته وفرعوا اطنابهم في المحافظة على سننه وبعد فان كتاب الايضاح الذي صنفه العلامة المحقق جلال الملة والدين المعروف بخطيب دمشق واجراه مجرى الشرح المختصر المترجم بتلخيص الكتاب لعمري جامع لاصول علم المعاني وفروعه كافل لمن اتقنه بالوقوف على اسرار البلاغة ودقائقها ضامن لمن دقق النظر ان يجتلي وجوه دلائل الاعجاز ومن سنحها متقلد فوائد عبارات الشيخ عبد القاهر متوشح بحلل كلام الشيخ صاحب المفتاح وغيره فاشتهر في البلاد واقبل عليه الطلبة مجتهدين في اطلاعهم على مضمونه واجتلائهم بابصار الافكار وجوه مكنونه وكان فيما استشهد في كل باب من ابوابه يكثر مما استشهد به الشيخ عبد القاهر في كتابيه اسرار البلاغة ودلائل الاعجاز من ابيات البلغاء من المتقدمين والمتاخرين يشكل على الدخيل في العربية بعض من الفاظها وتشتبه على الاخر من شكله شيء من معانيها فيحس في القلب ان اكتب لابيانه على قدر القوة حواشي يكشف عن الفاظها ومعانيها فتنازعتني الاوهام زمانا بين اقدام واحجام الى ان سمعت

بعض اخواني وفقهم الله لرعاية حقوق الاخوة يقول لو كان لابيات هذا الكتاب شرح يحرضني على الاقدام كلامه وزادني رغبة فشرعت في كتبة تلك الحواشي ثقة بكرم اهل الفضل الباهر دامت بركاتهم واتبعت ابيات كل باب منه ما لم يورده من ابيات المفتاح لتكون جامعة لفضيلتين كافية للمؤمنين وانا فيما اتي واذر معتقد بتوفيق الله وعونه متمسك بالعروة الوثقى من كرمه ومنه شرح ابيات تضمنها مقدمة الكتاب قوله غدائره مستشزرات الى العلى ه تضل العقاص في مثنى ومرسل البيت لامرء القيس روي غدائرها والضمير للحبيبة وروي غدائره والضمير للفرع في البيت الذي قبله وفرع يزين المتن اسود فاحم اثيث كقنو النخلة المتعثكل الاستشزار الرفع والارتفاع فهو لازم ومتعد ومن روى مستشزرات بكسر الزاء جعله من اللازم ومن روى بفتحها جعله من المتعدي العلى جمع العليا تانيث الاعلى واراد الجهات العلى وفي اساس البلاغة العقيصة خصلة تاخذها المراة من شعرها فتلويها ثم تعقدها حتى يبقى فيها التواء قاله الزوزني ثم ترسلها المثنى من الشعر وغيره ما ثني ومعناه بالفارسية دوتاه كرده والمرسل خلافه يصف حبيبته بكثرة الشعر فيقول غدائرها وذوائبها او غدائره وفرعها وهو الشعر التام مرتفعات او مرفوعات الى اعالي راسها تضل العقاص منها فيما بين المثنى والمرسل منها اي لكثرة شعرها بعضه مرفوع الى العلو وبعضه مثنى وبعضه مرسل غير مثنى والبعض معقوص ملوي تغيب بين المثنى والمرسل واراد بتضل العقاص منها وجعل التعريف باللام بدلا من التعريف بالاضافة واراد في مثنى ومرسل منها اي من الغدائر فحذف لان المراد مفهوم قوله وفاحما ومرسنا مسرجا

قوله ومقلة وحاجبا مزججا البيت للعجاج امراة زجاء بينة
الزجج وحاجب ازج وزججت حاجبها دققته وقوسته الفاحم الاسود واراد
شعرا فاحما فحذف الموصوف قال صدر الافاضل المرسن انف ما يرسن وقيل
بالرسن ثم كثر استعماله في انف الانسان حتى قيل فعلت ذلك على رغم مرسنه اي على
رغم انفه قال العجاج وفاحما ومرسنا مسرجا وهذا نوع من الاستعارة
والمعنى ان لهذه المراة مقلة سوداء وحاجبا مدققا مقوسا وشعرا اسود وانفا
كالسيف السريجي في الدقة والاستواء او كالسراج في البريق يقال سرج الله
وجهه حسنه وبهجه قال الجوهري قال الاصمعي السريجيات سيوف منسوبة الى
قين يقال له سريج وشبه العجاج بها حسن الانف في الدقة والاستواء وقال
وفاحما ومرسنا مسرجا ووصف ابو العلاء المعري انوف النساء بالنور
في قوله مراسنها امثت لنور مراسيا فما يظلم الابيات الا الظلم قوله
الحمد لله العلي الاجلل انت مليك الناس ربا فاقبل
اراد الاجل قوله ربا اي يا ربنا فحذف حرف النداء واراد يا ربنا فاقبل
الحمد لك يا ربنا قوله كريم الجرشى شريف النسب اول
مبارك الاسم اغر اللقب البيت لابي الطيب من قصيدة في سيف الدولة
الحمداني قال الواحدي ان اسمه علي وهو اسم مبارك يتبرك به لمكان علي
بن ابي طالب رضه ولانه مشتق من العلو والعلو مبارك وهو مشهور اللقب
لانه سيف الدولة الحمداني والجرشى النفس والاغر الفرس الذي في وجهه
غرة من البياض وقد يراد به المشهور قوله جزى ربه عني عدي ابن حاتم

جزاء الكلاب العاويات وقد فعل قوله جزى ربه دعاء على عدي
ان اريد بالكلاب العاويات شرار الناس فمعنى جزاء الكلاب جزاءه لهم اي كما
يجزيهم الرب بافعالهم وان اريد بها حقيقتها فمعنى جزاء الكلاب كما يجزى الكلاب اي
كما يكون الكلاب مجزية من جهة من توذيهم وتنبحهم وفيه تشبيه عدي بالكلاب
وقوله وقد فعل اخبار كانه اجيبت دعوته فاخبر اي قد فعل الله ذلك الجزاء
قوله وقبر حرب بمكان قفر وليس قرب قبر حرب قبر
حرب اسم رجل وقوله قبر وقع اسما لقوله ليس وكان وجهه ان يقول قرب
قبره فوضع الظاهر موضع المضمر دلالة على لزوم التوجع والمعنى ان قبر هذا
الرجل لمكان قفر خال ليس بقبر في قرب قبره وانه دفن في مكان لم يدفن
فيه غيره وظاهر البيت اخبار والمعنى تاسف وتحسر على كون قبره في ذلك
المكان قوله كريم متى امدحه امدحه والورى معي
واذا ما لمته لمته وحدي البيت لابي تمام من قصيدة يعتذر
فيها الى الممدوح ابي المغيث موسى بن ابرهيم الرافعي عما نسب اليه من هجائه
ومعاتبة الممدوح قوله والورى معي جملة في محل النصب على الحال وقوله
وحدي حال اي منفردا والمعنى هو كريم اذا امدحه وافقني الناس على مدحه
فمدحونه كما امدحه لانه كان يحسن الى الناس مثله وقيل لا امدحه بشي الا
صدقني الناس فيه او ان الناس اتفقوا معي على ان ما يوجب المدح للانسان
من معاني الكمال موجود فيه فمدحونه كما امدحه واذا ما لمته لمته منفردا لا يوا فقني
في لومه احد ولا يصدقني فيما الومه عليه لانه ليس فيه ما يقتضي لومه والقصد

فی هذا ان یری براءة ساحة الممدوح عما یلامه الناس لا ان تثبت لنفسه
انه یلومه وحده او لانه یوثرنی علیهم بمزید الاحسان الیّ وزیادة الاحسان بنعام
علیّ فالومه وحدی ولیس فی هذا کثیر مدح او یظن فیّ دون الناس ما لم یخطر
ببالی ویصدق الساعی بیّ الیه فیما یتهمنی عنده من الهجاء فالومه علی ذلک وحدی
والذی ذکر فی قوله وادا املته لمته وحدی محتمل نظرا الی اللفظ والمقام
وقبل هذا البیت أُعیذُكَ بالرحمن ان تَطْرُدَ الکریَ
بِعَتْبِكَ عن طرفِ امرئٍ صادقِ الودِّ ألیس هجرُ القولِ من لو هجوته
اِذَنْ لهجانی عنه معروفه عندی وبعدَ ارُدُّ یدی عن عرضِ حرٍّ
ومنطقٍ واملاؤها من لبدة الاسد الوَرْدِ قوله وما مثله
فی الناس الا مملکا ابو امه حیٌّ ابوه یقاربه البیت
للفرزدق فی ابرهیم بن هشام بن اسمعیل المخزومی خال هشام بن عبد الملک بن مروان
وحق النظم ان یقول وما مثله فی الناس احد یقاربه الا مملک ابو امه ابوه
والمعنی وما مثل ابرهیم فی الناس حی یقاربه ای احد یشبهه ویدانیه فی الفضائل
الا مملک یعنی هشام بن عبد الملک الذی قد ملک الملک ابو امه ای ابو ام
المملک ابوه ای ابو ابرهیم یرید ان المملک یعنی هشام بن عبد الملک الذی هو ابن
اخت ابرهیم یقاربه ویشبهه قوله سأطلبُ بعدَ الدارِ عنکم لتقربوا
وتسکبُ عینایَ الدموعَ لتجمدا البیت للعباس بن الاحنف
قوله وتسکب عطف علی قوله بعد الدار ومعناه ان تسکب فلما حذفت ان رفع
فهو کقوله الا ایهذا الزاجری احضرُ الوغی ومعنی البیت انی اطلب

منکم البتة ایها الاحبة بعدی عنکم ومفارقتی ایاکم لتقربوا منی ویحصل قربکم واطلب
ان تسکب عینای دموعها وازید الحزن فی فراقکم لیحصل لی سرور وصالکم
لانکم تخالفوننی فی کل ما اریده منکم کما طلبت منکم القرب بعدتم عنی وحینما
اردت منکم ان تسرونی احزنتمونی فاما بعد فانی اطلب فراقکم لتواصلونی
واحزن فی بعادکم لتسرونی بوصالکم وفی طریقته قول ابی الحسن الباخرزی
ولکم تمنیتُ الفراقَ مغالطا واحتلتُ فی استثمار غرسِ ودادی
وطمعتُ منها فی الوصال لانها تبنی الامورَ علی خلافِ مرادی
قوله ابکانی الدهرُ ویا ربما اضحکنی الدهرُ بما یرضی
البیت لحطان بن المعلی وهو حماسی قال المرزوقی قوله بما یرضی یدل علی انه
اضمر مع قوله ابکانی الدهر شیئا یکون فی مقابلته والمعنی ابکانی الدهر بما یسخط
وقوله یا ربما المنادی محذوف کانه قال یا قوم ربما وهذا النداء علی وجه التحسر
والتوجع من معاملة الدهر وسوء تقلبه وقوله ربما ما هذه دخلت کافة لرب
عن العمل ومخرجة لها الی ان یصیر مشترکة حتی جاز وقوع اضحکنی بعده والمعنی ابکانی
الدهر واحزننی بما اسخطنی من مضاره وما قوم کثیرا ما اضحکنی وسرنی بما
رضینی من منافعه قوله الا ان عینا لم تجد یوم واسطٍ علیک
بجاری دمعها لجمود البیت لابن العباس السندی وهو حماسی یرثی ابن
هبیرة قوله بجاری دمعها ای بدمعها الجاری فهو کقولهم سحق عمامة واضافة
الیوم الی واسط وهو بلد للتوضیح والتحدید والمعنی ان عینا لم تسح بدمعها
الجاری علیک یا ابن هبیرة یوم قتلک بواسط لجمود لبخیلة معدودة

في النجلاء يعني انك حقيق بالبكاء عليك ممن لم يبك عليك بدموع جارية

فهو بخيل جدا قوله سبوحٌ لها منها عليها شواهدُ

وتسعدني في غمرة بعد غمرة السلاى الطيب اراد بالسبوح

فرسا حسن الجري في اساس البلاغة فرس سابح وسبوح وخيل سوابح

وارتفع سبوح على انه فاعل تسعدني قال الواحدي وتعينني على توارد غمرات

الحرب فرس سبوح تشهد بكرمها خصال لها منها ادلة على كرمها قوله

حمامةَ جرعى حومةِ الجندلِ اسجعي فانتِ بمرأًى من سعادَ

ومسمعِ البيت مطلع قصيدة لابن بابك في ابي علي احمد بن احمد ووقع

في نسخ الايضاح حمامة جرعا حومة الجندل ورايت في ديوانه مصحح حمامة

جرعا دومة الجندل اسجعي قال صدر الافاضل هي بين مكة وكوفة والشام

والمحدثون على الفتح قال ابن دريد وهو خطأ واياه عنى الشاعر في قوله ستي جدثا قبرا

امسى بدومة ثاويا من اللؤلؤ والجوز آغادٍ ورائح الجرعى ارض حزنة يعلوها

رمل سجعت الحمامة اذا رددت صوتها على وجه واحد والمعنى يا حمامة جرعاء هذا

الموضع وهو حومة الجندل اسجعي ورددي صوتك واطربي فانت بموضع رؤية

وسماع من هذه الحبيبة وبحيث تراك وتسمع غناءك اي انت قريبة منها فالمانع

لك من الطرب والتغني وفي هذا الكلام من التاسف والتحسر ما لا يخفى وبعده

سقاك رذاذٌ من ندى الطلّ رائح كما انحل خيط اللؤلؤ المتقطع قوله

يا عليَّ بن حمزة بن عمارة انت والله ثلجة في خيارة الست

حكي عن الصاحب يريد بهذه الخيار الذي يؤكل واراد وصفه بشدة البرودة لان الخيار

بارد بالطبع فاذا جمع مع الثلج كان غاية نقلت هذا من غير تغيير عن حاشية

دلائل الاعجاز قوله فظلت تدير الكاس ايدي جآذر عتاق

دنانير الوجوه ملاح السلاى ابن المعتز وقبله لبسنا الى الخمار

والنجم غائر غلالة ليل طرزت بصباح في اساس البلاغة هو عتيق الوجه

كريمه وسمي الصديق عتيقا لجماله شبه الوجوه بالدنانير في الاشراق قال

المرقش الاكبر النشر مسك والوجوه دنانير واطراف الاكف عنم والمعنى غدونا

الى بيت الخمار بعد غروب الثريا وعلينا من ظلمة الليل بقية رقيقة كالغلالة

لا حتفهما بتباشير الصبح وكان الصباح طرازا لها فاذا ادارت بيننا

طول اليوم كؤوس الراح ايدي سقاة شبيهة بالجآذر جيدا ومقلة وحسن

التفات عتاق الوجوه الكريمة الجميلة الشبيهة بالدنانير في الاشراق

ويعرف الشعرَ مثل معرفتي وهو على ان يزيد مجتهد

وصيرفيُّ القريض وزّانُ دينارِ المعاني الدقاقِ منتقد

البيتان للخالدي في وصف غلام له بالشعر الاجتهاد بذل الوسع الانتقاد

تمييز الجيد من الردي والمعنى ان هذا الغلام يعرف الشعر مثل معرفتي له ويقف

على دقائقه مثل وقوفي عليها وهو مجتهد باذل وسعه في ان يزيد على معرفة الشعر

والاطلاع على لطائفه وهو صيرفي القريض يتصرف في الشعر بدقة نظره فيه

ويجعل بعضه عيارا على البعض بعلمه وزان المعاني الدقيقة الشبيهة بالدنانير

في العزة ومثل النفوس اليها يزنها ويقدرها بميزان العقل والفكر ليؤدي سالمة

من زيادة ونقصان منتقد يميز جياد الاشعار عن رديها شرح ابيات

تضمنها القول في احوال الاسناد الخبري قوله فغنها وهي لك الفداء
ان غناء الابل الحداء البيت لبعض العرب الفمر في غنها للابل في اساس البلاغة
غناه وتغنى نحو كلمته وتكلم قال الجوهري الغناء اذا كسر اوله يمد وتقصر
واذا فتح فهو مقصور والغناء بالكسر والمد الاغنية حدا الابل حداء وهو حادي
الابل وهم حداتها وحدا بها حداء اذا غنى لها والمعنى غن الابل ونشطها
للسير بالتغني فان غناءها وما هو سبب لنشاطها واهتزازها حداؤك بها
وتغنيك لها وبه انبعث لمن خاطبه على السير وهي لك الفداء جملة معترضة
قوله بكرا صاحبي قبل الهجير ان ذاك النجاح
في التبكير البيت لبشار في اساس البلاغة بكر المسافر وابكر
وبكر وابتكر خرج في البكرة قصد الشاعر الحث لصاحبه على الجد في طلب
المقصود والمعنى ظاهر قوله جاء شقيق عارضا رمحه
ان بني عمك فيهم رماح البيت لحجل بن نضلة قوله عارضا
رمحه اي واضعا قوله فيهم رماح جملة في محل الرفع على انها خبر ان والمعنى
صار هذا الرجل متبخترا ابصر بعرض الرمح واثقا بقوته ظانا بني اعمامه
بلا رماح فقلت له تنكب وخل طريقهم لئلا تزاحم عليك رماحهم وتراكم
عليك اسنتها فان الرماح فيهم كثيرة قوله اذا ارتدعا في القدر من
يستعيرها قوله فلا تسأليني واسألي عن خليقتي قال
الصغاني البيت لعون بن الاحوص ونسبه الشيخ جار الله رحمه الله الى الكميت
ورواه وانظري ما خليقتي عافي القدر بقيه المرق فيها قوله فلا تسأليني

اراد لا تسألي عني فحذف الحرف وهو اصل الفعل لخاطب امراه فيقول لا تسألي
عن نفسي وذاتي ونسبي ولكن اسألي عن خلقي وانظري ما خلقي وعادتي في زمان
قحط رد منع فيه بقية المرق في القدر كل انسان يستعير القدر وحقيقة المعنى
اذا رد صاحب القدر المستعير لما لاجل بقية المرق فيها فالعافي سبب المنع
فاسناده اليه اسناد الشيء الى سببه وفي البيت ان الاعتبار لكرم الاخلاق
لا لشرف الاعراق وفيه تمدح بكرم خلقه قوله اشاب الصغير وافنى
الكبير كر الغداة ومر العشي البيت للصلتان العبدي
وهو حماسي والمعنى ان كرور الايام ومرور الليالي يجعل الصغير كبيرا والطفل
شابا والشيخ فانيا قوله قد اصبحت ام الخيار تدعي
علي ذنبا كله لم اصنع من ان رات راسي كراس الاصلع ميز عنه
قنزعا عن قنزع جذب الليالي ابطئي او اسرعي افناه قيل الله
للشمس اطلعي حتى اذا واراك افق فارجعي الابيات لابي النجم قوله
من ان رات في محل النصب لانه مفعول له والعامل فيه تدعي الاصلع الذي
انحسر شعر راسه يقال ماز الشيء وميزه اذا فصله عنه القنزع والقنزعة
الشعر حوالي الراس وقوله جذب الليالي اراد به مضيها واختلافها في اساس البلاغة
جذب الشهر مضت عامته وقوله ابطئي او اسرعي قيل هو صفة الليالي
اي الليالي المقول في حقها ابطئي او اسرعي وقيل حال عنها اي الليالي
مقولا في حقها ابطئي او اسرعي قلت يجوز ان يكون الشاعر اراد بقوله
ابطئي او اسرعي معنى تبطئ وتسرع فوضع الامر موضع الخبر ...

على ان الليالي في جلبها ومضيها مامورات بامره سبحانه ولما منع الحكمة
تعالى الله عما يقول الظالمون واستعمال الامر في معنى الخبر وعكسه للقصد
الى لطائف غير عزيز في كلامهم وقوله حتى اذا او اذا اي سترك حتى هذه متعلقة
بقوله اطلعي وهي غاية له وهي التي تحكي بعدها الكلام المحكي والكلام المحكي الجملة
من الشرط والجزاء والمعنى ان هذه الحنيّة اصبحت مدعية على ذنوبا لم ارتكب
شيئا منها لزوجها اي كراس الاصلع تكبري وشيخوختي ميّز ونصل
اختلاف الليالي الشعر الذي بقي من حوالي الراس وجوانبها ثم قال افناه اي
افنى شعره اي قيل الله وامره للشمس بالطلوع والغروب **قوله**
فنام ليلي وتجلى همي **اوله** قد كنت في اهم وداعي نجم الهم الحزن
وداعي الليل عبارة عن السهر واسناد النوم الى الليل مجاز لكونه فيه
والتجلي الانكشاف والزوال والمعنى كنت قبل هذا محزونا وساهرا فنام
ليلي اي نمت فيه وزال عني حزني **قوله** شيّب ايام الفراق مفارقي
تمامه وانشزن نفسي فوق حيث تكون هذا المعنى من باب تشبيب
الحماسة تقول اثرت ايام الفراق فيّ فابدلتني الشباب شيبا
وبالجدة والقوة خلوقة وازعجت نفسي من مراكزها الى ما فوقها وحقيقة
المعنى شيّب الله مفارقي حين ابتلاني بايام الفراق وشدايدها وانشز الله
نفسي وازعجها من مقرها فوق مكان تكون النفس فيه بما لحقتني من الحبايب الحزن
زمان الفراق ولكن تجوّز الشاعر في اسناد الفعل الى ايام الفراق لكونها سببا
قال المرزوقي جعل حيث اسما واضاف فوق اليه وحيث في الامكنة

بمنزلة حين في الازمنة وتكون مستقبل كان التامة ومعناه تقع وتحصل ونقال
للرجل اذا انزحف عن مجلسه وارتفع فوق ذلك نشز نشوزا وانشزته انا
وقوله ايام الفراق مفارقي تسمى التجنيس الناقص والفرق الراس ومفرقه واحد
قوله ونمت وما ليل المطي بنائم **اوله** لقد لمتني يا ايام غيلان
في السرى يخاطب الشاعر امراة عذلته السير في الليل فيقول لمتني على
السرى ونمت انت وتركت ملامي واسترحت وما ليل هذه الابل بنائم اي
لست بنائمة في ليلها تاركة للسرى مستريحة فيه وقصده فيه اني لا اترك السرى
ولا اريح ابلي ليلا لتنام وتستريح وهذا منه تمدح بجلادته وقوته وصبره
على مشاق الليل السير والسرى **قوله** ويحيي له المال الصوارم والقنى
وتقتل ما يحيي التبسم والجدا اي لا الطيب من قصيدة في سيف
الدولة يصفه بالجود والشجاعة فيقول يحيي لسيف الدولة المال ويكثره الصوارم
ورماحه لانه مجاهد في سبيل الله وتقاتل اعداءه فيقتلهم ويغنم اموالهم ويقتل
ويفرق تبسمه وجداه وهو ما يحييه من الارض المال وصوارمه وقناه
يريد يعطي في السلم اموالا ياخذها في الحرب واراد ما يحييه بحذف الراجع
الى الموصول استعار الاحياء للزيادة والتكثير والقتل للتفريق ثم اسندها
الى الصوارم والتبسم مجازا لكون الصوارم والقنا آلة لزيادة المال وكون التبسم
الذي هو دليل الرضا سببا لتفرقه ومن ابيات هذه القصيدة اذا انت
اكرمت الكريم ملكته **ه** واذا انت اكرمت اللئيم تمردا **قوله**

تجوب له الظلماء عين كانها زجاجة شرب غير ملأى ولا صفر

البيت في وصف الجمل بالاهتداء بنور عينه وحدة بصره يقال صفر واناء صفر يستوي فيه الواحد والجمع **وقبله** تناس طلاب العامرية اذ نأت باسجح مرقال الضحى قلق الضفر يخاطب نفسه فيقول تكلف في نسيان طلب هذه الحبيبة اذ ابعدت عنك بالبعد عنها والمفارقة لها بركوب جمل اسجح مستقيم السير سهلة مرقال مسرع في الضحى قلق الضفر لعلو ضفره وهو حزام لضمره وهزاله من كثرة السفر تجوب لهذا الجمل الظلماء وتقطعها ليهتدي فيها عينه التي هي من كثرة الاسفار غائرة كانها في غوورها زجاجة لشارب الخمر غير ممتلية وغير صفر اي خالية بل ذهب بعضها وبقي البعض والمراد ان هذا الجمل تجوب لنفسه الظلماء بنور عينه لكنه اسند الفعل وهو الجوب الى العين لكونها سببا له وهذا في الحقيقة راجع الى وصف الشاعر نفسه بالاهتداء بالظلمة ومعنى غير ملأى ولا صفر مثل قول الاخر وعيس براها كأن عيونها قوارير في ادهانهن نضوب **قوله** وصيرني هواك وبي لحيني يضرب المثل وروى بحيني بالباء وروى لحيني باللام وتقدير البيت وصيرني هواك ونصب المثل بي بحيني او لحيني قوله ونصب المثل هو المفعول الثاني لصيرني والواو للتاكيد لصوق الخبر بالمبتدأ وقوله بحيني بالباء او اللام يتعلق بقوله نصب المثل والمعنى صيرني هواك مضروبا في المثل بسبب حيني او لاجل حيني اي هلاكي وقبله اتيتك عائذا بك منك لما ضاقت الحيل وبعده

فان سلمت لكم نفسي فما لاقيته جلل وان قتل الهوى رجلا فاني ذلك الرجل

الابيات لابي البواب والمعنى ظاهر قال الشيخ عبد القاهر انظر الى الاشارة والتعريف في قوله فاني ذلك الرجل **قوله** يزيدك وجهه حسنا اذا ما زدته نظرا

البيت لابي نواس يريد لغايته في الحسن والجمال كلما زدته نظرا واكثرت فيه التامل رايت فيه حسنا على ان الشيء اذا تكرر على النظر فلما يحكي به شرح الابيات التي تضمنها

القول في المسند اليه **قوله** قال لي كيف انت قلت عليل سهر دائم وحزن طويل

يريد انا عليل بحذفه والمصراع الثاني جواب لسؤال اقتضاه قلت عليل وهو ما بالك وما سبب علتك فقال سهر دائم فالمعنى ظاهر **قوله**

ساشكر عمرا ان تراخت منيتي ايادي لم تمنن وان هي جلت

فتى غير محجوب الغنى عن صديقه ولا مظهر الشكوى اذا النعل زلت

وما بعدها راى خلتي من حيث يخفي مكانها فكانت قذى عينيه حتى تجلت

هذه الابيات الثلاث من ابيات الحماسة قال العلامة قطب الدين الشيرازي ايادي بدل الاشتمال من عمرا هذا كلامه ويجوز ان يريد لعمرو بحذف الحرف وايصال الفعل في اساس البلاغة شكرت الله نعمته واشكروا الله تعالى ويقال شكرته فلانا يد ودون نعمة فلان قال المرزوقي لم تمنن يجوز ان يكون المراد لم تقطع وان عظمت وذلك لان الايادي السنية لا تكاد تتناسق ويجوز ان يكون المراد به لم تخلط بمن وتعال في الكناية عن نزول الشر وامتحان المرء زلت القدم به كما يقال زلت النعل به والمعنى ساشكر ايادي عمرو ان مد الله في عمري وتراخت منيتي وبعد اجلي ونعمه الصافية عن المن وعطاياه التي تخلط بالاذى فتى اي هو فتى لا يحجب غناه وماله عن

واصحابه بل يبذل لهم ويشركهم فيه ولا يظهر الشكاية اذا ازلت نعله وتزل به البلاء وابتلى
بالشدة بل يصبر على ما ينوبه من حوادث الزمان وفي طريقه قول الاخر اذا افتقر المرء
لم ير فقره وان ايسر المرء ايسر صاحبه قوله رأى خلتي الخلة الفقر والمعنى رأى
عمرو خلتي من حيث كانها خافيا لاني كنت استرها بالتجمل واظهر الصبر وادرك الحال من طريق
الاستدلال والاهتمام ببطانته فكانت خلتي من حيث تاذيه بها بمنزلة القذى الواقع
في عينيه حتى جلت وزالت عني زال القذى والتاذي عنه وينه قوله

اضاءت لهم احسابهم ووجوههم دجى الليل حتى نظم الجزع ثاقبه
نجوم سماء كلما انقض كوكب بدا كوكب تأوي اليه كواكبه

البيتان لابي الطمحان القيني وهو يمدح بني لام بن عمرو قال الجوهري
الجزع الخرز اليماني وهو الذي فيه بياض وسواد والثقوب الاضاءة ويقال
نار ثاقبة وكوكب ثاقب وقد ثقب اي استضوءه وتلالوءه ومعنى نظم اي حمل
على النظم واقدر فهو لمعنى النظم ومثله كرم واكرم والهاء في ثاقبه يعود الى ما دل
عليه قوله اضاءت لهم احسابهم كانه قال حتى نظم ثاقب حسبهم الجزع كناظمه
هذا ما ذكره المرزوقي وقيل الاظهر ان يعود الهاء في ثاقبه الى الجزع والثاقب
من ثقب الدر بالمثقب ونظم ونظم لمعنى وقوله لهم اللام لتاكيد اضاء والاحساب
والوجوه اليهم والمعنى اضاءت انوار احساب هؤلاء القوم وهو بنو لام بن عمرو
وانوار وجوههم ظلمات الليل حتى اقدر ثاقب حسبهم ناظم الجزع على النظم في سلكه
او حتى نظم الجزع في السلك من ثقب اللؤلؤ ومثل هذا الشكل يراد به طهارة
انفسهم وزكاء اصولهم وفروعهم ثم قال نجوم سماء اي هم نجوم سماء في الرفعة

والاشتهار وانهم زينة الدنيا وسبب اهتداء الناس كلما انقض وسقط
كوكب بدا عقيبه كوكب اخر لتقوم مقامه يأوي ويجتمع الى ذلك الكوكب ساير
الكواكب يريد كلما مات منهم رجل كالنجم قام مقامه رجل اخر كالنجم في كواكبه
يأوي اليه ساير قومه الذين هم كالنجوم يريد ان كلهم مشاهير والضمير في كواكبه
للكوكب للملابسة بينهما او الى السماء على ارادة السقف قوله

سريع الى ابن العم يلطم وجهه وليس الى داعي الندى بسريع
حريص على الدنيا مضيع لدينه وليس لما بينه لمضيع

لابي الرقيش قوله يلطم وجهه في محل النصب على الحال وقوله على جمعها والمعنى ظاهر
والقصة في الانفتاح مذكورة وكان الشاعر انما حذف المسند اليه في البيتين تطهيرا
للسان عنه قوله الله انجح ما طلبت به والبر خير حقيبة الرحل
البيت لامرئ القيس انجح افعل التفضيل وهو انجح من المزيد وهو جائز عند سيبويه
تعالى انجح الله طلبتك فنجحت في اساس البلاغة ملأ حقيبته وحقائبه وكل ما حمل
وراء الرحل فهو حقيبته حذف مفعول طلبت والموصول الذي اضيف اليه انجح عبارة
عن الوسائل التي يطلب بها الانسان مطالبه والضمير في به للموصول وتذكره
باعتبار اللفظ يحث الشاعر على الالتجاء الى الله عند استنجاح الحاجة وعلى فعل الخير
فمعول الله هو انجح واكفى الوسائل التي طلبت بها مطالبك فاستنجح حاجتك دون
غيره والبر والاحسان الى الناس خير حقيبة الرحل وخير ما يحمله الانسان فتزوده
فان خير الزاد التقوى في الدهر والذخرة خير مدخر قوله

النفس راغبة اذا رغبتها واذا ترد الى قليل تقنع

البيت لابي ذويب واسمه خويلد بن خالد الهذلي قال الاصمعي هذا ابرع وابدع
بيت قالته العرب والمعنى ان رغبة النفس بحسب بسطك لها فاذا رددتها
الى قليل قنعت وهذا البيت من قصيدة يذكر فيها مدت بنيه مطلعها
امن المنون وريبها تتوجع والدهر ليس بمعتب من يجزع ومنها
اودى بني واعقبوني حسرة بعد الرقاد وعبرة لا تقلع ولقد حرصت
بان اذافع عنهم فاذا المنية اقبلت لا تدفع قوله
انا المرعث لا اخفى على احد ذرت بي الشمس للقاصي وللداني
البيت لبشار وكان يلقب بالمرعث لرعثة كانت له في صغره اي قرط في اساس الاذن
صبي مرعث اي مقرط يجوز ان تكون الباء للتعدية يقال ذر قرن الشمس اذا طلع
والمعنى ذرت واطلعتني الشمس وشهرتني في الافاق ونشرت اخباري فيهما
ويجوز ان يكون للملابسة والمعنى طلعت وانا معها اسير بها حيث تسير ويجوز
ان يكون للتجريد اي انا شمس طالعة على البعيد والقريب بهذا الكلام اشتهاره
قوله لا اخفى على احد تاكيد لقوله انا المرعث لان معناه انا المعروف المشهور عند
الناس وقوله ذرت بي الشمس تاكيد لقوله لا اخفى على احد واراد بالقاصي
وهو البعيد وبالداني وهو القريب جميع الناس ومن امثلة المفتاح
في هذا الباب قول الحماسي انا الذي يجدونني في صدورهم
لا ارتقي صدرا منها ولا ارد الضمير في يجدونني لجماعة الحساد فالراوي
كان يجب عليه ان يقول يجدونني لان الفعل في موضع رفع لكنه حذف النون
تخفيفا وكان يجب ان يقول يجدونه حتى يكون في الصلة ضمير يعود الى الذي وانما

والمبتدا اكر

جاز لان الذي خبر انا وهو المبتدا اي شي واحد فلما كان الاول والثاني شيا واحدا
لم يبال ان يرد الضمير الذي يجب رجوعه الى الثاني الى الاول ومعنى البيت انا الذي صرت
غصة في صدورهم قد نشبت فلا تصعد ولا تنزل اي صارت لازمة لا تسوغ ولا
تؤوب وقوله صدرا مصدر في موضع الحال وقوله لا ارتقي ان جعلت في صدورهم
لغوا يكون في موضع المفعول الثاني وان جعلت في صدورهم مفعولا ثانيا كان
لا ارتقي حالا ومن امثلته قول عمرو بن كلثوم ونحن التاركون لما سخطنا
ونحن الاخذون لما رضينا والمعنى نحن نترك ما نسخط ونكرهه ولا نريد
ونحن ناخذ ما نرضاه ونريده لانا قادرون على ما نشاء وهذا البيت من ابيات
السبعيات ورواه الزوزني وانا التارکون اذا سخطنا وانا الاخذون
اذا رضينا وهذه الرواية اظهر ووجه كونها اظهر موقوف على ما قبل البيت وما بعده
فمن اراد فليراجع ومن امثلته قول ارطاة بن سهية المري وهو حماسي
ونحن بنو عم على ذاك بيننا زرابي فيها بغضة وتنافس
ونحن كصدع العس ان يعط شاعبا يدعه وفيه عيبه متشاخس
اشار بذلك الى جمعهم من بيت العمومة ونسبها الزرابي البسط واحدها زربية
وزربي وذكرها مثل ههنا والتنافس التحاسد الصدع الشق والعس القدح
الضخم والشعب يستعمل في الجمع والتفريق والشاعب ههنا مصلح الاقداح والمتشاخس
المتفاوت المتباين ومنه تشاخست اسنانه من الكبر اذا اختلفت يصف الشاعر
تمكن الخلاف فيهم واستحكام الفساد منهم حتى لا يرتفع وان ظهروا الوفاق ولا يزول
وان اصلحوا ذات بينهم فيقول نحن ابناء عم على ما بيننا من القربى والقرابة فرشت

بينا بسط شمل على تباغض وتحاسد ونحن في عدم قبول الصلح كالشق
في القدح اي اعلى شعبا تركه وعيبه ظاهر غير منكتم ولا خاف وفي هذا
التشبيه ابراز المعقول في صورة المحسوس قوله وانت التي
اخلفتني ما وعدتني واشمت بي من كان فيك يلوم البيت
لامامة وهي حماسية تخاطب محبتها ابن الدمينة فيقول يا ابن دمينة انت التي
اخلفتني كل ما وعدتني الوفاء به ونقضت ما عاهدتني عليه واشمت بي كل من كان
يلومني فيك وينصحني في حبك ويريني الخطاء في الميل اليك لانك عدلت عما يوجبه
المحبة على المحب من الوفاء بعهد حبيبه ومن ابيات المفتاح في هذا
المقام قول ابن الدمينة وهو حماسي في حبيبته امامة وانت التي كلفتني
دلج السرى وجون القطا بالجلهتين جثوم السرى سير الليل والدلج
السير في بعض الليل ويقال سرى دلجة اي ساعة من اول الليل ولذلك اضاف الدلج
الى السرى فجرى مجرى اضافة البعض الى الكل والجون جمع جوني كما يقال عربي وعرب
كذا ذكره المرزوقي والجون يقع على البيض والسود وجلهة الوادي جهته
والجثوم جمع جاثم وجثم الطائر لصق صدره بالارض يقول ابن الدمينة يعتد على
امامة ما حمله من المشاق في حبها فيقول يا امامة انت التي كلفتني السرى والسير
واقتحام الاهوال بالليل والطيور ساكنة في اعشاشها فكان حق الكلام ان يورد
الصلات في البيتين على طريقة الغيبة وقد نبهت على جوازه ومن ابياته
قول الشاعر يا ابن الاكارم من عدنان قد علموا وتالد المجد بين العم والخال
انت الذي تنزل الايام منزلها وتمسك الارض من خسف وزلزال

قوله قد علموا حذف مفعول علموا اراد قد علموا انك ابن الاكارم وتالد المجد قصدا
الى ان هذا امر مسلم مقرر عند الناس لا يحتاج الى ذكره والجملة اعتراض وقيل يدل تحقيق
ما ناداه بخبر كونه ابن الاكارم وتالد المجد وقوله وتالد المجد كقولهم جود وجعل
نفسه مجدا وهي صفة بالتالد اشارة الى انه ورث المجد كابرا عن كابر والمعنى
يا ابن الاكارم من هذه السلسلة ويا مجدا تالدا موروثا بين الاعمام والاخوال كريم الطرفين
انت الذي تنزل الايام منزلها وتجعلها محلها فلا تتعدى طورها ولا تعتدي على احد
على احد وتمسك الارض من خسف بالناس وتمنعها من اخذها اياهم وزلزالها واضطرابها
بحسن سيرتك وبركة دعائك قال الجوهري خسف الله به الارض اي غاب به فيها
وزلزل الله الارض زلزلة وزلزالا فتزلزلت هي والزلزال بالفتح الاسم قوله
ينزل وتمسك بالياء وهو الغائب وروى بالتاء فهو جار لما سنقف عليه ومن
ابياته قول الحماسي في باب المراثي قد كان قبلك اقوام فجعت بهم
خلى لنا هلكهم سمعا وابصارا انت الذي لم تدع سمعا ولا بصرا
الا شفاء فامر العيش امرارا قوله فجعت بهم صفة اقوام وقوله خلى لنا
هلكهم خبر كان والشفا الباقي من كل شيء وقوله لم تدع هو بالياء ايضا
لان الصلة جارت على حدها مع الموصول واذا رويته بالتاء فعلى الخطاب وساغ
ذلك لان المعنى طوبى والذي مرجعهما الى شيء واحد وقال سمعا وابصارا لان السمع
اسم جنس فهو كالجمع وذكره المرزوقي في شرح هذا البيت والمعنى قد كان فيما مضى
من الزمان اقوام فجعنا بهم وبموتهم خلى وترك اسماعنا نسمع بها لان الاسماع
صحت بنعيك ولا ابصارا لان الابصار ذهبت لكثرة البكاء عليك الا شفا

فتزلزلت ب

يسير امرنا فصار عليشنا مرا بعد ما كان امر الشيء صار مرا وهو المشهور ويقال امر
غيره وعلى هذا العيش منصوب على الفاعل طعم الشفا قال الجوهري يقال للرجل عند موته
والقمر عند محاقه وللشمس عند غروبها ما بقي منه الا شفا اي قليل قوله

من البيض الوجوه بني سنان ... لو انك تستضيء بهم اضاؤا
هم حلوا من الشرف المعلى ... ومن حسب العشيرة حيث شاؤا

البيتان للقاسم بن حنبل المري وهو جاهلي من عدة ابيات في زفر بن ابي هاشم بن مسعود بن سنان
قوله من البيض خبر مبتدا محذوف يريد هم من البيض والضمير للخلان في البيت قبله
قوله بني سنان يجوز ان ينتصب على المدح والاختصاص ويجوز ان يجعل مجرورا على البدل
من البيض الوجوه والمراد من بياض الوجه نقاء حسبهم والنقاء والعار والعيب
عنهم وشهرتهم قوله المعلى يعني المرتفع الى البعد الغاية واقصى الغايات النهايات
ويجوز ان يكون اراد القدح المعلى لانه اشرف القداح واكثرها انصباء فجعله مثلا
لارفع المدارج واسنى المراتب والمعنى هم من القوم الكرام الغر المشهورين في
الاحساب النقية والاعراض الطاهرة البرية مما يعيبها اذ كو بني سنان
لو استضاءت بهم وبنور وجوههم لاضاؤا في ظلم الليل هم حلوا المحل المفرط
في العلو من الشرف الذي اكتسبوه وبسيرهم المرضية شيدوه ونزلوا حيث
اختاروه واحبوه من حسب عشيرتهم المعارف المتوارث ومراده انه جمع لهم
بين المكتسب والمتوارث من الحسب واضاف الحسب الى العشيرة لانهم شركاء في التليد منه
ويجوز ان يكون من في قوله من الشرف من حسب العشيرة للتبيين ويكون المعلى صفة
الشرف وقوله حيث شاؤا مفعول حلوا والمعنى على هذا ان هؤلاء القوم

نزلوا البيت شرفهم المعلى المرتفع المكتسب وفي حسب عشيرتهم الموروث حيث
شاؤا وامر مراتب العز ومحلا ارادوه من محال المجد واختاروا لازم ومتعد
وكلاهما محتمل في البيت ومن ابيات المفتاح في هذا المقام
قول ابي الطائي

بيمن ابي اسحق طالت يد العلى ... وقامت قناة الدين فاشتد كاهله
هو البحر من اي النواحي اتيته ... فلجته المعروف والبر ساحله

طول اليد عبارة عن الاقتدار كما ان قصرها
عبارة عن العجز وقوله قامت قناة الدين يريد انتصبت بعد انتكاسها
والقناة تستعار للشرف والعز واشتد كاهله اي قوي بعد الضعف هو البحر
في الجود يصيبك الاحسان من جميع جوانبه لا يتعذر عليك طرف من اطرافه
وفيه من حيث المعنى تفضيل له على البحر الحقيقي وهو ان الشان من قصيدة
يمدح بها المعتصم بالله وابو اسحق كنيته ومن قوله المنظومة في سلك القصيدة
قوله

تعود بسط الكف حتى لو انه ... دعاها لقبض لم تجبه انامله
عطاء لو استطاع الذي يستميحه ... لاصبح من بين الورى وهو عاذله
ولو لم يكن في كفه غير روحه ... لجاد بها فليتق الله سائله

ومن ابياته قول ابن الرومي

ارى الصبر محمودا وعنه مذاهب ... فكيف اذا ما لم يكن عنه مذهب
هو المهرب المنجي لمن احدقت به ... مكاره دهر ليس عنهن مهرب

الاحداق الاحاطة تحث على الصبر في
فيقول اي اعلم الصبر محمودا والحالة هذه انه للانسان عنه مذاهب في عن
العلاج بد ولم يعرض له امر يلجيه الى الصبر فكيف كونه محمودا اذا لم يكن عنه مذهب

ولا عن العلة بدو الجاه ضيق الحال اليه اى حينئذ يكون الصبر احسن
ثم قال هو اى الصبر المجرب والمفزع المخلص لكل احد احاطت به مكاره
الزمان وشدائده التى ليس عنهن مفزع **قوله** ابو مالك قاصر فقره
على نفسه ومشيع غناه البيت للهذلى القصر الحبس والمعنى
ان هذا الرجل لكرم طبعه اذا افتقر يحبس فقره على نفسه ولا يظهر على
احد ويشيع غناه ويفرقه فيهم اذا ساعده الزمان واتسع ذات يده
وفى معناه قول الاخر اذا افتقر المرء لم ير فقره وان ايسر المرء
ايسر صاحبه **قوله** الله يعلم ما تركت قتالهم حتى علوا فرسى
باشقر مزبد البيت للحارث بن هشام المخزومى اخى ابى جهل وهو حماسى
وكان قد فر من وقعة بدر وهو مع الكفار فاخذ يستشهد بربه ويعتذر
من هربه بانه لم يفر الا بعد اليأس عن نفسه ان ثبت وقوله الله يعلم لفظه
لفظ الخبر والقصد الى الحلف فيقول علم الله ما تركت مقاتلتهم حتى جرحونى
فسال منى على فرسى دم اشقر مزبد ذو زبد لكثرته وغليانه والباء للتعدية
قوله مضى بها ما مضى من عقل شاربها وفى الزجاجة باق يطلب الباقى
الضمير فى بها للخمر والباء للسببية واراد الباقى فسكنه للضرورة والمعنى مضى
وزال بسبب شرب الخمر عقله بالكلية ويطلب مع ذلك ما بقى فى الزجاج من الخمر
نصفه بملازمته للخمر **قوله** صبا ما صبا حتى علا الشيب راسه
فلما علاه قال للباطل ابعد البيت لدريد بن الصمة وهو حماسى من عدة
ابيات يرثى بها اخاه عبد الله **قوله** ابعد من بعد يبعد اذا هلك ولو اراد

اعلم

التبعيد لقال أبعد بضم العين ويجوز ان يكون صبا الاول من الصبى واللهو وصبا
الثانى بمعنى الفتاء فيكون المعنى تعاطى اللهو والصبى ما دام صبيا فلما اكتهل
فظهر فى راسه الشيب نحى الباطل عن نفسه زهادة ورجوعا الى الحق ويجوز
ان يكون المعنى تعاطى الصبى ما تعاطاه الى ان علاه الشيب فسقط التجنيس
من البيت وهو يحسن به وما صبا فى موضع الظرف فى الوجهين جميعا وحتى للغاية
هذا ما ذكره المرزوقى فى معنى البيت وهو حسن الا انه لا يكون من الباب وهو ايراد
الموصول للتفخيم ووجه كونه من هذا الباب ان يقال انه اراد صبا الى ما صبا
فحذف الحرف واوصل الفعل وجعل الموصول عبارة عن اللذات والشهوات التى
تعاطاها المرء فى شبابه وحذف الراجع الى الموصول والمعنى صبى هذا الرجل الى ما صبا
اليه من اللذات والملاهى التى لا تبلغ الوصف غايتها حتى ظهر عليه الشيب فلما
علاه الشيب ابعد عن نفسه كل ما كان غير الحق وما لا يليق به تعاطيه شرعا وعقلا
وقيل انه اقام الشاعر الموصول مقام المصدر للتفخيم واراد صبا صبوة صبا ما
حتى وخطه الشيب والمراد انه جمع بين الهزل والجد ايام حيوته وهذا مما يتمدح
به العرب **قوله** ولقد نحوت مع الغواة بدلوهم واسمت
سرح اللحظ حيث اساموا وبلغت ما بلغ امرء بشبابه
فاذا عصارة كل ذاك اثاموا البيت لابى نواس فى اساس البلاغة
نحوت بالدلو فى البير حركتها لتمتلى وكنى الشاعر بنحوه دلو الغواة عن موافقته
لهم واتباعه لاثارهم سامت الماشية رعت واسامها الراعى السرح
بمعنى السارح وهو فى الاصل مصدر سرحت الابل سروحا وقوله سرح اللحظ اراد

اللحظ السارح وهو كقولهم سحق عمامة تعالى شرب عصارة العنب وعصارته ما تعصر منه
ذاك اشارة الى بلغه من اللذات وقشابه الآثام وبال الاثم والمعنى وافتت الغواة
المنهمكين في استيفاء اللذات والشهوات وسلكت ايّة سلكوا واسمت لحظي السارح
في مراتع اللهو التي اساموا لحاظهم ونظرت الى ما نظروا اليه وبلغت ما بلغوا لكن
بسبب شبابه اوفى شبابه من اللذات التي لا تقدر على وصفها فاذا البقية تلك
وعاقبتها اثام ووبال وبذامته اظهار للندامة على ما فرط منه ولقد صدق
فيما قال قوله ان الذين ترونهم اخوانكم يشفي غليل
صدورهم ان تصرعوا البيت لعبدة بن الطبيب من قصيدة يعظ فيها
بنيه ويوصيهم بما هو مرضي شرعا وعقلا قوله ترونهم بضم التاء من الاراءة التي
تتعدى الى ثلثة مفاعيل فاذا بني للمفعول جرى مجرى الظن فانتصب اخوانكم على انه
المفعول الثاني وقوله ان تصرعوا في موضع رفع لانه فاعل يشفي يخاطب بنيه ويحذرهم
الوثوق بجماعة يظنونهم اخوانا فيقول يا بني ان القوم الذين يظنونهم اخوانكم ويعتمدون
عليهم لما ظننتم يشفي ما في صدورهم من غليل العداوة وحرقتها ان تصرعوا وكونكم
مصروعين مصابين بالحوادث فاياكم والاستنامة اليهم والاعتماد عليهم وفيه
شمة من قولهم الحزم سوء الظن والثقة بكل احد عجز ومطلع القصيدة

أبنيّ انى كبرت ورابني بصري وفي لمصلح مستمتع
وصيكم بتقى الاله فانه يعطي الرغائب من يشاء ويمنع
وبرّ والدكم وطاعة امره ان الابرّ من البنين الاطوع
ودعوا الضغينة لا تكن من شأنكم ان الضغاين للقرابة توضع

واعصوا الذي يزجي النمائم بينكم متنصحا ذاك السمام المنقع
ان الحوادث تخترمن وانما عمر الفتى في اهله مستودع
قوله ان الذي سمك السماء بنى لنا بيتا دعائمه اعز واطول
البيت للفرزدق سمك رفع قال العلامة يعني الله والدين قوله بنى لنا بيتا
اي الكعبة والاجود ان يراد بالبيت بيت الشرف كما قال لبيد فبنى لنا بيتا
رفيعا سمكه قال الامام المرزوقي في قول لبيد يقول بنى الله لنا بيت شرف
عالي السقف وقد لمح الفرزدق بيت لبيد ومعنى قوله اعز اقوى واغلب
وقوله اعز واطول قيل من بيتك يا جرير وقيل من السماء وقيل عزيز وطويل
والاحسن ان يراد اعزة واطول من دعائم كل بيت قوله
ان التي ضربت بيتا مهاجرة بكوفة الجند غالت ودها غول
البيت لعبدة بن الطبيب ضرب البيت كناية عن الاقامة قوله مهاجرة يعني هاجرت
الاعراب وانتصب مهاجرة على الحال والباء في قوله بكوفة يتعلق بقوله
ضربت ونسب الكوفة الى الجند لاقامته بها وعنى بها جند كسرى غالت اي
اهلكت والمراد بالغول المهلك وكل ما اغتال الشيء فاهلكته فهو غول وقال
الغضب غول الحلم والمعنى ان الحبيبة التي اقامت بكوفة الجند وحيث اقام به
جند كسرى مهاجرة للبدو الى ديار العجم غالت ودها في وعهدها في الاسباب
المهلكة للحوادث والبيت لعظة خبر والمعنى باسف ومن اخوات هذا البيت
حلت خويلة في دار مجاورة اهل المداين فيها الديك والفيل
اراد مداين كسرى وخويلة تصغير خولة ~~في دار مجاورة~~ وهي اسم امراة

شبب بها في قصيدة منها بدا ان السنان ومطلعها هل حبل خولة بعد
الهجر موصول ام انت عنها بعيد الدار مشغول وجرى ابياته
المعاني في هذا المقام قول ابي العلاء المعري ان الذي الوحشة في داره
تؤنسه الرحمة في لحده السابق من قصيدة يرثي بها جعفر بن علي المهذب
قال صدر الافاضل قوله تؤنسه الرحمة في لحده على طريق الدعاء والتفاؤل وقال
صاحب التنوير يجوز ان يكون على سبيل الخبر قوله هذا ابو الصقر فردا
في محاسنه تمامه من نسل شيبان بين الضال والسلم بعده كانه الشمس
في البرج المنيف به على البرية لا نار على علم جبل البيتان لابي الرومي
الضال والسلم شجرتان من اشجار البادية واراد بالبرج قصره المنيف المشرف
العالي لما شبهه بالشمس جعل قصره برجا هذا مبتدا وابو الصقر خبره ونصب
فردا على المدح والاختصاص وقوله من نسل شيبان متعلق بقوله فردا صفة له
والمعنى هذا المشار اليه صاحب الاسم المشهور اذكر رجلا فردا في محاسنه
وفضائله من نسل شيبان واولاد هذه القبيلة المقيمين في البادية والاقامة
بالبدو مما تمدح به العرب قال ابو العلاء الموقدين بنجد نار بادية
لا يحضرون وفقد العز في البادية الحضر ويجوز ان يكون ابو الصقر بيانا عطف بيان للمبتدا
ويكون هذا او الخبر اول البيت الثاني وهو قوله كانه الشمس والمعنى هذا المشار اليه
وهو ابو الصقر في قصره الذي هو برج منيف به مشرف على الناس مثل الشمس
في اشتهاره لانه نار على علم اي جبل وفيه تلميح الى قول الخنساء في اخيها
صخر وان صخرا لتأتم الهداة به كانه علم في راسه نار ويشبه البيت

معنى بيت الخنساء ان شاء الله اولئك قوم ان بنوا احسنوا البنى
وان عاهدوا اوفوا وان عقدوا شدوا البيت للحطيئة المعنى
هؤلاء قوم ان بنوا مباني الكرم والشرف احسنوا بناءها واحكموها وان
عاهدوا الناس على شيء اوفوا به وان عقدوا عقدا شدوه وابرموه
بحيث لا يمكن انحلاله قوله واذا تأمل شخص ضيف مقبل
متسربل سربال ليل اغبر اومى الى الكوماء هذا طارق
نحرتني الاعداء ان لم تنحر المتسربل اللابس واراد بسربال الليل
ظلمته واراد بقوله ليل اغبر ليلة من ليالي الشتاء وهو زمان القحط والكوماء
الناقة العظيمة السنام والمعنى اذا تأمل هذا الرجل ورأى شخص ضيف مقبل
عليه وقصد منزله لابس ظلمة ليل اغبر بطرفه اومى واشار الى ناقته
العظيمة السنام قائلا هذا الذي ترينه طارق اي ليلا نحرتني الاعداء ان لم
انحرك لضيافته وليس هناك ايماء الى الناقة بان هذا طارق ولا تكلم
بقوله نحرتني الاعداء ولكن هذا بيان لاهتمامه بامر الضيف ولتوطينه النفس
على نحر الناقة للضيف فقوله نحرتني الاعداء من الايمان الشريفة قوله
ولا يقيم على ضيم يراد به الا الاذلان عير الحي والوتد
هذا على الخسف مربوط برمته وذا يشج فلا يرثي له احد
قيل الضمير في به راجع الى مستفاد منه تقديره المراد بالاقامة على الضيم الصبر
عليه واراد بالعير الحمار الاهلي ولذلك اضافه الى الحي في اساس البلاغة سامه
خسفا كلفه ذلا وهوانا وبات على الخسف على الجوع الرمة قطعة حبل يبقى له رمة

والمعنى على يصبر احد على ضيم وظلم يراد به وفى حقه الا الاذلان اللذان هما
غاية فى الذل ثم بينهما بقوله غير الحى والوتد ثم بين فى البيت الثانى نهايتهما
فى الذل فقال هذا اى العير مربوط مشدود بحبله على الذل والهوان وذا
اى الوتد يشج ويشق راسه بالدق ولا يرثى له اى للذى يشج احد اى فلا
يرثى له اى لكل واحد من العير المربوط والوتد المشجوج احد ولا يرحمه ولفظ
البيت خبر والمعنى نهى عن الصبر على الظلم وتحذير وتنفير للسامعين عنه

قوله اولئك آبائى فجئنى بمثلهم اذا جمعتنا يا جرير المجامع

البيت للفرزدق ورواه الشيخ جار الله فى اساس البلاغة يا جرير المجامع
مستشهدا به فى قوله جمعتهم جامعة اى امر من الامور التى تجتمع لها وقصد الشاعر
من الامر التعجيز لانه قد تحقق عنده ان ليس للمخاطب مثل آبائه ومعنى البيت ظاهر.

قوله تقول وقد دقت نحرها بيمينها ابعلى هذا بالرحى المتقاعس

هذا البيت مع عدة ابيات لنذلول بن كعب العنبرى وهو حماسى يحكى الشاعر
فيها ما قالته امرأته وهى تدق صدرها بيمينها مستنكرة لما رأته من طحنه
لضيفه ومستشنعة لما شاهدت من تبذله وهو قوله ابعلى هذا بالرحى المتقاعس
ويحكى فيها ما قاله لها والمتقاعس هنا لما تفعل تكلفا وهو قوله ابعلى هذا بالرحى
المتقاعس والتقاعس دخول الظهر وخروج الصدر فيقول ان قالت المرأة تقول
والحال انها تدق صدرها وتضربه استنكارا لما رأته منى واستشناعا له من طحنى
للضيف ابعلى هذا المتقاعس بسبب مباشرته للرحى والمصراع الاخر فى محل النصب
على انه مفعول تقول وقوله ابعلى مبتدأ فى موضع الخبر والمتقاعس تبعه على انه

عطف البيان له وان شئت جعلت هذا صفة لبعلى والمتقاعس خبرا وقوله
بالرحى لا يجوز ان يتعلق بالمتقاعس لانه فى تعلقه به يصير من صلة الالف واللام وما
فى الصلة لا يتقدم الموصول ولكن يجعله تبيينا ويتصور المتقاعس اسما تاما ويصير
موقع بالرحى بعده موقع لك بعد مرحبا لك ولك بعد سقيا وحمدا واذا
كان كذلك جاز تقديمه عليه كما جاز ان تقول لك مرحبا ولك سقيا وللمازنى
فى هذا طريقة اخرى وهى ان يجعل الالف واللام فى المتقاعس للتعريف فقط ولا يكون
بمعنى الذى واذا كان كذلك لا يحتاج الى الصلة فجاز وقوع الرحى معمولا عليه ومؤخرا
عنه كذا ذكره الامام المرزوقى فى شرح هذا البيت بعد ان فقلت
لها لا تجعلى وتبينى بلائى اذا التفت على الفوارس
لعمر ابيك الخير انى لخادم لضيفى وانى ان ركبت لفارس

قوله ولله صعلوك يساور همه ويمضى على الاحداث والدهر مقدما
فتى طلبات لا يرى الخمص ترحة ولا شبعة ان نالها عد مغنما
اذا ما رأى يوما مكارم اعرضت تيمم كبراهن ثمة صمما
يرى رمحه او نبله او مجنه وذا شطب عضب الضريبة مخذما
واحناء سرج فاتر ولجامه عتاد اخى هيجا وطرفا مسوما
فذلك ان يهلك فحسنى ثناؤه وان عاش لم يقعد ضعيفا مذمما

الابيات الست لحاتم الطائى قوله ولله صعلوك فيه معنى الدعاء والتعجب والصعلوك
الفقير والمساورة المواثبة وقوله همه يجوز ان يريد همته ومعنى مساورة
همته انه يسور عليها ويهيجها تارة اذا اعترتها سآمة وان همته يسور عليه

وبهجته اخرى اذا مسه لغب وان يرد ما يهم به تسميه بالمصدر وهم يصفون
الفاعل والمفعول بالمصادر ومعنى مساورة ما يهم انه يسور عليه ويريد ان يظفر به
وذاك سوّر عليه ويريد ان يرده ويمتنع عليه وان يريد به الحزن ومعنى
مساورة الحزن انه لا يضعف به وقوله فتى طلبات جمع طلبة وهى المطلوب
واضاف فتى اليها دلالة على انه ملازمها ولا يفارقها الخمص والخمصة والمخمصة
خلو البطن من الطعام والرخ ضد الفرضة وقوله ولا شبعة معطوف على قوله الخمص
والجملة الشرطية مفعول ثان ليرى والتقدير لا يرى شبعة انها لها وجواب الشرط
فى قوله ولا شبعة ويجوز ان ينتصب بفعل مضمر يفسره الظاهر والتقدير ولا ان
نال شبعة عدها مغنما وقوله اذا ما رأى اعرضت فى اساس البلاغة اعرض
لك الشئ اذا امكنك من عرضه الناء فى تمة علامة التانيث للقصة صمم على الامر
مضى على امره فيه وقوله يرى رمحه فى اساس البلاغة سيف منشطب وذو شطب
وهى طرائقه الضربة اسم محل يقع عليه مضرب السيف والعصب مصدر عصبه
اى قطع واراد به المعصوب والمخذم القاطع والخذم القطع وقوله والاحناء
سرج جمع حنو وهو المنعطف يقال اصلح احناء سرجا فى اساس البلاغة رجل
قائر اذا كان قدر الامواج فيعتر وقوله وطرفا معطوف على لجانه والمسوم
المعلم بسومه وهى العلامة وقوله عتاد اخى هيجا انتصب عتاد على انه مفعول
ثان لقوله يرى وقوله فذلك الحسنى مصدر بمعنى الاحسان وليس بتانيث
الاحسن ومعنى الابيات حفظ الله فقيرا يوا ثب همته يتبعها تاره وتبعته
اخرى او يواثب امرا يهم به ولا يتركه اذا استصعب عليه او يواثب همومه

ولا يضعف ولا يستكين لها ويمضى على الامر واحداثه متقدما عليها غير متاخر عنها
وهو فى طلبات عظام ملازم لها لا يرى ولا يعلم الجوع وكلما يشق على النفس من جهد
ومشقة ولا يرى شبعة وكلما يفرح به النفس ان نالها عدها غنيمة او لا عد شبعة مغنما
ان لها اقول لا ان نال شبعة عدها غنيمة بل بذلها ولو شر اى يختار بها الغير على نفسه
ولعلو همته اذا ابصر مكارم وامورا يكرم بها النفس متعرضة ممكنة من نفسها
قصد منها الكبرى ومضى على رايه وحكمه فيها ويرى ويعلم ادوات الحرب والاتها من رمحه
وسهمه وسيفه المشطب المعصوب المقطوع محل مضربه لحدته المخذم القاطع وسرجه
الذى لا يعقر ظهر الدابة وفرسه المسوم المعلم عتاد اخى الهيجاء المحارب الملازم
لها وعدته ولا يرى غير ذلك شيئا فذلك الصعلوك الموصوف بتلك الصفات
المرضية ان ادركه الموت فثوابه وجزاؤه الاحسان من الله الله لتجمله المشاق
وان عاش وامهله الاجل لم يكن مذمما بين الناس لانه بذل طاقته واستفرغ جهده
فى اكتساب المحامد قوله والخل كالماء يبدى لى ضمائره مع
الصفاء ويخفيها مع الكدر البيت لابى العلاء المعرى وقبله لا تطويا
السر عنى يوم نائبة فان ذلك ذنب غير مغتفر الخل الخليل وقوله يبدى لى ضمائره
بيان وجه التشبيه والمعنى ان جنس الخل كالماء فى انه يبدى ضمائره ويريها فيها
اذا صفا ويخفيها اذا كدر يعنى ان اظهار الخليل ما فى ضميره من السر دليل على صفائه
واخفاؤه عنه دليل على كدره كالماء وهذا فى طريقه قول التهامى لما صفا قلبه
افشى سرائره والسر فى كل صاف غير مكتتم وعن ابيات المفتاح
فى هذا المقام قول النساء والناس ارض لكل ارض وانت من فوقهم سماء

المعنى ان الناس كلهم فى جميع الاراضى بالنسبة اليك ارض ودون وانت سماء وفوقهم عال
عليهم رفعة وقدرا وعلو منزلة قوله ولقد امر على اللئيم يسبنى
فمضيت ثمة قلت لا يعنينى قوله لا يعنينى اى لا يريدنى والمعنى امر على
لئيم يسبنى فامضى واتجاوزه واقول لا يريدنى بذلك السفه وهذا المعنى
قريب من قوله تع واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما قوله هواى مع الركب اليمانين
مصعد جنيب وجثمانى بمكة موثق هذا البيت من ابيات لجعفر
بن علبة الحارثى وهو حماسى قالها وهو فى السجن الركب والركب مثل التاجر والتجر
اصعد فى الارض ابعد فيها جنيب اى مجنوب مستتبع وذكر ان بعضهم يرويه
جنيب والصحيح الاول وقيل فى الجثمان انه الشخص والجسمان الجسم والشخص انما
يستعمل فى بدن الانسان اذا كان قاعدا والخليل ذكر ان الجثمان والجسمان بمعنى
واحد ومعنى البيت هواى وحبيبى راحل ومبعد مع ركبان الابل القاصدين
نحو اليمن منضم اليهم مقود معهم وبدنى ماسور مقيد بمكة كذا ذكره الامام المرزوقى
ولفظ البيت خبر ومعناه تاسف وتحسر على بعد الحبيب عنه وعلى ما ابتلى به من التقييد
قوله بنو مطر يوم اللقاء كانهم اسود لها فى غيل خفان
اشبل البيت لمروان بن ابى حفصة من ابيات يمدح بها بنى مطر الغيل الاجمة
خفان ماسدة بعينها والاشبل جمع شبل وهو ولد الاسد شبه بنى مطر يوم لقائهم
الاعداء ومحاربتهم لهم باسود لها اولاد فى آجام بعينها هذه الماسدة وانما وصف الاسود
بما وصف لان الاسد اذا كان له ولد فى غابة كان اشد حمية وانفة واغضب
واجرا ومنها هم المانعون الجار حتى كانما لجارهم بين السماكين منزل بها ليل قاله

٣٤

سادوا او لم يكن كاولهم فى الجاهلية اول قوله قومى
هم قتلوا اميم اخى فاذا رميت يصيبنى سهمى البيت
للحارث بن وعلة الذهلى وهو حماسى اميم مرخم اميمة وهى اسم امراة يقول
يا اميمة قومى هم الذين فجعونى باخى واصابونى به فاذا رمت الانتقام منهم
عاد ذلك بالنكاية فى نفسى لان عز الرجل بعشيرته وهذا الكلام تحزن وتفجع
وليس باخبار كذا ذكره المرزوقى ولعل السبب فى ندائه هذه المراة واظهار التحزن
عندها دون غيرها انها كانت تحرضه على الانتقام من قاتلى اخيه فاظهر التحزن فى قعوده
عندها على هذا الوجه لتعلم ان قعوده ليس لجبنه بل لان ذلك يعود بالضرر اليه
ومن ابيات المفتاح فى هذا المقام قول حسان بن ثابت اولاد جفنة
حول قبر ابيهم قبر ابن مارية الكريم المفضل جفنة من قبائل
غسان قوله قبر ابن مارية عطف بيان لقوله قبر ابيهم او بدل ومارية اسم جدتهم
ام ابيهم المفضل الكثير الافضال والاحسان وبعده يغشون حتى ما تهر
كلابهم لا يسالون عن السواد المقبل بيض الوجوه كريمة احسابهم
شم الانوف من الطراز الاول ومن ابياته قول الشاعر قوله
فبائلنا سبع وانتم ثلاثة والسبع خير من ثلاث واكثر
كان الواجب ان يقول وانتم ثلاث اى ثلاث قبائل وانما قال وانتم ثلاثة لانه
اراد ثلاثة احياء يفتخر بكثرة قومه ويعير المخاطبين بقلة القوم والمعنى ظاهر
ومن ابياته قول الشاعر اذا كوكب الخرقاء لاح بسحرة
سهيل اذاعت غزلها فى القرائب قال صدر الافاضل الخرقاء المراة

في حلقتنا متوج وقلة دفق عيني بكواكب الحرفا، سهلا ودليل تمه البيت سهيل اذا
غب عن لها في الترايب فجعل سهلا عطف بيان لكوكب الخرفاء وانما اضاف الكوكب
اليها لان الحمقاء تضيع صيفها ولا تستعد للشتاء فاذا طلع سهيل سحرة ومسها
البرد فتاخذ في الاستعداد وتفرق في قرابتها القطن تستعين بهن في الغزل
ومن ابياته قول الشاعر اذا قال قدني قال بالله حلفة لتغني عني ذا انائك
اجمعا الضمير في قال الاول للضيف وفي قال الثاني للمضيف وقوله قدني معناه حسبي
قال صدر الافاضل حلفة منصوب على المصدر والعامل ما في بالله من معنى القسم لتغني
بفتح اللام والياء القصا وهذا على تقدير النون وحذفها ومثله اضرب عنك
الهموم طارقها ضربك بالسيف قونس الفرس لتغني من قول العرب اغن عني
وجهك اي بعده عني اراد بهذا انائك اللبن يصف رجلا مضيافا بهذا الكلام
وملخص المعنى اذا قال الضيف قدني وحسبي من شرب اللبن لاني رويت قال المضيف
ملحا عليه والله لا تبعدن عني اراد ذا انائك اجمع ولتشربن جميع ما في انائك
من اللبن قوله له حاجب في كل امر يشينه وليس له عن طالب العرف
حاجب البيت لانه الى النشط الحاجب المانع يشينه يعيبه العرف المعروف والاحسان
نصفه بكمال الصيانة والعرض عن الابتذال وكمال ابتذال الاموال لبني الآمال وقبله
فتى لا يبالي ان يكون بنوره الى بابه الا تفتقي الكواكب قوله الالمعي الذي
يظن بك الظن كان قد راى وقد سمعا البيت لاوس بن حجر من مرثيته
مطلعها ايتها النفس اجملي جزعا ان الذي تحذرين قد وقعا
الالمعي الفطن الذكي قوله كان قد هي المخففة من المثقلة والمعنى هذا المرء لذكائه

وفطانته وصدق فراسته يظن ظنا صادقا كانه قد راه وسمعه وهذا وان
نصب الالمعي هو الصحيح لانه صفة لمنصوب قبله وهو قوله ان الذي جمع السماحة
والنجدة والبر والتقى جمعا الالمعي البيت بعده المخلف المتلف
المرزأ لم يمتع بضعف ولم يمت طفلا والحافظ الناس في الزمان
اذا لم يرسلوا تحت عائذ ربعا وجران في قوله تعالى ابيات اودى
فلا تنفع الاشاحة من امر لمن حاول البداء قوله جاءوا بمذق
هل رايت الذئب قط وبعده ما زلت اسعى معهم واختبط حتى
اذا جن الظلام واختلط جاءوا بمذق البيت جئت فلانا وجئته
سالته بغير وسيلة مذق اللبن بالماء يمذقه ومذق الشراب اكثر ماءه
ولبن مذيق وسقاني مذقا ومذقة والشاعر يشكو قوما يقول لم ازل
طول النهار كنت اسعى معهم واتبعهم واسالهم شيئا حتى اذا اظلم الليل واختلط
الظلام وتكاثف جاءوني بلبن مخلوط بماء كثير يضرب لونه لكثرة مائه الى لون
الذئب فكان رائيه يستفهم عند رؤيته عن الذئب لانه بلونه يحمل رائيه
على السوال عن الذئب وانما قال هذا لان الذئب موصوف بالورقة واللبن
اذا كثر ماؤه يصير اورق قوله وكنت امرءا من جند ابليس فارتقى
فارتقى بي الحال حتى صار ابليس من جندي البيت لابي نواس
معنى البيت ظاهر وفي طريقته بيت الفارسي بيك صغيره راه نماي
شيطان بود بصد كبيره كنون ره نماي شيطانم وبعده
فلو مات قبلي كنت احسنت بعده طرائق فسق ليس يحسنها بعدي

قوله والذی حارت البریة فیه حیوان مستحدث من جماد

البیت لابی العلا المعری من قصیدة یرثی فقیها حنفیا قال صدر الافاضل یقول تحیرت البریة فی المعاد الجسمانی والنشور الذی لیس بنفسانی وفی ان ابدان الاموات کیف تحیا من الرفات هذا کلامه وقیل الحیوان المستحدث من الجماد آدم علیه السلام لانه خلق من التراب وقیل ناقة صالح علیه السلام وما ذکره صدر الافاضل احسن لانه انسب الی المقام قوله

متی تهزز بنی قطن تجدهم سیوفا فی عواتقهم سیوف
جلوس فی مجالسهم رزان وان ضیف الم فهم خفوف

الجلوس جمع جالس الرزان جمع رزین وهو الوقار الخفوف جمع خاف وهو السریع یصف بنی قطن بالامضاء فی الامور والقرار فیها والوقار فی المجالس والاسراع فی خدمة الضیف یقول ان تهز هولاء القوم وتستنهضهم لکفایة المهمات تجدهم فی النفاذ فی الامور سیوفا متقلدین سیوفا هم جالسون ذوو وقار فی مجالسهم وان الم ونزل بهم ضیف فهم سراع فی خدمته واقامة القری له

ومن ابیات المفتاح فی هذا المقام قول الشاعر الاسدی

بحسبک فی القوم ان یعلموا بانک فیهم غنی مضر
مسیخ ملیخ کلحم الحوار لا انت حلو ولا انت مر

قوله بحسبک مبتداء والباء زایدة وقوله ان تعلموا خبره فی اساس البلاغة رجل مضر ذو ازواج رجل مسیخ لا ملاحة له وکذلک الملیخ الحوار ولد الناقة یذم رجلا فیقول حسبک کافیک من المکارم فیما بین القوم علمهم بانک غنی ذو ازواج

ثم قال انت الذی لا ملاحة له ولا یستطاب وشبهه بلحم الحوار الذی لا طعم له وقوله لا انت حلو ولا انت مر ای لیس فیک خیر ولا شر قال بعض الافاضل وقال الاسدی فی نفی الخیر والشر وهو من اشد الهجاء وادله علی الخمول

انت ملیخ کلحم الحوار لا انت حلو ولا انت مر قوله وما انا اسقمت جسمی به وما انا اضرمت فی القلب نارا

البیت لابی الطیب من قصیدة یمدح بها سیف الدولة ویعتذر الیه حین استبطاء مدحه وتنکر له الضمیر فی به للهم فی البیت قبله قال الواحدی هذا اعتذار عما عرض له من الهم الذی اسقمه واوقد فی قلبه نارا بحرارته فکان سبب انقطاعه عن الشعر یقول لم افعل ذلک انا ومن هذا الباب اتعلمنی بضب انا حرشته هذا المثل یقوله من یخبره انسان بامر هو متولیه وصاحبه قوله

هم یفرشون اللبد کل طمرة واجرد سباح یبذ المغالیا تامه

البیت للمعذل وهو خامس من ابیات یمدح بها فتیان عتیک قال المرزوقی قوله هم یفرشون اللبد بضم الباء ای یجعلون اللبد فراشا لظهر کل رمکة وثابة وکل فحل کریم سباح فی عدوه وغلاب لمباریه فی الغلو سباق فی الرهان یجوز قصب التقدم ومراد الشاعر ان سعیهم مقصور علی تفقد الخیل وخدمتها والتفریش علی ظهرها یقال فرشت الدار وافرشتها فلان وربما بعضهم یفرشون بفتح الیاء واراد یفرش اللبد علی کل طمرة فحذف الجار ویقال فرشت ساحتی بالآجر والآجر وقوله یبذ المغالیا ان ضممت المیم جاز ان یراد به السهم نفسه او فرس یغالبه وجاز ان یراد به الرافع یده بالسهم

يريد اقصى الغايات وان صحت الميم جاز ان يراد به السهم نفسه او فرشا

يعاليه يكون جمعا للغلاة وهى السهم تتخذ للمغالات والمعنى يسبق السهم

فى غلوته **قوله** هما يلبسان المجد احسن لبسة **تمامه**

شحيحان ما اسطاعا عليه كلاهما البيت لعمرو الخثعمية وهى حماسية

من ابيات ترثى بها ابنيها انتصب احسن لبسة على انه مصدر وارتفع شحيحان

على انه خبر مقدم والمبتدا كلاهما وما اسطاعا فى موضع الظرف واسم الزمان

محذوف معه واسطاع منقوص عن استطاع وتقدير الكلام هما شحيحان

به مدة استطاعتهما واقتدارهما ومعنى يلبسان المجد يتكلميان ويتمتعان به

يصف ابنيها بانهما كانا يلبسان المجد ويستمتعان به احسن الاستمتاع

واجمل الاكتساء وانهما يضنان به فلا يتركانه لاحد ما داما يقدران

على كسبه والفوز به **قوله** فهم يضربون الكبش يبرق بيضه

تمامه على وجهه من الدماء سبائب البيت للاخنس بن شهاب

التغلبى وكان قبل الاسلام بدهر وهو حماسى كبش الكتيبة رئيسها

مستعار من كبش الغنم والبيض جمع بيضة وهى المغفر قوله يبرق بيضه

فى موضع الحال من يضربون الكبش وعلى وجهه من الدماء سبائب فى موضع

الحال ايضا من قوله يبرق بيضه والسبائب الطرائق واحدتها سبيبة

وهى فى الارض شقة من الكتان والمعنى هولاء الفوارس الحماة والكماة

يضربون روساء الكتائب دون الاوساط والعجزة بارقة بيضهم للامعة

مغافرهم سائلة على وجوههم دماؤهم وقوله فهم راجع الى الفوارس فى البيت

قبله **قوله** نحن فى المشتاة ندعوا الجفلى **تمامه** لاترى

الآدب فينا ينتقر البيت لطرفة بن العبد اليشكرى من قصيدة يفتخر فيها

ويصف نفسه وقومه فى اساس البلاغة بدا ووقت الشتاء والمشتاة

واراد بها طرفة زمان القحط الآدب الداعى الى الضيافة فى اساس البلاغة

هم يدعون الجفلى وهى الدعوة العامة يجفلون اليها وتنقرت بالرجل

وانتقرت به دعوته من بين القوم والنقرى خلاف الجفلى والمعنى نحن فى زمان

القحط ندعوا دعوة عامة لا ترى فيما بيننا الداعى الى الضيافة منتقرا

بانسان من بين القوم ومختصا له بالنقرى دونهم بل يدعوهم كلهم يصفهم

بالجود الشامل والكرم العام ومن ابياتها ولقد تعلم بكر اننا

آفة الجزر مساميح يسر نمسك الخيل على مكروهها حين لا يمسكها

الا الصبر **قوله** ولم اقل مثلك اعنى به سواك يا فردا

بلا مشبه البيت لابى الطيب وقبله مثلك يثنى الحزن عن صوبه

ويسترد الدمع من غربه والبيتان من قصيدة يعزى فيها ابا شجاع عضد

الدولة فنا خسرو بعمته وقد توفيت ببغداد قال الواحدى الصوب

القصد والنزول ايضا والغرب مجرى الدمع تقول وانت تقدر على صرف

الحزن وغلبته بالصبر اذا قصدك وترد الدمع عن مجراه فتحبسه بالرد

الى قراره تريد انك لا تبكى فى المصائب ولم اعن بقولى مثلك

يثنى الحزن غيرك لانك الفرد الذى لا مثل له ولكن المثل يذكر فى الكلام

ولا يراد به النظير كقوله تعالى ليس كمثله شى والمعنى اردت نفسك غيرك

راجع لعضد الدولة

غيري باكثر هذا الناس ينخدع تمامه ان قاتلوا جبنوا او حدثوا شجعوا

هذا مطلع قصيدة لابي الطيب في سيف الدولة قال الواحدي انما قال هذا ولم يقل هؤلاء لانه ذهب الى لفظ الناس لا الى معناه يقول لا انخدع بالناس فاعتقد فيهم الجميل لانهم يجبنون عند القتال ويشجعون عند الحديث انما شجاعتهم بالقول لا بالفعل ومن ابياته في مدحه من كان فوق محل الشمس موضعه فليس يرفعه شيء ولا يضع قوله وغيري ياكل المعروف سحتا وتشحب عنده بيض الايادي البيت لابي تمام من قصيدة يعتذر فيها الى ابن ابي داود وعاتبه الوشاة به من انه هجاه السحت الحرام والشحوب التغير يقال شحب وشحب وقوله بيض الايادي يريد الايادي البيض ونظره بهذه الاضافة قولهم سحق عمامة والمراد ببياضها شهرتها وانها غير مشوبة بالمن والاذى والمعنى اني لا اكل معروفك سحتا ولا اتعاطى احسانك ظلما ولا يتغير عندي اياديك البيض وعطاياك المشهورة الجليلة الصافية عن الشوائب بالكفران والغمط وبالتهمة به من الهجاء ومنها اتاني عائر الانباء تسري عقاربه بداهية نآد بأي نبلت من مضر وختت اليك شكيتي خبب الجواد وما ربع القطيعة لي بربع ولا النادي الذي لي منى بناد واين يجور عن قصد لساني وقلبي رائح برضاك غاد ومما قالت الحكماء قديما لسان المرء من خدم الفؤاد قوله ما كل ما يتمنى المرء يدركه تمامه تجري الرياح بما لا تشتهي السفن البيت لابي الطيب والمعنى ان اعرابي لا يدركون ما يتمنون من الملك فان الرياح كلها لا تجري على ما يريد السفن يعني اهلها وهذا البيت من قصيدة يمدح بها كافورا والى مصر ويعاتب سيف الدولة وكان

قد بلغ ابا الطيب ان قوما نعوه في مجلسه ومنها يا من نعيت على بعد بمجلسه كل بما زعم الناعون مرتهن ما كل راي الفتى يدعو الى رشد الرشد والرشد لمعنى لفظه خبر والمعنى نهي عن تصويب كل راي والعمل به قوله قد اصبحت ام الخيار تدعي علي ذنبا كله لم اصنع وقد مر هذا البيت مشروحا قوله كم عاقل عاقل اعيت مذاهبه وجاهل جاهل تلقاه مرزوقا هذا الذي ترك الاوهام حائرة وصير العالم النحرير زنديقا البيتان لابن الروندي معنى عاقل عاقل متناه في العقل بالغ فيه حدا لا يبلغ كنهه وعكسه قوله وجاهل جاهل وقوله اعيت مذاهبه اراد اعيته اي اعجزته او اراد اعيت عليه فحذف الجار واصل الفعل فصار اعيته ثم حذف الضمير يقال اعيى عليه الامر اي صعب نحر الامور علما اتقنها ومنه هذا الخريت من النحارير والمعنى كثير من العاقلين المتناهين في العقل اعيتهم او صعبت عليهم مذاهبهم وطرائقهم التي يسلكونها ليظفروا بطيب العيش فلم يهتدوا اليه ولم يجدوا من الدنيا ما يغنيهم وكثير من الجاهلين البالغين في جهلهم حدا تلقاهم على خلاف حال العاقلين يرزقون ما يتمنون هذا الذي اي كون العاقل محروما والجاهل مرزوقا ترك اوهام العلماء متحيرة لا يطلعون على حقيقة هذا السر وجعل العالم المتقن زنديقا كافرا نافيا للصانع قائلا لو كان له وجود لما كان الامر كذلك ولقد احسن كل احسان من قال كم من اديب فهم عقله مستكمل العقل مقل عديم ومن جهول مكثر ماله ذلك تقدير العزيز العليم

قوله تعاللت كي اشجى وما بك علة ... تريدين قتلي قد ظفرت بذلك

البيت لابي الدمينة يخاطب امرأة محبوبته امامة التعالل اظهار العلة وليست به. شجي يشجى حزن قوله تريدين قتلي قد ظفرت بذلك قال الشيخ عبد القاهر انظر الى هذا القطع والاستيناف ومعنى البيت ظاهر وقبله

أفي يمنى يديك جعلتني ... فافرح ام صيرتني في شمالك قوله

فافرح يدل على انه اضمر بعد قوله في شمالك فاحزن قوله ان تسألوا الحق

نعط الحق سائله تمامه والدرع محقبة والسيف مقروب البيت لعبد الله بن عنمة من بني غيظ بن السيد وهو حماسي قال المرزوقي في قوله والدرع محقبة اي مشدودة في الحقائب لانه اراد بالدرع الجنس وكذلك قوله والسيف مقروب اي السيوف متروكة في قربها لانه اراد السيوف ويقال قربت السيف واقربته غمدته واغمدته قال ابو زيد القراب غشاء يكون السيف مغمدا فيه يخاطب الشاعر بني زيد يقول ان تسألوا حقكم الذي وجب علينا ولم تجاوزوه ولم تطلبوا فوقه خرجنا عن عهدته اليكم من غير اباء ولا امتناع ولا اهتياج حرب واعمال سلاح وكان الظاهر نعطه اياكم قوله الهي عبدك العاصي

اتاكا ... مقرا بالذنوب وقد دعاكا تمام البيت خبر والمعنى استعطاف وكان الظاهر الى اتيتك ومعنى البيت ظاهر قوله بانت سعاد

فامسى القلب معمودا ... واخلفتك ابنة الحر مواعيدا

البيت مطلع قصيدة لربيعة بن مقروم في مسعود بن زهير الضبي وكان احد اجواد زمانه بان الشيء يبين بينا وابنته ابانة والبين الفراق

والمراد فارقتني سعاد فاصبح القلب لفراقها موجعا وكان بيني وبينها موعد فلم تنجزه فصار مخلفا وكان الظاهر ان يقول واخلفتني فالتفت وقوله ابنة الحر ثناء عليها فهو كما يقال يا ابنة الكرام ويا ابنة القوم وفيه ايماء الى تقبيح الاخلاف منها ويقال اي شيء يعمدك اي يوجعك والاخلاف ترك الوفاء بالضمان خيرا كان او شرا يقال اخلفته الميعاد كما يقال اخلفته موعدي ويقال موعد وموعدة وموعود والجمع المواعد والمواعيد موعود قال الاشجعي مواعيد عرقوب اخاه بيثرب عدي مواعيد الى اخاه وهو غريب

وعرابات المفتاح في هذا المقام

قول ربيعة بن مقروم من هذه القصيدة ما لم الاق امرأ اجزل مواهبه

سهل الفناء رحيب الباع محمودا ... وقد سمعت بقوم يحمدون فلم

اسمع بمثلك لا حلما ولا جودا وقبل قوله ما لم الاق امرأ لما

تشكت الي الاين قلت لها لا تستريحن ما لم القى مسعودا الضمير في تشكت للناقة والاين الاعياء وقوله لا تستريحن نهي لها عن الاستراحة والمراد لا اريحك عن السير والسرى وقوله ما لم الاق بدل من قوله ما لم الق مسعودا وهو في موضع الظرف اي مدة امتناع ذلك وارتفع مواهبه بجزلا ومعنى الابيات لما اشتكت الناقة الاعياء والتعب من كثرة سيري بها قلت لها لا استراحة لك من جهتي ما لم الق رجلا سمحا كثير العطاء وطيء الفناء بكثرة الغفاة واسع العطن للنزال مبسوط اليد بالاحسان وهو مسعود بن بن زهير الضبي احد الاجواد لانه يغنيني ويكفيني الترحال والمراد

برحابه الباع سعة الكرم وقوله وقد سمعت بقوم نريد تفضيله عن كل من له صيت
ونباهة وجلالة وقال لا حلما لانه اراد ان تقول لم اسمع بمثلك حلما وجودا
وهما نصب على التميز اى بلام النافية والمراد لم اسمع بمثلك في الحلم والجود
وكان عليه ان تقول بمثله كقوله مواهبه فالتفت من الغيبة الى الخطاب

قوله تذكرت والذى تهجك زينبا واصبح باقى وصلها قد تقضبا
وحل بفلج فالاباتر اهلنا وشطت فحلت غمرة فمثقبا

انتصب زينبا بقوله تذكرت تقضب تقطع فلج اسم موضع بين البصرة وضرية
والاباتر موضع متصل بفلج فلذلك عطفه بالفاء وشطت ابعدت وغمرة
ومثقب موضعان متعاقبان والمعنى تذكرت انت هذه الحبيبة وذكراك
لها مهيجة لك معقبة خفة وطربا وصار الباقى من وصلها متقطعا زايلا ونزل
اهلنا بهذين الموضعين وبعدت عنا ونزلت بهذين الموضعين وحال البعد
بيننا وكان الظاهر ان تقول اهلك فالتفت وهذا الكلام من حيث المعنى
تفجع وتحسر على ما وقع بينهم من الفرقة وان كان اللفظ خبرا قوله طحا بك قلب
فى الحسان طروب بعيد الشباب عصر حان مشيب يكلفنى
ليلى وقد شط وليها وعادت عواد بيننا وخطوب السان لعلقمة
بن عبدة بن النعمان بن قيس من قصيدة فى الحارث بن جبلة بن ابى شمر
الغسانى طحا الرجل اذا ذهب فى الارض مذهبا بعيدا تقال طحا بك هم اى
ذهب بك كل مذهب والطروب كثير الطرب قال المرزوقى ومعنى طروب
فى الحسان له طرب فى طلب الحسان ونشاط فى مراودتها وقال بعضهم طروب

الى الحسان لكن حروف الجر تتعاقب والوجه ما ذكرناه وقوله بعيد الشباب
صغر بعيد على طريق التقريب وقال لعقبه عصر حان مشيب ولم يرد الثناء
وانما اراد حين ولى الشباب وكاد ينصرم واقبل الشيب وقارب الهجوم
وهذا الحكم على جملة الشيب والشباب لا على احادهما ونصب بعيد وعصر
على الظرف وقوله يكلفنى ليلى الفعل للقلب وكان مقتضى الظاهر ان يقول
يكلفك فالتفت من الخطاب الى الحكاية شط بعد الولى القرب العوادى
الصوارف تقال عدى عن كذا اى صرفه ومنعه وعادت قال المرزوقى يجوز ان تكون
عادت من المعادات كان الصوارف صارت تعاديه وقيل يجوز ان تقال اراد
عدت فاشبع الفتحة فتولدت الف ويمكن ان يجعل من عاد يعود اى عادت عواد
وخطوب كانت تحول بيننا الى ما كانت عليه قبل اى رجعت ويجوز ان يكون
قلب عداه عن كذا منعه منه تنكر على نفسه الميل الى الحسان فتقول اذهب بك
قلب له طرب فى طلب النساء الحسان بعد تولى الشباب وانقراض زمانه
واقبال الشيب يكلفنى القلب ليلى اى قربها ويطالبنى بوصلها وقد بعد
قربها وانقطع ما كان بيننا من قرب الدار وعادت عواد ومنعت صوارف
وخطوب وفيه تحسر وزيادة انكار لميل قلبه اياها وتكليفه له طلبها قوله
ما ان ترى السيد زيدا فى نفوسهم كما تراه بنو كوز ومرهوب
ان تسألوا الحق نعط الحق سائله والدرع محقبة والسيف مقروب
السيد اسم قبيلة الشاعر وزيد قبيلة المخاطبين للسيد وكوز ومرهوب قبيلتان
وقوله ما ان ترى ان زيدت لتاكيد النفى الضمير فى نفوسهم للسيد ويجوز ان يكون

قفص
الامر
صوارف حوادث زمانه

لزيد وما في قوله كما تراه مصدرية يريد لا ترى السيد زيدا مثل روية بنو كوز ومرهوب والمعنى لا تعظم بنو السيد زيدا مثل تعظم بنو كوز ومرهوب ابا هم ولا يوجبون على انفسهم لزيد ما توجبه هاتان القبيلتان من التبجيل والتوقير قوله ان تسالوا قدم البيت مشروحا وقد التفت من الغيبة الى الخطاب في تسالوا

ومن ابيات المفتاح في هذا الباب قول عوف بن الاحوص

لهدمت الحياض فلم يغادر ... لحوض من نصايبه ازاء لخولة

اذ هم مغنى واهلي ... واهلك ساكنون وهم دياء

الازاء مصب الماء في الحوض وقيل هو صخرة تجعل وقاية على مصب الماء حين يفرغ الماء النصايب جمع نصيبة في اساس البلاغة نصب حول الحوض نصايب وهي حجارة تجعل عضايد له ودورهم دياء متراييه اي قريب بعضها من بعض وقوله لخولة متعلق لقوله لحوض صفة له وقوله اذ ظرف زمان اضيف الى الجملة والعامل فيه ما تتعلق به اللام في قوله لخولة وهو كائن او حاصل والتقدير فلم تغادر ازاء الحوض كائن لخولة في زمان كذا وكذا وقوله مغنى مصدر من غني بالمكان اذا اقام به اقيم مقام اسم الفاعل او اراد ذو مغنى يقول والله لقد هدمت الحياض لطول عهدها باهلها فلم يترك لحوض مصب ماء من مصابه كائن لهذه المراة في زمان هم اي اهل تلك الحياض مقيمون لمنزل اهلي واهلك يا خولة ساكنون وهم اي كلا الاهلين دياء دورهم متقاربة ولفظ البيت خبر والمعنى تاسف وتحسر على تهدم الحياض واندراس الديار وتفرق اهلها

ومن ابيات المفتاح قول الحارث بن حلزة اليشكري طرق الخيال

ولا كليلة مدلج ... سدكا بارحلنا ولم يتعرج

اني اهتديت لنا وكنت رجيلة ... والقوم قد قطعوا متان السجسج

قال المرزوقي الطروق لا يكون الا بالليل وقوله ولا كليلة مدلج وهذا الكلام محمول على المعنى كانه فضل الليلة التي طرق فيها على سائر الليالي وانتصب سدكا على الحال يريد انه لزمهم قاصدا الا رحلهم ولم يعطف على غيرها ويقال سدك بالشيء اذا التصق به غير منصرف الى غيره والتعرج الميل والعطف وقوله اني اهتديت لنا وكنت رجيلة قال الجوهري رجل رجيل اي قوي على المشي في اساس البلاغة رجل رجيل مشاء وبعير رجيل وناقة رجيلة فالرجيلة على رواية من روى وكنت رجيلة من الراجل ليصح التعجب من اهتدا الذي هو غرض الشاعر وان حملت على القوية كان قوله وكنت رجيلة عطفا على اني اهتديت كما ذكره العلامة قطب الدين الشيرازي والتقدير اني اهتديت واني اي كيف من ان كنت قوية على المشي ليحصل الغرض المقصود ورواه المرزوقي وكنت غير رجيلة وقال في تفسير البيت قوله اني اهتديت اجرى الخيال في طروقه مجرى صاحبة الخيال فصار يتعجب مما تصوره من اتيانها واهتدائها ومن قطعها مسافة ما بينهم وبينها مع نعمتها ولزومها الخدر والرجيلة على المشي والواو من قوله وكنت واو الحال وكذلك قوله والقوم قد قطعوا الا ان الاول حال للمراة والعامل فيه اهتديت والثاني للمتعجب في قوله والقوم قد قطعوا المعنى صحبة وركوبهم الفلاة وقطعهم لها والسجسج هنا موضع فاما قول القائل نهار اهل الجنة

سبحسبح فالمعنى دايم متصل ولا يمتنع ان يكون الشاعر اراده كانه مكان متصل
لا انقطاع له انتهى كلامه ومحصول المعنى اتانا الخيال ليلة ولا كاتيانه ليلة
كنا فيها نمدلج لانها لا ترحلنا يعني كان طروقه في غير ليلة مدلج الزم فعلت
لها اني وكيف اهتديت لنا وكنت جبلة غير قوية وغير مستدلة للمشي
او وكيف كنت قوية على قطع الطريق والقوم واصحابي قطعوا الامكنة
الصلبة من هذا الموضع والمتان جمع متن وهو المكان الصلب قوله

تطاول ليلك بالاثمد ونام الخلي ولم ترقد
وبات وباتت له ليلة كليلة ذي العاير الارمد
وذلك من نبإ جاءني وخبرته عن ابي الاسود الابيات

الثلاثة لامرء القيس يرثي بها ابا الاسود قيل قال ابن دريد امرء القيس
هذا هو ابن عانس وقد ادرك الاسلام الاثمد بفتح الهمزة وضم الميم موضع
والخلي الخالي عن الحزن في اساس البلاغة في عينه عوار وعاير وهو
غمصة تمض منها قوله وبات وباتت له ليلة كليلة تريد وبات كذي العاير
الارمد وباتت له ليلة كليلة فاختصر للدلالة عليه ولانه لا يلتبس اذ المراد
تشبيه نفسه في تلقه وجزعه بالارمد ذي العاير وتشبيه ليلته في الطول
والوحشة بليلته ايضا وفوله وذلك اشارة الى تطاول الليل وما ذكره
من الساق وهذا في المعنى تفجع وتوجع وان كان اللفظ خبرا ومعنى الابيات
ظاهر قوله

اانت تشتكي عندي مزاولة القرى وقد راي الضيفان ينحون منزلي
فقلت كاني ما سمعت كلامها هم الضيف جدي في قراهم وعجلي

الضمير في انت للمراة وقوله تشتكي في محل النصب على الحال يريد مشتكية المزاولة
الممارسة وقوله ينحون يقصدون من نحاه ينحوه والضيف في الاصل مصدر
ضافه فلذلك يقع على الجمع وقوله عجلي اي تعجلي وفيه كما جاء تكلب لمعنى
تتكلب وقدم لمعنى تقدم او اراد عجلي لهم قراهم فحذف المفعول وقوله
هم الضيف الخ في محل النصب لانه مفعول قلت والمعنى ظاهر قوله

ومهمه مغبرة ارجاؤه كان لون ارضه سماؤه البيت

لروبة بن العجاج المهمه المفازة والارجاء الاطراف واحدها رجا بالقصر
والتشبيه ركوان يصف المفازة بالغبرة والاسوداد فقول رب مفازة
مغبرة ارجاؤها مسودة اطرافها كان لون سمائها وجوها لفرط غبرتها وغاية
اسودادها لون ارضها وكان مقتضى الظاهر ان يشبه السماء في اغبرارها بالارض
كما قررنا لانها في هذا المعنى اقوى من السماء فقلب التشبيه مبالغة
في وصف السماء بالغبرة واضافة السماء والارض الى المهمه مجاز قوله

لعاب الافاعي القاتلات لعابه واري الجنا اشتارته ايد عواسل

البيت لابي تمام في صفة القلم الضمير في لعابه للقلم ولعابه مداده ولعاب
الافاعي سمها الاري عمل النحل العسل يقال ارت النحل تاري اريا
فسمي به العسل كما سمي المكسوب كسبا والجنى جمع جناة وهي الثمرة
يقال تمرت جناة من جناك وقوله واري الجنى يريد واري الجنى لعابه
فحذف الخبر لدلالة الاول عليه واضاف الاري الى الجنى دلالة
على طيب العسل ونظافته تشار العسل واشتاره اخذه العاسل

عامل العسل والمعنى لعاب هذا القلم ومداده في تأثيره في الاعداء والنكاية فيهم
والاضرار بهم لعاب الافاعي وسمومها وهو الشافي مثل النفوس اليه
وكونه شفاء لها عسل تولد من ثمرات طيبة اخذته ايد عاملة للعسل
يعني ان فيه للاولياء نفعا وللاعداء ضرا وهذا البيت في محمد بن عبد الله
المبارك ايام وزارته للمعتصم وقبله لك القلم الاعلى الذي بشباته
تصاب من الامر الكلى والمفاصل كما طينت بالفدن السياعا
قوله فلما ان جرى سمن عليها البيت للقطامي يصف ناقته
بالسمن في اكثر نسخ الايضاح طينت ورايت في اشعار له مجموعة
مشروحة في نسخة قديمة كما بطنت وكذا رواه الشيخ الجار الله العلامة
رحمه الله عليه في اساس البلاغة يقال سيّع الجدار طلاه بالسياع
وهو الطين او الجص والمسيعة والسياع بالكسر آلته شبه جريان
السمن في اعضائها على السوية واخذ كل عضو منه بنصيبه بتطيينك
الفدن وهو القصر بالسياع وتسويتك للقصر او بتطيينك
الفدن بالسياع وجعلك السياع للقصر كالبطانة للثوب وفيه تشبيه
الناقة بالقصر في العلو والارتفاع وجواب لما في البيت بعده وهو امرت
بها الرجال ليأخذوها ونحن نظن ان لن تستطاعا قوله
يكون مزاجها عسل وماء اوله كان سلافة من بيت راس
البيت لحسان بن ثابت قال صدر الافاضل ويروى كان سبيئة
سبأت الخمر سبأ وسباء اذا اشتريتها لتشربها قال تعلو

بايدي التجار سباؤها فاذا اشتريتها لتحملها الى بلد قلت سبيت
بيت راس اسم قرية بالشام كانت تباع فيها الخمور انتهى كلامه
وفي اساس البلاغة سبأها شراها للشرب لا للبيع واستباءها لنفسه
وعنده سبيئة بابلية مزاج الشيء ما يمزج به والمصراع الثاني صفة
سبيئة وخبر كان في البيت بعده وهو على انيابها او طعم غض
من التفاح هصره اجتناء والمعنى كان خمرا ممزوجة بالعسل والماء فصارت
طيبة لذيذة الطعم مسكرة على انياب هذه الحبيبة او كان طعم غض
طري من التفاح قد هصره وكسره اجتناؤه من الشجر للطافته على انيابها والحاصل
انه شبه ريقها بتلك الخمر الموصوفة او بطعم التفاح الطري قوله
فديت بنفسه نفسي ومالي وما آلوك الا ما اطيق
البيت لعروة بن الورد الالو التقصير يقال الا في الامر يألو ثم يضمن
معنى منع فيعدى تعديته تقول الوتك بنفسي ومالي وما امنعك الا ما اطيق
منعه يعني لا اقدر امنعك فداء نفسي ومالي لاني مجبول عليه قوله
ولا يك موقف منك الوداعا اوله قفي قبل التفرق يا ضباعا
هذا البيت مطلع قصيدة للقطامي ضباع ترخيم ضباعة بالضم وهي بنت زفر
بن الحارث الكلابية والمعنى قفي يا ضباعة حتى اودعك قبل التفرق
ثم دعا بان لا يكون وداع فراق وبعده قفي فادي اسيرك ان قومي
وقومك لا ارى لهم اجتماعا يريد بالاسير نفسه قوله وتشقى
الرماح بالضياطرة الحمر اوله وتلحق خيل لا هوادة بينها البيت

للخداش الهوادة اللين والرفق قيل الضبطرة الرجل الضخم الذي لا غناء عنده
والاحم الذي لا سلاح معه في الحرب وقيل الجمر من قولهم عدو احم ويجوز ان
الجم العجم في اساس البلاغة ليس في الجماء مثله اي في العجم والمعنى ويلحق الاعداء
خيلنا التي لا رفق ولا لين فيها ويشفون برماحنا ويطعنون بها وهم عجزة لئام
لا كفاية عندهم في الامور ولو وصف اعداءه بالقوة والشجاعة لكان ذلك
ابلغ وادخل في المدح قوله ثم انصرفت وقد اصبت ولم اصب
جذع البصيرة قارح الاقدام هذا البيت مع ثلاثة ابيات قبله للقطري
بن الفجاءة المازني وهو حماسي وهي لا يركنن احد الى الاحجام يوم الوغى
متخوفا لحمام فلقد اراني للرماح دريئة من عن يميني مرة وامامي
حتى خضبت بما تحدر من دمي اكناف سرجي او عنان لجامي
ثم انصرفت البيت الركون الميل القليل والاحجام التاخر قصد الشاعر
الحث على الخوض في الحروب يقول لا يميلن احد الى التاخر عن الاقدام
يوم الحرب متخوفا متخشيا من الموت وقوله فلقد اراني الدريئة تهمز ولا تهمز
فيعل من الدرء وهو الختل ولهذا سميت الدابة التي تختل بها الصيد لتمكن
فيرمى الدرية والحلقة التي يتعلم عليها الطعن درية ويمكن حمل البيت عليهما
جميعا فاذا جعلت الدرية الحلقة فالمعنى لا يفعلن ذلك احد وليعتبر بحالي
فلقد رايت نفسي في غزوة وحال وكاني للرماح بمنزلة الحلقة التي يتعلم
عليها الطعن فتاتيني الرماح من جوانبي كلها ثم سلمت واذا جعلت الدرية
الدابة الموصوفة يكون المعنى ولقد اراني يتقى بي فصرت سترة لغيري من الطعن

الطاعن

كي تكون تلك الدابة سترة للصائد والطعن يتناولني وعلى هذا يكون معنى
للرماح من اجل الرماح والاول احسن وانما اقتصر على ذكر اليمين والقدام
ليعلم ان اليسار كاليمين في ذلك واما الظهر فان الفارس لا يمكّن منه احدا
وقوله من عن يميني يتعلق بفعل دل عليه اراني دريئة للرماح وهو تاتيني
وما يجري مجراه وعن من قوله عن يميني اسم ها هنا وليس بحرف والمعنى
من جانب يميني وقوله او عنان لجامي او ههنا ليست للشك وانما هي
التي يراد بها احد الامرين على طريق التعاقب اي اما ذا واما ذا
ولك ان تريد الجمع لان اصل او للاباحة ومعنى البيت انتصبت
للرماح حتى خضبت بما سال من دمي اما عنان لجامي واما جوانب
سرجي اي على حسب ما اتفق من الطعن فالعنان بما سال من اعاليه
وجوانب السرج بما سال من اسافله وقوله ثم انصرفت الجذوعة
قبل الاثناء وانتصب جذع البصيرة على انه حال وهو نكرة وكذلك قارح
الاقدام والمعنى ثم انصرفت مع ما وصفت من الحال والتقوا من ضيق
المجال علي وقد اصبت ونلت مما اردت من الاعداء ولم ينالوا مما ارادوا
مني وانا على بصيرتي الاولى ورايي الذي كنت عليه في اول الامر لم تبدل
على طول محاربتي وصار اقدامي في الحرب قارحا لطول ممارستي وتكرر
مبارزتي **ومن ابيات المفتاح في هذا الباب** قول
مساور بن هند وهو حماسي يمشي فيقعس او يكب فيعثر
اوله ورايت شيخا قد تحنى صلبه قوله ورايت النعل للغواني في البيت
اراد الشاعر نفسه

التقلبث در آوردن وسينه بيرون دادن وهو القعس

فبله يشكو كبره وضعفه وتساقط قواه قال المرزوقي رأين الغواني شنجا
منحني الصلب محدودب الظهر يمشي مشية النعسان اذا استمر في المشي او
يتعثر فيكب لوجهه وكان الواجب ان يقول او يعثر فيكب لان العثار
قبل السقوط للوجه لكنه لم يبال بتغير الترتيب لامنه الالباس وقال قعس
يقعس اذا صار اقعس خلقة وقعس يقعس اذا مشى مشية الاقعس تكلفا
ومثله عرج يعرج وعرج يعرج وقال الكب زيد فلا يتعدى وكبه الله
لوجهه وهذا على العكس مما عليه اكثر الافعال ومثله اقلع الغيم وقلعه الله وفيما
اقتصه من حاله تحسر شديد وتاسف عظيم ومن اباناته قول
نم وان لم انم كراي كراكا تمامه شاهدي السقم ان ذا لذاكا
البيت لابي تمام الكرى النوم قوله ذاك اشارة الى قوله كراي كراكا تخاطب
حبيبه فيقول نم واسترح طول الليل وان انا لا انام فيه فان نومك
واستراحتك نومي واستراحتي ثم قال شاهدي بان ذلك القول كذلك
حق وليس بكذب سقمي في هواك لان من ابتلي في الهوى تعد راحة
حبيبه راحته ويروى شاهدي الحب وكان عليه ان يقول
كراك كراي لكنه قلبه لانه لا يلتبس ومن اباناته فيه قول الشاعر
اظبي كان امك ام حمار اوله فانك لا تبالي بعد حول
قال صدر الافاضل لولا الرواية لرفعت المنصوب ههنا ليكون كان
هي المزيلة وبعده فقد لحق الاسافل بالاعالي وماج القوم واختلط
النجار يقول تغيرت اخلاق الناس حتى صار كل قوم منهم لا يرجعون الى

اصلهم ونجارهم وما كان عليه اوائلهم وذهب السودد والمكارم
حتى انهم ان يبقوا على هذا الوصف سنة لا يبالي الانسان اهجينا كان ام غير
هجين ونظير هذا البيت اعرابا ما انشده المبرد اسكران كان ابن المراغة
اذ هجا تميما بجوف الشام ام متساكر ومن اباناته فيه قول
الشماخ كما عصب العلباء بالعود اوله منه ولدت ولم
يوشب به حسبي ليا كما عصب البيت العلباء العصب الحميري منه
للاب قوله ولم يوشب اي لم يخلط اشبته اشبه اشبا فهو ماشوب
وقوله ليا اي لم الو به ليا كما لوي العصب العود ويروى عصبا والعصب
واللي واحد الاخفش لم يوشب لم يلطخ يقال اشبوه بشر اي لطخوه
قال وهذا مقلوب يريد كما عصب العود بالعلباء اي شد والمعنى انا منه
ولست من غيره ثم عصبت به والزقت لا كما يعصب العود بالعلباء
بل اقوى واشد منه **شرح ابيات** تضمنها القول في المسند
قوله فاني وقيار بها لغريب اوله ومن يك امسى بالمدينة رحله
البيت لابن الحارث البرجمي في اساس البلاغة امسى في رحله في منزله
وماواه وصلوا في رحالكم قال المرزوقي يريد اني لغريب وقيار
ايضا غريب وهو اسم فرسه كلامه والبيت لفظه خبر ومعناه التحسر على
اغترابه وتبعده عن وطنه ومعنى البيت ظاهر قوله نحن بما عندنا وانت
بما عندك راض والراي مختلف اراد نحن راضون والمعنى كل منا
راض بما اتاه الله تع وقسم له من المال وغيره لا نتنازع ولا نتحى سدفيه

والآرآء مع ذلك مختلفة لا يتفق على امرو القصد فيما اخبر اظهار التعجب عن حالهم والتعجب عنه قوله قالت وقد رأتْ اصفراري مَنْ بِهِ نامه وتنهدت فاجبتها المتنهد السائي الطبيب قال الواحدي رحمه الله اي لما رأت صفرة لوني وجد ابها قالت من فعل به هذا الذي اراه وقال ابن الجني من المطالب به وتنهدت اي علا صدرها لشدة تنفسها وزفرت ستعظاما لما رأت فاجبتها عن سؤالها المتنهد اي المطالب به والفاعل بي هذا الشخص او الانسان المتنهد قال الشيخ عبد القاهر في المسائل المشكلة لو قال المتنهد لكان يكون بمنزلة ان ان يقول هند وليس غرضه ان يشير اليها بعينها ولكن ان يقول للسامع انظر الى من ههنا فمن رأيته متنهد افذاك الذي اعني وذكره الصفة ليطلب صاحبها والظرف في هذا ما عرفه قوله

إنّ محلًّا وإنّ مُرتحلًا ۞ وإنّ في الرّكْبِ إذْ مضوا مهلًا

قال صدر الافاضل مهلًا اي تقدما ويروى مثلا مكان مهلا يعني مهلا اي تقدما قال صدر الافاضل مهلا اي تقدما ويروى مثلا مكان مهلا الاعشى ويقدرنا فيقول ان لنا في هذه الدنيا حلولا معقبا برحيل اذ الرحيل يكون عما قليل ذلك لانه توغل الرفاق في المغنى فما لنا غير الرحيل في اثاره المطى واما اثارة رواية مثلا فهي كما تقول في الاموات عبرة للاحياء قوله

ولو ذاتُ سِوارٍ لطمتني هذا الكلام لحاتم الطائي قال صدر الافاضل حكى ان حاتم الطائي اسر في بلاد بني عنزة فغاب عنها الرجال وبقي فيها بين نساءهم حاتم مقيد امغلولا اتفق لهن الارتحال فارتحلن بحاتم فلما بلغن بعض الطريق مسهن الجوع وكان من عادة الجاهلية اكل الفصيدة في المخمصة فقال أكُلّكُن

عن الغل لا فصد فحللن عنه فنزل عن الناقة ونحرها فقيل له في ذلك فقال هكذا فزدي انه فلطمته جارية بما فعل فقال لو ذات سوار لطمتني يريد لو حرة لطمتني والمعنى لو لطمتني من كان في الشرف كفوا لهان علي ذلك قوله

ولو غيرُ اخواني ارادوا نقيصتي ۞ جعلتُ لهم فوق العرانين ميسما

البيت للمتلمس في اساس البلاغة انتقصه وتنقصه عابه وما فيه نقيصة ومنقصة وفلان ذو نقائص ومناقص الوسم فوق العرانين كناية عن الاذلال يصف نفسه بالحلم عن الاقارب مع القدرة على المجازاة فيقول لو قصد غيرهم القدح في لرددتهم واذللتهم غاية الاذلال ووسمتهم بعلامة الذل ولكن القرابة تمنعني عن المقابلة لهم بمثل فعلهم قوله

لِيُبْكَ يزيدُ ضارعٌ لخصومةٍ ۞ ومختبطٌ مما تطيحُ الطوائحُ

قال صدر الافاضل البيت لفرار بن نهشل يرثي يزيد بن نهشل ضرع له اذا ذل وخضع لخصومة بالتنوين على المصدر المختبط ههنا الفقير السائل واصله في الشجرة يطيح من الاطاحة يقال طوحته الطوائح ولا يقال المطوحات هكذا طاح هلك واطاحه غيره والمراد ما الطوائح الحوادث المطيحة المهلكة والمعنى ليبك هذا الرجل وهو يزيد بن نهشل كل ضارع لخصومة ذليل لها عاجز عن دفعها عن نفسه وسائل فقير من اطاحة الطوائح وسبب اهلاك المهلكات لها فانه كان يدفع الجنايات والخصومات عن العاجزين ويتحملها عنهم ويغني بماله الفقراء والسائلين وقبله سقى جدثا امسى بدومة ثاويا ۞ من الدلو والجوزاء

غادٍ ورايح قوله لا يألف الدرهم المضروب صرتنا
لكن يمر عليها وهو منطلق الصرة ما يجمع فيه الدراهم في اساس
البلاغة صرّ الدراهم في الصرة والصر يصف نفسه بالجود والمعنى
ظاهر قوله او كلما وردت عكاظ قبيلة بعثوا
الي عريفهم يتوسم البيت لطريف بن تميم في وصف نفسه
بكثرة الجنايات على الناس عكاظ سوق العرب كانوا يجتمعون فيه
فيتناشدون ويتفاخرون وكانت فيه وقائع قال دريد بن الصمة
تغيبت عن يومي عكاظ كليهما وان يك يوم ثالث اتغيب
وان يك يوم رابع لا اكن به وان يك يوم خامس اتجنب
وما كنت بشيء حتى عرفت علينا من عريف القوم وهو القيم بامرهم الذي عرف
بذلك وشهر نقل عن الاساس قوله او كلما الهمزة التي توسطت بين الواو وما
تعلقت به من المعطوف عليه اما للتقرير او التوبيخ لنفسه والتعجب من امره
والمعنى كلما وردت قبيلة مجمع الاعراب بعثوا من يقوم بامرهم يتوسم الوجوه
وينظر اليها يطلبني لان لي على كل قبيلة جناية فمتى وردوا عكاظ طلبني
الكفيل بامرهم ومعنى قول دريد بن الصمة اني ما دام الناس مجتمعين في عكاظ
اتجنبها ولا احضرها خوفا على نفسي لانه ما من احد الا ولي عليه جناية وهذا
مما يتمدح به فتاك العرب قوله ذممت ولم تحمد وادركت حاجتي
تولى سواكم اجرها واصطناعها ابى لك كسب الحمد رأي مقصر
ونفس اضاق الله بالخير باعها اذا هي حثته على الخير مرة

عصاها وان همت بشر اطاعها الابيات لعبد الرحمن بن حسان يخاطب
بها من سأله حاجة فلم يقضها ثم قضيها بشفاعة الغير قوله ذممت اي اول مرة
حيث لم تقض ما سألتك من الحاجة ولم تحمد بعدما قضيتها بالشفاعة لان قضاء
الحاجة بالشفاعة دليل على خلل في المروة فلا يوجب الحمد قوله تولى سواكم
في محل النصب على الحال من حاجتي وقوله اضاق الله بالخير باعها يقال ضاق به ذرعا
وضاق به باعا اذا عجز عنه ولم يصل اليه والمعنى ذممت به اول مرة وما
حمدت اخرا وادركت ما سعيت له من الحاجة متوليا غيركم وهو الشفيع اجر تلك الحاجة
وثوابها وفايدتها لانها قضيت بشفاعته وابى لك ومنعك ان تكسب الحمد
بقضاء الحوايج رايك المقصر العاجز عن الارتقاء الى اسباب الشرف ونفسك التي
اضاق الله باعها بالخير وجعلها قصيرة عن البلوغ اليه اذا حثته تلك النفس وحملته
على فعل الخير مرة واحدة في عمره عصاها ولم يمتثل ما امرته به وان همت بشر قصدته
مرارا اطاعها وسارع الى قصده من فعل الشر قوله ما سرت الا وطيف منك
يصحبني سرى امامي وتأويبا على اثري البيت لابي العلا المعري
وهو من ابيات السقط السرى سير الليل خاصة والتأويب سير النهار وهما
منصوبان على الظرف اي في سراي وتأويبي ويجوز ان يكونا حالين عن مفعول
يصحبني اي ساريا ومأوبا والمعنى ما سرت ليلا ولا نهارا الا ويصحبني طيفك
امامي في سراي وعلى اثري في تأويبي يصف حبيبه بالوفاء وفيه لا يزال يذكرها
قوله الا من مبلغ فتيان فهم بما لاقيت عند رحى بطان
باني قد لقيت الغول تهوي بسهب كالصحيفة صحصحان

فقلت لها كلانا نضو ارض   اخو سفر فخلي لي مكاني
فشدت شدة نحوي فاهوت   لها كفي بمصقول يماني
فاضربها بلا دهش فخرت   صريعا لليدين وللجران

الابيات لتابط شرا قال ابو سعيد اليشكري زعموا ان تابط شرا لقي الغول فضربها فقتلها ثم غدا على اصحابه فالقاها وسطهم فقالوا لقد تابطت شرا فسمي تابط شرا فهم قبيلة تابط شرا وقوله بما لاقيت معمول لقوله مبلغ والباء زائدة واراد لاقيته فحذف الراجع الى الموصول وقوله باني بدل من قوله بما لاقيت الغول بالضم السعلاة وكل مهلك عند العرب غول وقيل الغضب غول الحلم وقوله تهوي تسرع في اساس البلاغة قطعت سهبا من الارض وسهوبة مستوية من بعيدة وبئر سهبة بعيدة القعر قال الجوهري في الصحاح الصحصح والصحصحان والصحصحان المكان المستوي وقوله فقلت لها كلانا نضو ارض القول مجاز وانما اراد ما تعرضت لها واريتها نفسي كمن يقول ذلك لمن يمكن معه القول النضو المهزول من كل شيء فعل بمعنى مفعول كانه نضي واخرج عنه لحمه واضاف النضو الى الارض دلالة على انها ارض مجدبة وقوله اخو سفر خبر بعد خبر وقوله لليدين وللجران اللام للاختصاص وقيل اي على اليدين وحروف الجر يقام بعضها مقام بعض الجران باطن العنق والمعنى من المبلغ فتيان قبيلتي فهم وشجعانهم ما لاقيته عند هذا الموضع وهو لقائي للغول مسرعة في ارض بعيدة مستوية كالقرطاس فقلت لها كل واحد منا مهزول في ارض مجدبة فخلي واتركي لي مكاني ولا تتعرضي واريتها نفسي كمن يقول ذلك فلم تقبل ولم تمتنع فشدت نحوي وحملت علي حملة فاهوت لها كفي واسرعت لضربها ملتبسة بسيف مصقول مجلو فضربتها بلا دهش وتحير فخرت وسقطت مصروعة لليدين وجرانها والقصد في تمني المبلغ ما لقيه واقتصاص قصته التمدح بالشجاعة وقوته وتثبته

قوله اذا قبح البكاء على قتيل   رايت بكاءك الحسن الجميلا

البيت للخنساء في مرثية اخيها صخر قولها بكاءك تريد البكاء عليك والمعنى ظاهر قال الامام فخر الملة والدين الرازي في نهاية الايجاز قال الشيخ عبد القاهر وقد يجيء لام التعريف للحصر كقول الخنساء اذا قبح البكاء البيت لم ترد ان ما عدا البكاء عليه ليس بحسن ولا جميل ولكنها ارادت ان تدخله في جنس ما حسنه الحسن الظاهر الذي لا ينكره احد واقول لو جعل ذلك مفيدا للحصر على وجه المبالغة لم يكن فيه خلل

قوله هو الواهب المائة المصفاة   اما مخاضا واما عشارا

البيت للاعشى من قصيدة في قيس بن معدي كرب ابي الاشعث الكندي المصطفاة المختارة في اساس البلاغة كثرت في ابله المخاض الحوامل العشار جمع عشراء وهي الناقة اتت من يوم ارسل عليها الفحل عشرة اشهر وانما خصها الشاعر لانها انفس مال عند العرب وانتصابها على الحال ومعنى البيت ظاهر

قوله له همم لا منتهى لكبارها   وهمته الصغرى اجل من الدهر

البيت لحسان بن ثابت في مدح رسول الله صلعم وبعده

له راحة لو ان معشار جودها   على البر كان البر اندى من البحر

معشار الشيء عشره صح

نهاية الايجاز الامام فخر رازي

ومن ابيات المفتاح في هذا الباب قول ابي العلاء المعري

لها حلق ضيق لوان وضينه ... فوادك لم يخطر بقلبك خامس

قوله لها اي للدرع الحلق جمع حلقة وانما لم يقل ضيقة لان ضيقا مصدر الوضين
المنسوج تقال وضين النسع اي ضفره وضنا فهو موضون ووضين الهاجس الخاطر
تقال هجس بقلبه شئ اذا خطر يصف الدرع بضيق حلقاتها فيقول لهذه
الدرع حلقات متضايقة لوان موضونا تها كانت فوادك لما خطر بقلبك
شئ لفرط ضيقه قال صدر الافاضل قوله بقلبك من اقامة المظهر مقام المضمر
ولو قال به الدهر مكان قوله بقلبك لكان اجزل ومن ابياته عند الملوك

مضرة ومنافع ... وارى البرامك لا تضر وتنفع معنى البيت ظاهر

قال بعض الفضلاء قيل امدح بيت قالته العرب قول النابغة الجعدي فتى
تم فيه ما يسر صديقه ... على ان فيه ما يسوء الاعاديا ولهذا عيب قول من قال
في البرامكة عند الملوك مضرة ومنافع البيت لانه نفى عنهم الضر وقد قيل

اذا انت لم تنفع فضر فانما ... يرجى الفتى كيما يضر وينفعا ومن

هذا البيت قول الشاعر سلام الله يا مطر عليها ... وليس عليك يا مطر

السلام مطر اسم رجل ثم يراد به القبيلة وانما نونه لضرورة الشعر والا
القياس البناء على الضم الضمير في عليها للحبيبة والمعنى ان السلام من الله على
الحبيبة لا عليك يا مطر ومن ابيات هذا الباب قول ام تأبط شرا في ابنه
تحت راسي سرج وعلى ابيه درع يروى انها قالت ما رايته متقيا ولا رايت
بنفسي دما ولقد حملت به في ليلة مظلمة وتحت راسي سرج وعلى ابيه درع

وانما تريد بهذا الكلام الاخير ما تقول العرب من المراة اذا اكرهت على الوطي او
وطئت وهي مذعورة انجبت واذكرت قوله ثلاثة تشرق

الدنيا ببهجتها ... شمس الضحى وابو اسحق والقمر

البهجة الحسن وقوله تشرق الدنيا المشهور ان اشرق لازم فهو اما اراد
في الدنيا بحذف الحرف واوصل الفعل واما ضمنه معنى الاضاءة ومعنى
البيت ظاهر هذا البيت لمحمد بن وهيب في المعتصم بالله المكنى بابي اسحق

وبعده تحكي افاعيله في كل نائبة ... الغيث والليث والصمصامة الذكر

روى انه اجتمع الشعراء بباب المعتصم فبعث لهم محمد بن عبد الملك الزيات
فقال ان امير المومنين يقرأ عليكم السلام ويقول لكم من كان يحسن ان يقول
مثل قول النمري في الرشيد خليفة الله ان الجود اودية ... احلك الله
منها حيث تجتمع ... ان اخلف القطر لم تخلف مخايله ... او ضاق
امر ذكرناه فيتسع فقال ابن وهيب فينا من يقول مثله ثلاثة تشرق الدنيا
البيتان قال فاجازهم وفضل ابن وهيب قوله وكالنار

الحيوة فمن رماد ... اواخرها واولها دخان البيت لابي العلاء

المعري وهو من ابيات السقط شبه الحيوة بالنار في ان اولها واخرها وهما
الصبا والشيب ليسا بشئ وان في وسطها وهو الشباب هو المعتبر
المعتد به من الحيوة كالنار فان اولها واخرها وهما الدخان والرماد اذى وعناء
وضعف وفناء والراحة والضياء فيما بين هذين شرح ابيات
تضمنها القول في احوال متعلقات الفعل قوله شجو حسادة

وغيظ عداه   أن يرى مبصر ويسمع واعي البيت للبحتري
من قصيدة في الخليفة المعتز بالله الشجو والغيظ مصدران اقيما مقام الاسم
قوله شجو حاسده مبتدا، خبره ان يرى والمعنى ان الذي يحزن حاسده
ويغيظ اعداءه رؤية راء وسماع سامع واع وانما كان ذلك سبب
حزنهم وغيظهم لانه اذا كان ذو رؤية وذو سماع يرى ويسمع محاسنه
واخباره الدالة على استحقاقه للخلافة فيفسد عليهم طريق المنازعة
التي هي سبب لاطفاء نائرة الحسد قوله فلو ان قومي انطقتني
رماحهم نطقت ولكن الرماح اجرّت البيت لعمرو بن معدي كرب
في اساس البلاغة اجرّ لسانه منعه من الكلام واصله من اجرار الفصيل
وهو ان يشق لسانه ويشد عليه عود لئلا يرضع لانه يجر العود بلسانه
يشكو تقاعد قومه عن القيام بنصرته فيقول فلو ان قومي انطقتني رماحهم
وجعلتني ناطقا بحسن بلائهم بواسطة نصرتهم لي على اعدائي نطقت به
وافتخرت بذلك ولكن رماحهم اجرّتني ومنعتني من التفاخر بنصرتهم لانهم
خذلوني ولم ينصروني قوله جزى الله عنا جعفرا حين ازلقت
بنا نعلنا في الواطئين فزلت   ابوا ان يملونا ولو ان امنا
تلاقي الذي لاقوه منا لملت   هم خلطونا بالنفوس والجأوا
الى حجرات ادفأت واظلت الابيات الثلاثة لطفيل الغنوي يمدح بني جعفر
يجوز ان يروى ازلقت مبنيا للمفعول ونعلنا بالرفع وان يروى ازلقت
مبنيا للفاعل على اسناد الفعل الى الحادثات ونعلنا بالنصب والباء في قوله

بنا للملابسة يقال زلقت رجله اي زلت وازلقها غيره ووضع زلت موضع
زلقت وقد مر ان زلة النعل كناية عن اختلال الحال وابتلاء المرء بالشر
وقوله حين ازلقت عامله ابوا وهو تعليل لقوله جزى الله والمعنى جزى الله هؤلاء
القوم خيرا لانهم ابوا الملال من تعهدهم ايانا وتعهدهم لنا في زمان ازلقت
نعالنا بنا ونحن واطئون بها باصابة الشدائد او ازلقت الحوادث
وازلت نعالنا في جملة الواطئين فزلت نعالنا واختلت احوالنا
ولو ان ارأم الناس واعطفهم علينا وهي الام تلاقي في ذلك الزمان
ما لاقوه منا من تكاليفنا ومشاقنا ومؤن معايشنا لملت الام منا
ثم بين معاشرتهم فقال هم خلطونا بنفوسهم وجعلونا من جملتهم واشركونا
في اموالهم والجأونا الى حجراتهم واضطرونا الى النزول بدورهم التي
ادفأتنا فامتنعنا من البرد واظلتنا واوقعت علينا ظلا لا نتعب
من الحر وقوله والجأوا فيه اشارة الى فرط مروتهم وكرمهم والحاحهم في اواء منهم
وقوله اذ فأت واظلت فيه ايماء الى طيب منازلهم وحجراتهم ويجوز ان يعتبر
بهذه العبارة عن اتفاقهم عندهم حينا وقوله ابوا ان يملونا وقوله وهم خلطونا
شأن لما يوجب الدعاء لهم قوله فان شئت لم ترقل وان شئت ارقلت
مخافة ملوي من القد محصد البيت لطرفة بن العبد اليشكري الارقال
دون عدو وفوق السير الملوي المفتول القد الجلد الاحصاد الاحكام
والتوثيق والمحصد المحكم يصف ناقته فيقول هذه الناقة مذللة مروضة
فان شئت عدم اسراعها لم تسرع وان شئت اسراعها اسرعت مخافة

سوط ملوي مفتول من الجلد موثق محكم و انتصب مخافة على انه مفعول له و العامل ارقلت قوله لو شئت عدت بلاد نجد عودة

فحللت بين عقيقه وزروده البيت للبحتري الصحيح لو شئت عدت لحللت بناء الخطاب لانه خطاب للعارض في مطلع القصيدة وهو

يا عارضا متلفعا ببروده يختال بين بروقه ورعوده وبعده

لتجود في ربع بمنعرج اللوى قفر تبدل وحشة من غيده والمعنى يا ايها العارض الممطر لو شئت عدت الى بلاد نجد عودة لتجود بالمطر لربع خال عن اهله

اتخذ الوحش بدلا من نسائه الغيد الناعمات الابدان لعدت اليها و لا يمكن لك ذلك لحللت و اقمت بين عقيق نجد و زروده وهما موضعان يريد كان يتيسر لك

العود فلم لم تعد و هذا تحسر منه على مجاوزة السحاب بلاد نجد و عدم سقيه لها

لو شئت لم تفسد سماحة حاتم كرما ولم تهدم مآثر خالد

البيت للبحري ايضا في اساس البلاغة لهم مآثر اي مساع يأثرونها عن آبائهم حاتم معروف وله مآثر خالد قال الصولي هو خالد بن اصمع النبهاني الذي نزل عليه امرؤ القيس والمعنى ان لا تفسد و تبطل سماحة حاتم وجوده

وان لا تهدم مآثر خالد و مساعيه كرما عليهما وصيانة لصنايعهما بان لا تسرف في الجود وتجتهد فيه فوق الوسع وبان لا تغرق في ابتناء المكارم ولا تبالغ فيه لما افسدت وجود حاتم ولما هدمت مباني مآثر خالد ولكن زدت على كل منهما فما احتفاته فافسدت جودك وهدمت مساعي هذا و انتصب كرما على المفعول له او على التمييز

قوله ولو شئت ان ابكي دما لبكيته عليه ولكن ساحة الصبر اوسع

هذا البيت من ابيات للخزيمي يرثي ابنه ليثا يريد واسع ساحة البكاء والجزع يصف نفسه بشدة الحزن والصبر عليه والمعنى ظاهر ومنها واعددته ذخرا لكل ملمة وسهم المنايا بالذخاير مولع قوله فلم يبق مني الشوق

غير تفكري فلو شئت ان ابكي بكيت تفكرا

تحقيق معنى الكلام البيت مذكور في الكتاب ولا حاجة الى تقريره على انه ظاهر

قوله وكم ذدت عني من تحامل حادث وسورة

ايام حززن الى العظم البيت للبحتري تحامل على فلان اذا لم يعدل السورة الصولة من سار يسور الحز القطع قوله وكم ذدت كم مفعول ذدت ومن تبيين لابهامها اي كثيرا من تحامل الحوادث ذدت يخاطب الممدوح فيقول كثيرا من ظلم الحوادث ومن صولة الايام التي حززن اللحم الى العظم ذدت عني و طردت قوله قد طلبنا فلم نجد لك في السودد

والمجد والمكارم مثلا هذا البيت للبحتري ايضا ومعناه ظاهر

قوله فلم امدح لارضيه بشعري لئيما ان يكون اصاب مالا

البيت لذي الرمة من قصيدة في بلال بن بردة بن ابي موسى الاشعري قوله ان يكون اي بان يكون والمعنى فلم امدح لئيما بسبب كونه غنيا مصيبا للمال واجداله طلبا لارضاه يصف نفسه بعلو الهمة وبعده ولكن الكرام

لهم ثنائي فلا اخزى اذا ما قيل قالا ومن ابيات المفتاح

في حذف المفعول عن فعل المشيئة قول التمر بن تولب اذا شاء طالع مسجورة ترى حولها النبع والسماء سما الفمر تشاء

للصدع فی السقد وهو ولو ان من خیفه راجیا لکان هو الصدع الاعصما قیل
طالع ای اتی سرا وکلما نظرت الیه شبه المستتر فقد طالعته والمسجولة
الممتلئة وکل ممتلئ من عین او نهرة فهی مسجولة والنبع اکرم العیدان ومنه
یتخذ القسی والساسم شجر وقال بعضهم الابنوس والمعنی لو حصل لاحد من الموت
نجاة لکان ذلک الناجی الصدع الاعصم لانه یکون فی امنع مکان وهو اعالی الجبال
ثم اخذ فی وصفه فقال اذا شاء المطالعة لعین من العیون وانیان مورد من الموارد
طالع عینا ممتلئة من الماء واتاها مستترا غیر خائف من شیء تری تلک العین الممتلئة
من الماء بین الشجرین وتشاهدها محفوفة باکرم الاشجار فهو فی دعة وامن ویروی
تری بالتاء علی الخطاب لکل واحد وبالیاء علی اسناد الفعل الی الصدع وعلی تقدیر
التاء المصراع الثانی فی محل النصب علی انه صفة مسجولة الصدع الوعل والاعصم
الذی فی یده بیاض ومن ابیاته فی هذا الباب فی اضمار الی علی قول ابی العلاء وهو من السقط

قوله زارت علیها للظلام رواق ومن النجوم قلائد
ونطاق قال صدر الافاضل الرواق ستر دون السقف یمد ومنه بیت مرقق
قوله للظلام رواق جملة فی محل النصب علی الحال من المسکن فی زارت النطاق
شقة تلبسها المراة وتشد وسطها بحبل ثم ترسل الاعلی علی الاسفل الی الرکبة
والاسفل علی الارض یجر ولیس لها حجزة ولا ساق هذا اصله ثم جعل کل شیء
یشد به الوسط نطاقا شبه ما فی قلادتها ونطاقها من اللالی بالنجوم یقول زارت
الجبیبة وهی مستترة بالغیاهب متحلیة بعقد ونطاق مرصع بدرر کالکواکب
ومن ابیاته فی هذا الباب قول ابی قیس بن الاسلت الاوسی قالت

ولم تقصد لقیل الخنا مهلا فقد ابلغت اسماعی تقول قالت مجرد فکانه
اراد قالت لا تتبذل بنفسک بالخوض فی الحروب ونعنی لم تقصد لقیل الخنا
ای کان قصدها فی نصحها الی السداد والصلاح لا الی الخنا وهو الفحش ویروی
ولم تقصد بقیل الخنا والمعنی ولم یکن قولها الخنا قصدا منها وقوله مهلا ای زجرا قیل
اصله مه زید علیه فترکبتا للمبالغة فی الزجر ومعنی ابلغت اسماعی بالغت فی الابلاغ
ما اکرهه فکفی هذا ما قیل فی هذا البیت والشاعر یحکی قالته المراة له وما قاله لها
یقول قالت هذه المراة متنصحة غیر قاصدة لقول الفحش لا تتبذل نفسک ولا
تلقها الی التهلکة بالاقدام علی الشدائد فقلت لها مهلا وکفی عن مثل هذا النصح
فقد اسمعتنی ما اکرهه ولا ارید سماعه من کلامک الذی یتضمن النهی عن الخوض
فیما یشق علی النفس یصف نفسه بالقوة والشجاعة وبعده انکر شد
حین توسمته والحرب غول ذات اوجاع الضمیر فی انکرته لما قالته المراة
وقوله والحرب غول ذات اوجاع ای تغتال الرجل وتغیر الاحوال کانها
فی ابتذاله النفس بعد ان زاول الحروب والشدائد لابد لها من الامتهان والصبر
علی المشاق وذلک بتغیر الالوان وحدث الشحوب شرح ابیات

تضمنها العواقب التصر قوله انا الزائد الحامی الذمار وانما
یدافع عن احسابهم انا او مثلی البیت للفرزدق فی اساس البلاغة
هو حامی الذمار اذا حمی ما لو لم یحمه لیم وعنف من حماه وحریمه کقولهم حامی
الحقیقة یصف نفسه بالذب عن قومه والمناضلة دونهم قوله
قد علمت سلمی وجاراتها ما قطر الفارس الا انا قال صدر الافاضل

من الذود وهو الطرد

فقال هذا البيت للفرزدق والظاهر انه لعمرو بن كرب قطع القناة على قطره اى جانبه
المراد بالفارس الشجاع وكانه انما خص النساء بالعلم بشجاعته استمالة لهن لانهن
لانهن يملن الى الشجاع والفصيح ولذلك قال ابو الطيب جنتني
كانى لست انطق قومها واطعنهم والشهب فى صورة الدهم قوله
انما انت والد والاب القاطع احنى من واصل الاولاد البيت لابى
الطيب من قصيدة يمدح بها كافورا ويذكر فيها الصلح بينه وبين ابن
الاخشيد مولى كافور بعدما جرت بينهما وحشة بان افسد قوم من الغلمان بابن
الاخشيد وارادوا ان يفسدوا الامر على كافور وكان ابن الاخشيد صغيرا
وكان كافور وليه ومدبر مملكته قوله احنى افعل التفضيل من حنى عليه
بمعنى عطف عليه ورحمه والمعنى انت يا كافور فى تربيتك هذا الولد كالوالد
والوالد القاطع للرحم اعطف على الولد وارحم من الولد على الوالد وان
كان الولد من الاولاد الواصلين الراعين لحقوق الابوة فكيف اذا كان الوالد
واصلا عطوفا يرقه بهذا ويجعله شفيقا عليه قوله انما مصعب
شهاب من الله تجلت عن وجهه الظلماء البيت لعبيد الله
بن قيس الرقيات قاله فى مصعب بن الزبير الشهاب شعلة نار متوقدة تجلت
انكشفت والمراد بالشهاب الكوكب وفى قوله من الله تعظيم للشهاب وفيه
زيادة تفخيم لشان مصعب شبهه فى الشهرة واهتداء الناس به وارتفاع محله
بكوكب ثاقب تجلى عن وجهه الظلام فهو فى غاية الاضاءة والانارة قوله
وتعذلنى افناء سعد عليهم وما قلت الا بالتى علمت سعد

الضمير فى عليهم للقوم الممدوحين الافناء الجماعات قبيلة سعد على هولاء القوم وعلى
مدحهم وانى ما قلت فيهم الا ما علمته بهذه القبيلة وما مدحتهم الا بالاوصاف
التى سلمتها اليهم واقرت بها لهم فلا وجه لعذلهم اياى فى مدحهم اذ لم اقل فيهم
الا ما هو مسلم عندهم قوله لا ادعى لابى العلاء فضيلة
حتى يسلمها اليه عداه البيت للبحترى يريد كل ما ادعيه لهذا
الرجل من الفضائل فهو مسلم عند اعاديه غير منكر لديهم قوله انا المرزوق
محبتها انما للعبد ما رزقا اراد ما رزقه فحذف الراجع قوله
محبتها من قبيل اضافة المصدر الى الفاعل وذكر المفعول متروك يريد محبتها اياى
ويجوز ان يكون من قبيل اضافة المصدر الى المفعول وذكر الفاعل متروك يريد
محبتى اياها وعلى هذا الوجه المراد بقوله لم ارزق محبتها لم ارزق ما هو مقتضى
محبتى اياها وسببها وهو المواصلة والشعر هذا فى الافصاح فانه يعرض
بانه قد علم ان لا مطمع له فى وصلها المصراع الاول لفظه خبر ومعناه تشكى
وتفجع والثانى تسلية وانقياد للمقدور قوله ما انت بالسبب الضعيف
وانما نجح الامور بقوة الاسباب فاليوم حاجتنا
اليك وانما يدعى الطبيب لساعة الاوصاب السبب
القطعة من الحبل ثم سمى به كل شىء يتوصل به الى غيره وذلك ان القطعة
من الحبل مما يتوصل الى الماء ذكره صدر الافاضل فى اساس البلاغة نجح ينجح
ونجاح ويقول نزلى برسول يظر بنجاح وبنجاح والنجح طلبته فاز
بها وطلبتك ناجحة الاوصاب جمع وصب وهو الوجع والمعنى ظاهر

قه وما بقيت الا الضلوع الجراشع قوله طوى النحز والاجراز
اي غروضها البيت لذي الرمة النحز الاستحثاث بالاعقاب والاجراز جمع جرز
وجرز وهي الارض التي لا نبت بها والغروض جمع غرض وهو حزام الرحل
والجراشع المنتفخة الجنوب والبطون الواحد جرشع يصف ناقته ويقول
طوى وهزل الاستحثاث والركض والارضون التي لا نبت بها اي السير فيها
اي حزامها وهو جنباها فما بقيت من كثرة سيرها الا الضلوع منتفخة عظيمة
يريد ذهب لحمها فلم يبق الا الضلوع مشرفة مرتفعة الموصول مفعول له اي
غروضها منقول طوى قوله لو خير المنبر فرسانه
ما اختار الا منكم فارسا البيت للسيد الحميري اراد في فرسانه فحذف العمل
الجرف واصل العمل وفرسان المنبر الخطباء والفصحاء والمعنى ظاهر

شرح ابيات تضمنها القول في الانشاء

قوله يا ليت
ايام الصبى رواجعا قال صدر الافاضل هذا البيت مختلف فيه
بين البصرية والكوفية فالبصرية تقول خبر ليت محذوف ورواجعا منصوب
على الحال والكوفية تقول هذا البيت على لغة بني تميم يعملون ليت اعمال ظن
معمولون ليت زيدا شاخصا كما تقول ظننت زيدا شاخصا والشاعر
يتحسر على فوت ايام الصبى ويتمنى رجوعها ومن الذي لا يتحسر عليها
ولا يتمنى ذلك قوله كم عمة لك يا جرير وخالة
فدعاء قد حلبت علي عشاري البيت للفرزدق في اساس البلاغة
الفدع اعوجاج في الرسغ وامة فدعاء اعوجت يداها من العمل ورجل

اضلاعها

افدع واستعرض رجل عبدا فرأى ربه فدعا فاعرض عنه فقال العبد خذ
الافدع والافدع قال صدر الافاضل فما معنى على في قوله حلبت على
اجيبت معناه على كره مني وهذا كما يقال باع القاضي عليه داره تقول
كنت استنكفت ان تحلب امثالها عشاري وتشهد لهذا المعنى الفدعاء
بهذا كلامه ووجه شهادة الفدعاء لهذا المعنى ان الفدع كالنقل من صفات
الاماء فيؤذن باللوم من يوصف فلذلك يستنكف الفرزدق ان تحلب عشاره
عمات جرير وخالاته تقول حلبتني على كره مني لاني لم اكن راضيا
بذلك لخستهن ولومهن قوله ايقتلني والمشرفي مضاجعي
ومسنونة زرق كانياب اغوال البيت لامرئ القيس والاستفهام
للانكار والضمير المستكن في يقتلني للمتوعد لي سلمى المشرفي منسوب الى مشارف
قرى اليمن قوله مضاجعي اي ملازمي والمسنونة المحددة من سن الثوب السيف
اذا حدده واراد بها نصال النبال ووصفها بالزرقة للدلالة على انها مجلوة
صافية وهذا ادل على اهتمام صاحبها بها وتشبيهها بانياب الاغوال بناء
على توهمهم في انيابها غاية الحدة والمعنى انه لا يستطيع ان يقتلني هذا الرجل
والسيف المشرفي ملازمي ونصال محددة تشبيهه بانياب الاغوال في الحدة ملازمة
لي ايضا قوله اانوك ان قلت دراهم خالد زيارته اني اذن
للئيم قوله ان قلت ان روى بفتح الهمزة اردلان وان روى بكسر الهمزة
كان شرطا جزاؤه في قوله اترك وقوله اذن لمجرد الظرف والمعنى لا اترك زيارته
لا لقلة وافتقاره اي على تقدير ترك زيارته لقلة ماله لئيم قه السم

النبل

خير من ركب المطايا تمامه وانذى العالمين بطون راح البيت لجرير
اندى افعل التفضيل من ندى فهو ندٍ وانتصب بطون راح على التميز والمعنى
انتم خير الراكبين واجود العالمين قال بعض الفضلاء قال عبد الملك بن مروان
وقد جلس عنده الفرزدق وجرير والاخطل لاعرابى من بنى عذره اخبرنى عن امدح
بيت قالته العرب فانشد البيت خير من ركب البيت قوله نغط غطيط
البكر شد خناقه ليقتلنى والمرء ليس بقاتل البيت لامرء القيس
يقال نام حتى سمع غطيطه وهو نخيره غط البعير فى شقشقته فان لم تكن فيها
فهو يهدر ولا تغط لانه لا شقشقه لها ويقول اقبل وله غطيط
كغطيط البكر ما يخنق به من حبل او غيره نقل كله عن الاساس يصف شدة غضب الرقيب
عليه فيقول نغط هذا الرقيب المتوعد من غضبه على كما نغط البكر وهو الفصيل
الذى شد خناقه واحكم الحبل الذى فى عنقه ويهددنى ويقدم على فعله ذلك
نخير وصوت لارادة قتلى وان هذا المرء على ما فيه من الغضب والحقد على
لا يقدر على ان يقتلنى لانه لا طاقة له اسيئى بنا او احسنى
لا ملومة لدينا ولا مقلية ان تقلت البيت لكثير يخاطب
حبيبته عزة المقلية المبغوضة فى اساس البلاغه وتقلى اليه تبغض واراد
ان انت لما يوجب تقليها وهو الجفاء ووجه الالتفات من الخطاب الى الغيبة لا انه
ان يقول ان تقليت والمعنى يا عزة افعلى بنا ما شئت من الاساءة والاحسان
فانا راضون بذلك وانك غير ملومه لدينا فى جميع الاحوال وغير مبغوضه ان اتيتنا
بما يقتضى النفض من سوء المعاملة فى ازمانا قال ابو الحسن محمد بن احمد بن طباطبا

از كتاب عيار الشعر ابن طباطبا

فى كتاب عيار الشعر قالت العلماء لو قال هذا البيت فى وصف الدنيا لكان اشعر الناس
ومن ابوات هذا البيت وقلت لها يا عز كل مصيبة اذا وطنت يوما
لها النفس ذلت قال ابن طباطبا فى كتاب عيار الشعر قالت العلما لو ان كثيرا جعل
هذا البيت فى وصف الحرب لكان اشعر الناس قوله الا ايها الليل
الطويل الا انجلى بصبح وما الاصباح منك بامثل
البيت لامرء القيس الانجلاء الانكشاف والاصباح الصبح والامثل
الافضل يستطيل ليله فيقول قلت له الا ايها الليل الطويل انكشف وتنح
بصبح اى ليزل ظلامك بضياء الصبح ثم قال وليس الصبح بافضل منك
عندى لانى اقاسى همومى نهارا كما اعانيها ليلا او لان نهارى مظلم فى عينى
لازدحام الهموم على حتى حكى الليل هذا اذا رويت و الاصباح منك وان
رويت فيك كان المعنى و الاصباح فى جنبك او فى الاضافة اليك افضل
منك لما ذكرنا من المعنى لما ضجر بتطاول ليله خاطبه وساله الانكشاف وخطابه
ما لا يعقل يدل على فرط الوله وشدة التحير وانما يستحسن هذا الضرب
فى النسيب والمراثى وما يوجب حزنا وكآبة ووجدا وصبابة والبيت فى محل
النصب لانه مقول قلت فى البيت قبله فقلت له لما تمطى بصلبه وارد
اعجازا وناء بكلكل وسيأتيك معنى هذا البيت فى باب البيان ان شاء الله تعالى
شرح ابيات يتضمنها القول فى الفصل والوصل قوله
لا والذى هو عالم ان النوى صبر وان ابا الحسين كريم
البيت لابى تمام وقبله زعمت هواك عفا الغداة كما عفا عنها

طلول باللوى ورسوم وبعده ما زلت عن سنن الوداد ولا غدت
نفسي على الف سواك تحوم قوله والذي الواو للقسم وجوابه ما زلت
قوله لا تهوني لما ادعته الحبيبة على ابي تمام من ان هواه قد اندرس كما اندرس
آثار ديارها بهذا الموضع فعلى لا اي ليس الامر كما زعمت واني اقسم بالله الذي
هو عالم ان الفراق مر المذاق وان هذا الممدوح كريم ما زلت وما عدلت
عن طريق المحبة ولا حامت نفسي على حبيب غيرك ويجوز ان يكون القسم راجعا
الى نفاه بقوله لا مؤكدا له ويكون قوله ما زلت ابتداء كلام قوله

وقال رائدهم ارسوا نزاولها فكل حتف امرئ يجري بمقدار

البيت للاخطل الرائد الذي يتقدم القوم لطلب الماء والكلاء ومنه المثل
الرائد لا يكذب اهله لانه ان كذب هلك وهلكوا في اساس البلاغة ما ارسى سيرا
ما اقام واصله من ارساء السفينة والتوام ارساهم اذا اقاموا المزاولة
الممارسة الضمير في نزاولها للحرب والمعنى قال الذي يتقدم على هؤلاء القوم
اقيموا نمارس الحرب ونقاتل فان موت كل نفس جار بقضاء الله وقدره
لا الجبن ينجيه ولا الاقدام يرديه ومقصد الشاعر الحث على القتال الضمير للارض

ملكته حبلي ولكنه القاه من زهد على غارب
وقال اني في الهوى كاذب انتقم الله من الكاذب

البيتان للنزيدي قوله ملكته حبلي مثل في الانقياد له وحقيقته جعلته
مالكا لحبلي متصرفا في يقودني كيف شاء والقاء الحبل على الغارب مثل في التخلية له
وشانه واصله في الدابة والمعنى انقدت له ولامره وكنه خلاني وشاني

تركني

لم يترك ني ورغبته عني قوله وقال انني لا يريد ان الحبيبة قال مخبرا عن نفسه
باني كاذب في هواك ايها المحب بل يريد ان الحبيب اتهمني باني كاذب
في هواه يدل عليه قول الشيخ عبد القاهر في دلائل الاعجاز استانف قوله
انتقم الله من الكاذب لانه جعل نفسه كانه يجيب سائلا قال له فما اتهمت
من انك كاذب فقال انتقم الله من الكاذب قوله

اقول له ارحل لا تقيمن عندنا والا فكن في السر والجهر مسلما

قوله والا اي وان لم ترحل وتقم عندنا قوله فكن مسلما يريد فكن
على ما يكون عليه المسلم من استواء الحال في السر والجهر قوله

اقسم بالله ابو حفص عمر ما ان بها من نقب ولا دبر
اغفر له اللهم ان كان فجر

اراد عمر بن الخطاب رضي الله عنه الضمير في بها
للناقة النقب رقة الاخفاف وتنقبها الدبر مصدر دبر ظهر الدابة
فجر مال عن الحق وكذب الضمير في له وفجر لعمر رض قال الشيخ جار الله في الفائق
اتى عمر رض اعرابي فقال ان اهلي بعيد واني على ناقة دبراء عجفاء نقباء
واستحمله فظنه كاذبا فلم يحمله فانطلق الاعرابي فحمل بعيره ثم استقبل
البطحاء وجعل يقول وهو يمشي خلف بعيره اقسم بالله ابو حفص عمر ما ان
بها نقب ولا دبر اغفر له اللهم ان كان فجر وعمر رض مقبل من اعلى الوادي
فجعل اذا قال اغفر له اللهم ان كان فجر قال اللهم صدق حتى التقيا
فاخذ بيده فقال ضع عن راحلتك فوضع فاذا هي نقباء عجفاء فحمله على بعير
وزوده وكساه قوله

وتظن سلمى انني ابغي بها بدلا اراها

في الضلال تهيم بغي الشيء طلبه اراما نفيم الهرة معناه اظنها هام في البرية تحير المعنى ظاهر قوله قال لي كيف انت قلت عليل سهر دائم وحزن طويل الشيخ عبد القاهر مشروحا قال السقم

لما كان في العادة اذا قيل للرجل كيف انت فقال عليل ان تسال ثانيا فيقال
مابك وما سبب علتك قدر كانه قيل له ذلك فاتى بقوله سهر دائم جوابا عن هذا
السوال المفهوم من فحوى الكلام فاعرفه قوله وقد غرضت عن الدنيا
فهل زمني معط حياتي لغر بعد ما غرضا جربت
دهري واهليه فما تركت لي التجارب في ود امرئ غرضا
البيتان لابي العلاء المعري وهما من ابيات السقط غرض غرضا ضجر ومل الاعطاء
تتعدى الى مفعولين وقد تعدى الى المفعول الاول باللام الغر الرجل الذي لم يجرب
الامور بعد مضموم على الغاية قوله ما غرضا في محل الجر لانه صفة لغر قوله فهل
زمني تمني من الشاعر لاعطاء الزمان حيوة لغر والمعنى مللت من الدنيا
ومعاشرة بنيها فليت زمني اعطى من لم يجرب الامور ولم يمل من الدنيا
حيوتي بعده لاني جربت الدهر واهله فابقت لي التجربة غرضا في ود احد
اذ هم عند الانتقاد زيوف قوله جربت دهري قال صدر الافاضل هذا
من قول ابي الدرداء وجدت الناس اخبر تقله وقبلهما وقد تعوضت
من كل بمشبهه فما وجدت لايام الصبا عوضا ومعنى البيت ظاهر
ولقد صدق فيما قال ومثله قول الاخر لا تكذبن في الدنيا ما جمعها
من الشباب بيوم واحد بدل قوله زعم العواذل انني في غمرة

صدقوا ولكن غمرتي لا تنجلي العواذل والعذال جمع عاذلة بمعنى
جماعة عاذلة ولذلك قال صدقوا الغمرة الشدة واصلها في الماء الانجلاء
الانكشاف والمعنى ان الذين عذلوني على اقتحامي في الشدائد زعموا انني في
شدة وهم قد صدقوا في ذلك لكن غمرتي لا تنكشف ولا تزول واني لا انتهي عن الخوض
في الغمرات وانهم لا يجدون مطمعا في فلاحي وهذا في الحقيقة وصف لنفسه بالتجلد
وتمدح في الخوض في المهالك قوله زعم العواذل ان ناقة جندب
بجنوب خبت عريت واجمت كذب العواذل لو راين مناخنا
بالقادسية قلن لج وذلت البيتان لجندب بن عمار وهو حماسي
القادسية اول منزل في البادية بينها وبين الكوفة مرحلة قال المرزوقي
يقول قالت اللوائم عاتبة على جندب ومنكرة لميله الى الراحة وترك السفر
ان ناقته حط عنها رحلها وازيل كلالها فهي جامة بجنوب خبت والخبت اصله
ما اطمأن من الارض والاجمام الاراحة قوله كذب العواذل قال المرزوقي ابطل
قولهن فذكر انهن لو راين مبركنا ومنزلنا بهذا البلد لقلن لج جندب في السير
وذلت الناقة ويجوز ان يكون قوله مناخنا لم يشر به الى اناخة ولا الى موضع لها
وانما يكون كقوله فان المندى رحلة فركوب فيكون المعنى لو راين ما جعلناه قبيلنا
من موضع الاناخة لقلن ذلك ومثله تعليقها الاسراج والالجام ولفظ السب
خبر والمعنى تمدح بقوته في السير وملازمته له قوله فان المندى اراد به التندية
وهي ان تشرع الابل بقرب الماء فمتى شاءت وردته يريد ان الرحلة والركوب
بمنزلة التندية والراحة يصف مداومته على السفر قوله عرفت المنزل

الخالي

عفا من بعد احوال عفاه من كل حنان عسوف الوبل
هطال البيتان للوليد بن مسلم عفا المنزل اندرس وعفاه درسه يتعدى ولا يتعدى
من في قوله من بعد احوال يتعلق بعفت لا بعفا وقوله عفاه في محل النصب على الحال
الحنان المصوت يقال فرس حنانة واراد كل سحاب مصوت لانصباب المطر يقال عسف
الطريق خبطه على غير هداية والدمع يعسف الجفون اذا كثر مجريه في غير مجاريه ومعنى عسوف
الوبل به انه وبل كثير شديد يجاوز عن الحد ولفظ البيت خبر ومعناه تحسر على خلو المنزل
واندراسه قوله وما عفت الرياح له محلا ولكن من حدا بهم وساقا
البيت لابي الطيب المتنبي في له للربع وفي بهم لاهل الربع قال الواحدي يقول لم تعف
الرياح لهذا الربع منزلا فلا ذنب للريح انما عفاه الحادي بسكانه والسائق لانهم
لو لم يخرجوا منه لما درس الربع قوله زعمتم ان اخوتكم قريش
لهم الف وليس لكم الاف البيت للحماسي يهجو بني اسد وبعده اولئك
اومنوا جوعا وخوفا وقد جاعت بنو اسد وخافوا يخاطب الشاعر بني اسد
ويكذبهم في دعواهم الانتساب الى قريش فيقول ادعيتم ان قريشا اخوتكم وامارة
الكذب على هذه الدعوى ظاهرة لان لقريش الفا للرحلتين ولانهم الفوا وتعودوا
الرحلتين المعروفتين للتجارة وليس لكم ذا وقد امنهم الله من الجوع والخوف وانتم
جائعون خائفون وانما يشير بهذا الى السورة المنزلة لايلاف قريش الى اخرها ويقال
الفه الفا والافا وآلفه يولفه ايلافا وكانت لقريش رحلتان في الشتاء الى
اليمن وفي الصيف الى الشام فيمتارون ويتجرون قوله بكى على قتلى
العدان فانهم طالت اقامتهم ببطن برام كانوا على الاعداء نارا تحرق

عفا

يرحلون

ولقوهم حرما من الاحرام البيتان لبعض بني اسد ويقولهما يرثي
قوما قال المرزوقي يخاطب امراة والنساء كلهن عنده كتلك المراة
يقول اكثري البكاء على المقتولين بهذا المكان وقيل العدان ساحل من سواحل
البحر والمدفونين ببطن برام فقد طالما اقاموا منهم والمراد ان الياس
منهم قد حصل وقوي وان غيبتهم اتصلت فرفعت الاطماع من عودهم
والاجتماع معهم ثم اخذ يصفهم فقال كانوا لمخالفيهم كنار بهذا الملك محرق
هو عمرو بن هند وكان نذر ان يحرق مائة نفس ففعل فضرب المثل
بناره وكانوا القوهم حرما لا في لغة فيه ولا هضيمة يريد ان قومهم
يامنون نزول النوائب في فنائهم فكانوا كمن حصل في الحرم وان مخالفيهم
كانوا يحترقون بنكاياتهم فيهم وكانوا عليهم كنار بهذا الملك وقوله
محرق وان كان صفة في الاصل فقد صار في الاشتهار في رجل واحد كالعلم له
وقوله حرما من الاحرام نكرة لاختلاف الاحرام وهو حرم الله بمكة والشام
وحرم الرسول بالمدينة قوله فلما خشيت اظافيرهم
نجوت وارهنتهم مالكا البيت لعبد الله بن همام السلولي
في اساس البلاغة انشب فيه ظفره واظفاره واظافيره واظفوره
رهنته ضيعتي ورهنتها عنده ورهنتها اياه والمعنى حين خفت ان
ينشب في الاعداء اظفارهم وان يظفروا بي نجوت منهم وارهنتهم مالكا
وتركته عندهم قوله اكسبته الورق البيض ابا
ولقد كان ولا يدعى لاب البيت لمسكين الدارمي في اساس البلاغة

كسبته مالا فكسبه ولا تقال الكسبة الورق الفضة مضروبة كانت او غير
مضروبة قوله ولا ندعي من الدعوة وهي الانتساب والمعنى حصلت لهذا
الرجل ورقة ابا وجعلته كثير المال ذا نسب معلوم وقد كان في حصل
ولا يدعي لاب في لا ينسب اليه لانه كان مجهول النسب قوله بغاني
مصعب وبنو ابيه فاين احيد عنهم لا احيد
اقادوا امن دمي وتوعدوني وكنت وما ينهنهني الوعيد
اللسان لمالك بن ريب وكان قد جنى جناية وطلبه مصعب بن الزبير
واخوته بغاه طلبه حاد عنه مال عنه قوله فاين احيد عنهم لا احيد
يحتمل ان يكون هذا الكلام انكار الحيدودة وفراره عنهم ونفيا لما
فكانه قال احيد لا احيد وفيه اظهار مبالاته بطالبيه ويحتمل ان يكون
هذا استبعاد التمكنه من الحيدودة والفرار عنهم فكانه قال في اي
مكان احيد عنهم واختبئ اذ لا يمكنني ان احيد والاول احسن قوله
اقادوا امن دمي قال الشيخ عبد القاهر في المسائل المشكلة في قوله الا
يا خليلي حب ليلى مجشمي حياض المنايا او مقيدي الاعاديا هذا
يدل على ان الاصل في اقدت ان يتعدى الى مفعولين كما يوجبه القياس
لان اقدت منقول من قدت وقدت يتعدى الى مفعول واحد واذا
كان كذلك وجب ان يتعدى اقدت الى مفعولين فاذا قلت اقدت ولي المقتول
قاتله فكانك قلت جعلته يقوده لتمكيني اياه منه فاما قولهم اقدته منه
فانما زيد فيه من على معنى مكنته انتهى كلامه وقد حذف المفعول الاول في بيت مالك

والقود ابرا اقادوا امن جنيت عليه من دمي ومكنوه منه قوله وكنت كان هذه
تامة نهنهه عن كذا منعه منه ومحصول المعنى طلبني هذا الرجل واخوته
ليعاقبوني على جنايتي فاني لا احيد عنهم ولا اجانبهم خوفا عن عقابهم او فلا يمكن
لي ان احيد عنهم لانه ضاق علي الامر ولم يبق لي المفر تمكنوا اعدائي من دمي
وجعلوهم قادرين على قتلي واوعدوني بالقتل وقد كنت ووجدت والحال
انه لا يمنعني وعيد المتوعد وما يناسب ابيات هذا الباب قول بعض العرب
لقد كنت وما اخشى بالذئب قال الاصمعي اصله في الرجل اذا كبر وهرم
فيخوف بمجيء الذئب يعني كنت ووجدت قبل هذا والحال اني لا اخوف
بمجيء الذئب لقوتي فالان كبرت وهرمت حتى اني اخوف بمجيئه وفي
هذا المعنى قول الربيع بن ضبع الفزاري اصبح مني الشباب قد حسرا
ان كان ولى فقد ثوى عصرا اصبحت لا احمل السلاح ولا املك
راس البعير ان نفرا والذئب اخشاه ان مررت به وحدي واخشى
الرياح والمطرا قوله مضوا لا يريدون الرواح وغالهم
من الدهر اسباب جرين على قدر البيت لعكرشة الضبي
وهو حماسي من ابيات يرثي بها بنيه ويذكر سرعة انتقالهم يقول ساروا ولا
يعرجون في سيرهم على شيء ولا يريدون فيه لبثا وتلبثا ولا نزولا
في الرواح بل استعجلوا فتعجلوا واهلكتهم من احداث الدهر اسباب جارية
على قدر الله وقضائه قال صدر الافاضل قدر الله وقدره بمعنى
قوله ولو ان قوما لارتفاع قبيلة دخلوا السماء دخلتها لا احجب

البيت لخالد بن يزيد بن معاوية يعني لو ثبت ان قوما لارتفاع قبيلتهم وعلوهم
في المجد والشرف علوا الحيث بلغوا السماء ودخلوا ابوابها دخلتها غير محجوب وغير
ممنوع لان قبيلتي اعلى شرفا ومجدا من كل قبيلة وهذا في طريقة قول زهير
لو كان يقعد فوق الشمس من كرم　　قوم باولهم او مجدهم قعدوا

اتينا اصفهان فهزلتنا　　وكنا قبل ذلك في نعيم
وكان سفاهة مني وجهلا　　مسيري لا اسير الى حميم

البيت للاعشى همدان قال الشيخ عبد القاهر وصحب الاعشى عباد ابن ورقاء
الى اصفهان فلم يحمده فقال اتينا اصفهان البيتين ثم قال الشيخ لا اسير
الى حميم حال من ضمير المتكلم الذي هو الياء في مسيري وهو فاعل في المعنى وكانه
قال وكان سفاهة مني وجهلا ان سرت غير سائر الى حميم وان ذهبت غير متوجه
الى القريب

اتقتلني وقد شغفت فؤادها　　كما شغف المهنوءة الرجل الطالي

البيت لامرئ القيس الاستفهام
على الانكار على الحبيبة لما تبتليه من التكاليف والمشاق التي تفضي
الى القتل والهلاك والمعنى لا ينبغي ان تكون في حقي توردني موارد الهلاك والحال
اني قتلتها واحرقت قلبها بحبي كما احرق الرجل الذي يطلي الابل التي يهنأها
بالهناء وهذا التشبيه يبرز المعقول في معرض المحسوس

فجئت وقد نضت لنوم ثيابها　　لدى الستر الا لبسة المتفضل

البيت لامرئ القيس نضا الثياب ينضوها نضوا اذا خلعها ونضاها
ينضيها اذا اراد المبالغة والمتفضل اللابس ثوبا واحدا اذا اراد الخفة في العمل

يقول اتيت هذه الحبيبة والحال انها قد خلعت ثيابها للنوم غير ثوب واحد
تنام فيه وقد وقفت عند الستر مترقبة منتظرة لي وانما خلعت
الثياب لترى اهلها انها تريد النوم

لا تأخذني باقوال الوشاة ولم　　اذنب وان كثرت في الاقاويل

البيت لكعب بن زهير بن ابي سلمى
من قصيدة يمدح بها رسول الله صلعم حين جاءه تائبا فسلما وذكر خوفه
وارجاف الوشاة وقولهم له انك ستقتل فخاطب رسول الله عليه فيقول
لا تؤاخذني باقوال الكاذبين وما نسبوا الي من التكلم بالهجو وان كثرت في
في حقي اقاويلهم واكاذيبهم والحال اني لم اذنب ومنها

تمشي الوشاة بجنبيها وقولهم　　انك ابن يا ابن ابي سلمى لمقتول
وقال كل خليل كنت آمله　　لا الفينك اني عنك مشغول
فقلت خلوا سبيلي لا ابا لكم　　فكل ما قدر الرحمن مفعول
كل ابن انثى وان طالت سلامته　　يوما على آلة حدباء محمول
نبئت ان رسول الله اوعدني　　والعفو عند رسول الله مأمول

الضمير في جنبيها للناقة وقوله انك اراد انك مخففة وقوله انك ابن
يا ابن سلمى كقوله يا تيم تيم عدي واراد بالآلة الحدباء الجنازة

بانت قطام ولما يحظ ذو مقة　　منها بوصل ولا انجاز ميعاد

قطام اسم امراة وهو مبني على الكسر ولما بمعنى لم المقة المحبة وهي مصدر
ومقه اي احبه المعاد الميعاد الوعد وهذا الشك وكثير

واني لتعروني لذكراك هزة　　كما انتفض العصفور بلله القطر

شبه فى الظاهر اللذة التى يصيبه عند ذكر الحبيب بما تنعاض العصفور قد بلله
القطر والمراد تشبيه اللذة عند ذكره بلذة العصفور عند الانتعاض قوله
اتيناكم قد عمكم حذر العدى فنلتم بنا امنًا وما تعدموا
نصرا قوله حذر العدى من باب اضافة المصدر الى المفعول اى حذركم العدى
لمن بيت الشاعر على المجاطب من قبول اتيناكم والحال انه قد استوعبكم
الخوف من الاعداء فوجدتم بسببنا امانا عنهم ولم تفقدوا من جهتنا
نصرة عليهم قوله متى ارى الصبح قد لاحت مخايله
والليل قد مزقت عنه السرابيل البيت لجندح بن جندح
وهو حماسى مخايل الصبح علاماته وتباشيره جمع مخيلة يقال اخال فيه
الخير وتخيل فيه الخير اى تخيلته وسرابيل الليل ظلماته وقوله مزقت
اى ازيلت وكشفت عنه قال المرزوقى فى قوله متى ارى الصبح لفظه استفهام
ومعناه التمنى واستبعاد المنتظر المترقب ثم قال ولك ان تروى
والليل بالنصب فيكون مردودا على الصبح وقد لاحت متى ارى
ولك ان تروى والليل بالرفع وتكون الواو للحال وترتفع الليل بالابتداء
وقد مزقت فى موضع الخبر بهذا الكلام يستبطئ الليل ويستطيله فيقول
متى اشاهد الصبح لاحت تباشيره والليل زالت عنه ظلماته لاتخلص
عن وحشة الظلمة وعما اقاسيه فيه من الاحزان قوله فادرك
لم يجهد ولم يثن شأوه هذا البيت لامرئ القيس فى صفة فرس
جهدت الدابة اتعبتها لم يثن لم يصرف فى اساس البلاغة عدا شأوا

اى شوطا والمعنى ادرك هذا الفرس حمار الوحش غير متعب وبغير مشقة
ولم يصرف شأوه ولم ينقطع عنه عدوه بل جرى على سننه غير مردود عنه قوله
كان فتات العهن فى كل منزل نزلن به حب الفنا
لم يحطم البيت لزهير بن ابى سلمى المزنى الفتات اسم لما انفت من الشئ
اى تقطع وتفرق الفنا عنب الثعلب والعهن الصوف المصبوغ والتحطيم
التكسير يقول كان قطع العهن المصبوغ الذى زينت به الهوادج فى كل
منزل نزلته هولاء النسوة حب عنب الثعلب فى حال كونه غير محطم
وانما قال هذا لانه اذا حطم زال لونه شبه الصوف الاحمر بحب عنب الثعلب
قبل حطمه وفيه اشارة الى ثروة ارباب الهوادج لانه لا يزينها الا الاغنياء
لاسيما اذا كانت تزين به الهوادج الاحمر

ومن ابيات المفتاح

قول الاعرابى اذا اجرى فى كفه الرشاء خلى القليب ليس فيه ماء
فبلله لنا فتى واجتذا الافناء تعرفه الارسان والدلاء اذا جرى
البيت قوله تعرفه الارسان والدلاء صفة فتى وقوله واجتذا الافناء اعتراض
الرشاء الحبل القليب البير والمعنى لنا فتى يزاول الامور ويقوم بكفايتها
تعرفه الارسان والدلاء لكثرة استقائه الماء وهذا وصف له بالجلادة اذا
جرى فى كفه حبل الدلو واخذه للاستقاء ترك القليب لفرط قوته خاليا من الماء
وقوله لنا فتى لفظه مفرد والمراد به الكثرة والدليل عليه مقام التمدح والمفاخرة
قوله اتعللنى والمشرفى مضاجعى البيت والسيف مرشح حالي
لنا يدعونى الهوى واجيبه واعين من اهوى الىّ رواني

انتصب ليالي بفعل مضمر قوله روانى جمع رانية اسم فاعل من رنا اليه اذا نظر
والمعنى اذكر ليالي واوقاتا تدعوني فيها الهوى الى ما تقتضيه من اللذات
واجيبه واتبعه والحال ان عيون الاحباب الذين اهواهم واحبهم
نواظر الي وعيني ناظرة اليهم اى كنا مجتمعين وفيه تاسف على انقضاء
ذلك الزمان قوله ولولا جنان الليل ما آب عامر
الى جعفر سرباله لم يمزق جنان الليل ظلمته الغمر في سرباله العام
والسربال يستعار للنفس والمعنى انما نجاه من الليل فلولاه لما رجع غير ممزق
النفس سالما بل كان رجع ممزقا هالكا وهذا المعنى مدح للظلام واظهار
لنعمته على جعفر كما قال ابو الطيب وكم لظلام الليل عندي من يد
قوله ما بال عينك دمعها لا يرقأ رقاء الدمع سكن وهذا تعجب
من كثرة بكائه وان كان في الظاهر سؤالا قوله ثم راحوا
عبق المسك بهم تمامه يلحفون الارض هداب الأزر
البيت لطرفة بن العبد من قصيدة تنتخر فيها بقومه قوله عبق المسك بهم
العبق مصدر عبق به الطيب لصق به وقال الخليل العبق لزوم الشيء
بالشيء والظاهر انه يراد به الاسم كانه قيل وطيب المسك ادرجه في اساس
البلاغة لحقه ثوبا والحفة العذاب والهدب اسمان لما استرسل من الشيء
كوما استرسل من اطراف الثوب الواحد هدابه وهدبه والمعنى يقول
قومي كرام ثم دخلوا الى الرواح بعد تساقيهم الخمر طول النهار
والحال ان طيب المسك لاصق بهم ورائحه لازمة لهم وانهم يجعلون

هداب ازرهم واطراف اردیتهم منتشرة على الارض ويجرونها عليها
من الخيلاء والانتشاء وفي وصفهم بالتطيب اشارة الى انهم اشراف لان
استعمال الطيب من عاداتهم وقبل هذا البيت اسد غيل فاذا ما شربوا
وهبوا كل امون وطمر الامون الناقة التي يؤمن عثارها والطمر
والطمرة الفرس الوثاب لا انتقال وصفهم بالجود في الشرب يورث وهما
لان في الابيات بعده ما يرفع الوهم وهو قوله نحن في المشتاة
يدعو الجفلى لا ترى الآدب فينا ينتقر وتقدم هذا المشترك قوله
اتاك المساح نصف النهار الماء غامره
ورفيقه بالغيب لا يدرى قال الجوهري نصف والتنصيف المعنى
ومنه قول المسيب بن علس يذكر غائصا نصف النهار الماء غامره البيت
ينصف اذا انتصف وقال المسيب بن علس يصف غائصا في البحر على درة
نصف النهار الماء غامره اراد انتصف النهار والماء غامره ولم يخرج من الماء
وصاحبه بالغيبة عنه لا يعلم حاله هذا على رواية من روى النهار بالرفع وان
روى بالنصب فاسناد الفعل الى الغائص فهو وجه وعليه قول الشاعر
وكنت اذا جاري دعا لمضوفة اشمر حتى ينصف الساق مئزري
وقول الحريري فافضنا في حديث تفضح الازهار الى ان نصفنا النهار قال
صدر الافاضل نصفت الشيء بلغت نصفه ونصفت القرآن ونصف عمره
قوله اذا انكرتني بلدة او نكرتها خرجت مع البازي
على سواد البيت لبشار تقال نكره وانكره واستنكره ومنكور

قلّ في كلامهم وكذلك أنا أنكرك ولكن منكر ومستنكر وأنكرك وأنا
خص البازي لانه أنكر الطيور والمعنى اذا لم تعرف قدري أهل بلدة وأنكرتهم
ولم أجدهم عارفين لقدري خرجت من عندهم وفارقتهم متنكرا أو مصاحبا
مع البازي وعلى سواد الليل ولم انتظر إسفار الصبح وفي هذا وصف
لنفسه بالقوة والاقتدار حيث لا يعجزه الارتحال عن مكان ينبو به ولا
يوافقه وقد لمح بهذا المعنى وزاد عليه الجمال العرب الأبيوردي في قوله
وتلك دكائي ان غرضن ببلدة بكرن ولم تشعر بسري بزاتها
واشرب هنيئا عليك التاج مرتفقا في رأس غمدان دارا
منك محلالا البيت لأبي الصلت في مدح ذي يزن وهو ملك ملوك
حمير الارتفاق الاتكاء على المرفق غمدان بالضم قصر باليمن نقل عن ابن الكلبي
قال هو مبني على أربعة أوجه وجه أحمر ووجه أبيض ووجه أخضر ووجه أصفر
وفي داخله قصر مبني على سبعة سقوف بين كل سقفين أربعون ذراعا
وكان ظله اذا طلعت الشمس يرى على ثلاثة أميال وانتصب دارا على المدح
والاختصاص ودارا محلالا يحل فيها كثيرا لعولهم طريق ميتاء يؤتى فيه كثيرا
والمعنى واشرب كأس السرور والفرح هنيئا مرتفقا وعليك التاج متكئا
على سرير المملكة في رأس هذا القصر وغرفاته أعني به دارا محلالا منك معمورة
يحلولك فيها كثيرا قوله لقد صيرت للذل أعواد منبر
تقوم عليها في يديك قضيب قوله للذل مفعول له لقوله
صيرت وقوله تقوم عليها صفة لقوله أعواد منبر قوله في يديك قضيب

في محل النصب على الحال يهجو خطيبا والمعنى ظاهر قوله فقلت عسى
أن تبصريني كأنما بنيّ حواليّ الأسود الحوارد البيت
للفرزدق رواه النجار انه لعلك يوما أن تريني كأنما وفي هذه الرواية عول
لعل معاملة عسى حرد عليه غضب وهو حرد عليه وحارد وأسد حارد وأسود
حوارد كأنه يخاطب امرأة عذلته على اعتنائه بشأن بنيه يقول فقلت
لهذه الامرأة لا تلوميني فهم عسى أن تشاهديني والحال أن أولادي
في يميني ويساري كالأسود الغضاب قوله والله يبقيك
لنا سالما برداك تبجيل وتعظيم البيت لابن الرومي في أساس
البلاغة تجلة في أعينهم عظمة والمعنى أبقاك الله لنا سالما من الأذى مرتديا
بالتبجيل والتعظيم بشرح أبيات تضمنها القول في الايجاز والاطناب
والمساواة قوله عجبت لهم اذ يقتلون نفوسهم
ومقتلهم عند الوغى كان أعذرا البيت لعروة بن الورد
الضمير في لهم في جماعة مخصوصة أو لكل جماعة لا تقدمون على الحرب وأراد يقتلون
نفوسهم في السلم وقوله أعذرا أبسط للعذر تعجب ممن يؤثر السلامة والموت
في غير الحرب والحال أن قتله في الحرب أعذر وأبسط للعذر من الموت في السلم
لانه اذا خاضها وقبل عذره لدخوله فيما هو سبب للهلاك ومن اختار السلامة
ومات فكأنه لا يعذر وكذا اذ لم يباشر أسباب الموت وهذا حث على
الشجاعة والاقدام على الحرب قوله والعيش خير في ظلال النوك
ممن عاش كدا البيت للحارث بن حلزة النوك الحمق قوله ممن عاش يريد

من عيش من عاش كدّه التعب وقوله كدًّا مصدر في معنى مكدود وهو حال
من الضمير في عاش او صفة مصدر محذوف يريد من عاش مكدودا متعبا
او عيشا مكدودا كقولهم نهاره صائم ومعنى البيت ظاهر وتقدير الكلام
والعيش الناعم في ظلال النوك خير ممن عاش كدا في ظلال العقل

والغ قولها كذبا ومينا صدره وقددت الاديم لراهشيه
وتبله وفا جاءها وجمعت جموعا على ابواب حصن مصلتينا

البيان لعدي بن زيد يذكر غدر الزباء لجذيمة الابرش واخلافها وعدته
من التزوج وجمع الملك الى ملكه القد القطع والتقديد مبالغة فيه
قال الجوهري الراهشان عرقان في باطن الذراعين والضمير المستكن في جاءها
والتي لجذيمة والبارز في جاءها وقولها والضمير في قددت وجمعت للزباء
قوله وقددت الاديم لراهشيه اي قطعت الجلد الملمس المحصن بهذين
العرقين قوله مصلتينا تقول اصلت سيفه جرده يجوز ان يروى
مصلتينا منها للفاعل والمفعول والمعنى جاء جذيمة الزباء واتاها
بغتة غير مستعد لثقة بوعدها الكاذب وقد جمعت الزباء للاحاطة
به والقبض عليه على ابواب حصنها جموعا ورجالا مصلتين مجردين
سيوفهم او مصلتين كالسيوف المجردة القاطعة فاخذته وقطعت الاديم
الملمس براهشيه واسالت دمه حتى مات في التي قولها وعدته من جمع
ملكها الى ملكه كذبا وزورا قوله مينا ح مصلتينا يسمى السناد وهو من عيوب
الشعر هذا ما يرجع الى الشعر البيت واما قصة غدرها فقد ذكر صدر الافاضل

مصلتيناح

ان الزباء وترها جذيمة بقتل ابيها فلما انتظم سهل ملكها كتبت اليه بان ملك النساء
وضعف في السلطان واني لم اجد غيرك كفوا فاقبل الي لاجمع الى ملكك ملكي
تريد الغدر فاستحسن جذيمة كتابها فجمع اهل الراي من ثقاته فاجمع رايهم
على ان يسير اليها فانهم قصير واستقبلتهم رسل الزباء بالالطاف
والهدايا ثم احاطت به كما انتهى ولما ادخل جذيمة على الزباء كان كتبت ولبث
ودعت بالسيف والنطع ثم قالت شفاء من كلب فسقته الخمر حتى اخذت
منه مأخذها فامرت براهشيه فقطعا وقدم اليه طشت وقيل لها ان قطر
من دمه في غير الطشت شيء طلب بدمه فلما ضعفت يداه سقطتا
فقطر في غير الطشت بعض دمه فقالت لا تضيعوا دم ملك فقال جذيمة
دعوا دما ضيعه اهله فذهب مثلا

ولا فضل فيها للشجاعة والندى
وصبر الفتى لولا لقاء شعوب التي

من قصيدة يمدح بها سيف الدولة ويذكر فيها فوت غلام له تركي اسمه
ياك ويعزيه عنه الضمير فيها للدنيا قال الواحدي شعوب اسم للمنية
معرفة بغير الف ولام وسميت شعوب لانها تشعب اي تفرق يقول لولا الموت
لم يكن لهذه المعاني فضل وذلك ان الناس لو امنوا الموت لما كان
للشجاع فضل على الجبان لانه قد تيقن بالخلود ولا خوف عليه ولا حمد له على شجاعته
وكذلك الصابر على مكروه والسخي لان في الخلود وتنقل الاحوال فيه
من عسر الى يسر ومن شدة الى رخاء ما يسكن النفوس ويسهل البؤس
ويجوز ان يكون المعنى ان الانسان انما يشجع ليدفع عن نفسه الموت ويجود الضا

لذلك ويصبر في الحرب لدفع الموت ايضا فلو لم يكن في الدنيا
موت لم يكن لهذه الاشياء فضل قوله فان كنت لا تستطيع
دفع منيتي فدعني ابادرها بما ملكت يدي البيت لطرفة بن
العبد استطاع لغة في استطاع والعايد الى الموصول محذوف يريد
بما ملكته يخاطب من لامه على حضور الحرب وانفاق المال فيقول
فان كنت ايها اللايم لا تستطيع ان تدفع الموت عني فدعني واتركني
اُبادر المنية واسابقها بانفاق ملكي واتلاف مالي قبل ان يفاجيني يريد
ان الموت لا بد منه فلا معنى للبخل بالمال والقعود عن الحرب وقبله
الا ايهذا اللايمي احضر الوغى وان اشهد اللذات هل انت مخلدي
قوله وكل ان اكلت واطعم اخاك فلا الزاد يبقى ولا الآكل
البيت لمهيار وجواب الشرط في قوله وكل وهو حث على الجود وكف
عن البخل وتقديره على طفيل الغنوي في قوله ولا اكون وكاء
الزاد امنعه اني لاعلم ان الزاد ماكول بقوله ولا الاكل وكاء الشيء
ما يوكا به اي يشد به قوله تجود بالنفس ان ضن الجواد بها والجود
بالنفس اقصى غاية الجود البيت لمسلم بن الوليد من ابناء الانصار
مداح محسن لقب بصريع الغواني جل مدايحه في البرامكة ضن بالشيء بخل به
قوله اقصى افعل التفضيل من قصا يقصو بعد جواب الشرط قوله
يجود يعني ان للجود غايات ومراتب فالجود بالنفس اقصاها وابعدها
قوله ذكرت اخي فعاودني صداع الراس والوصب

البيت لابي العباد الدلي الوصب الوجع يريد ذكرته فبكيت كثيرا شوقا اليه
فعاودني الصداع بذلك البكاء قال ابو الحسن محمد بن احمد بن طباطبا
العلوي في كتاب عيار الشعر ذكر الراس مع الصداع فضل قوله
واعلم علم اليوم والامس قبله ولكنني عن علم ما في غد عمي
البيت لزهير بن ابي سلمى المزني ويروى واعلم ما في اليوم والامس
قبله ولقد يحيط علمي بما مضى وبما حضر ولكنني عمي القلب عن الاحاطة بما هو منتظر
متوقع يريد لا ادري ماذا يكون غدا قال ابو الحسن في كتاب عيار الشعر
قوله عمي واقع موقعا حسنا قوله ولما قضينا من منا كل حاجة
ومسح بالاركان من هو ماسح وشدت على دهم المهارى رحالنا
ولم ينظر الغادي الذي هو رايح اخذنا باطراف الاحاديث بيننا
وسالت باعناق المطي الاباطح اراد بالاركان اركان الكعبة
الدهم جمع الدهماء وهي السواد المهارى جمع مهرية وهي الناقة المنسوبة
الى مهرة بن حيدان بطن من قضاعة فهم نجايب تسبق الخيل قوله
دهم المهارى اي المهارى الدهم وتنظير بهذه الاضافة قولهم سحق عمامة قوله
ولم ينظر نظره وانتظره معنى الغادي السائر في الغداة والرايح ضده قوله
الغادي في محل الرفع على انه فاعل لم ينظر ومعناه قوله الذي هو رايح يجوز
ان يريد باطراف الاحاديث فنونها ويجوز ان يريد بها كرايمها يقال هو
من اطراف العرب كرايمهم الاباطح جمع الابطح وهو مسيل الماء فيه دقاق
الحصى قوله اخذنا جوابه لما والمعنى لما فرغنا عن اداء المناسك ومسحنا الاركان البيت

عند طواف الوداع وشددنا الرحال على الجمال وارتحلنا ولم ينظر ال يروح الغادي
السائرين في الرواح للاستعجال اخذنا باطراف الاحاديث فافضنا فيها
واسرعت المطايا في الاباطح بعد تحصول معنى الابيات واما ما فيهما من اللطائف
فمذكور في الكتاب ‖ فانك كالليل الذي هو مدركي
وان خلت ان المنتأى عنك واسع ‖ البيت للنابغة المنتأى
اسم موضع من انتأى عنه اي بعد وقوله واسع اي ذو سعة وبعد يخاطب
ابا قابوس يقول انك في ان لا تخلص عنك كالليل الذي يدركني
البتة وان ظننت ان المسافة بيننا بعيدة قال الشيخ عبد القاهر
قصد انه لا تفوته وان ابعد في الهرب وصار الى اقصى الارض لسعة ملكه وطول باعه
وان له في جميع الآفاق عاملا وصاحب جيش ومطيعا لامره يرد الهارب
عليه ويسوقه اليه قال ابو الحسن في كتاب عيار الشعر وانما قال كالليل الذي
هو مدركي ولم يقل كالصبح لانه وصفه في حال سخطه فشبهه بالليل
وهوله فهي كلمة جامعة لمعان كثيرة ‖ قوله ‖ على لاحب لا يهتدى
بمناره ‖ تمامه ‖ اذا سافه العود الديافي جرجرا ‖ البيت لامرئ القيس
اللاحب الطريق الواسع المنار جمع منارة وهي ما ينصب في الطريق ليهتدى
به والضمير في مناره للاحب السوف الشم والضمير في سافه للاحب العود
المسن من الابل سمي بذلك لانه في اواخر عمره يعود الى ما كان عليه في اوائله
من الضعف الديافي بالكسر موضع بالجزيرة فيه قوم لا فصاحة لهم ينسب اليه
الابل في اساس البلاغة جرجر العود تضور والتضور الصياح والتلوي

كنية نعمان بن منذر

عند الالم يصف طريقا وعرا يخاف فيه الضلال والادلاء اذا وقعوا
في مثله يستافون ترابه لانهم بروائح ابوال الابل وابعارها يتعرفون
حالهم من قرب وبعد وجور وقصد يقول كنا على طريق واضح لا منار
فيها ولا اهتداء اذ اشمه البعير المسن المنسوب الى هذا الموضع لتعرف حاله
صاح وقلق لانه لا يجد فيه رائحة شيء اذ لم يسلكه احد وانما خص العود
لانه اصبر على المشقة لاعتياده الاسفار فاذا صاح وقلق كان
غيره اشد قلقا وصياحا والمصراع الثاني في محل الجر على انه صفة لاحب
قوله ‖ ولا ترى الضب بها ينجحر ‖ اوله ولا يفزع الارنب اهوالها
البيت لاوس بن حجر التميمي في اساس البلاغة جحرت الضباب وانجحرت
دخلت في جحرتها يصف مفازة يقول لا يفزع ولا يخاف الارنب اهوال
تلك المفازة لانه لا ارنب فيها فيفزع اهوالها لانه لا يمكنها الكون فيها
لاهوالها ولا تشاهد فيها الضب منجحرا اي داخلا في جحرتها لانه لا ضب
بها فينجحر ‖ قوله ‖ خذي العفو مني تستديمي مودتي
ولا تنطقي في سورتي حين اغضب ‖ العفو ضد الجهد السورة الحدة
كانه يخاطب امراة امراته بما يشق عليه وبما لم يلائم هواه يقول خذي
ما عفا لك من افعالي واخلاقي وما اتى مني وتسهل من غير كلفة ولا تراقبيني
ولا تطلبي مني الجهد وما يشق علي حتى يتيسر لك استدامة مودتي ولا تتكلمي
في حدتي وقت غضبي لئلا يكون ذلك سببا للفرقة بيني وبينك وهذا في الحقيقة
تمدح بقلة مبالاته بشأن النساء وتحذير لها عن التعرض لما يخالف طبيعته

لتتأدب بآدابه قوله مالوا الى شعب الرحال واسندوا
ايدي الطعان الى قلوب تخفقوا البيت للشريف الرضي الموسوي
شعب الرحال خشباتها والميل اليها عبارة عن الارتحال والركوب عليها
وصفهم بالشجاعة في اثناء وصفهم بالتعب في الغرام وكنى عن الشجاعة
بقوله ايدي الطعان اي ايديا فيها الطعن والضرب مع عادة المحزون اسناد
اليد الى القلب ووضعها عليه وهذا المعنى كثير ومعنى البيت ركبوا رحال
ابلهم ووضعوا ايديهم الطاعنة على قلوب خافقة من الم العشق خوفا
من تقطع الاكباد منهم قوله انا ابن جلا وطلاع الثنايا
متى اضع العمامة تعرفوني البيت للعرجي في اساس البلاغة
هو ابن جلا للرجل المشهر اي ابن رجل قد وضح امره وشهر الثنايا جمع
ثنية وهي العقبة وطلاع الثنايا اي ركاب لصعاب الامور ومثله
طلاع انجد وقوله متى اضع العمامة تعرفوني اي متى اكاشفكم تعرفوني حق
معرفتي من قولهم فلان القى القناع اذا كاشف بالعداوة ويجوز
ان يريد متى اضع العمامة التي سترت بها وجهي تعرفوني وتمثل خطبة
الحجاج حين دخل العراق فقال في خطبته انا ابن جلا البيت ويروى
انه دخل وقد غطى بعمامته اكثر وجهه كالمتنكر قوله اتى الزمان
بنوه في شبيبته فسرهم واتيناه على الهرم البيت لابي الطيب
من قصيدة يذكر فيها موت فاتك قال الواحدي يقول ابناء الزمان من الامم
السالفة كانوا في حداثة الدهر وجدته فسرهم واتاهم ما يفرحون به

ونحن اتيناه الزمان وقد صار خرفا فلم نجد عنده ما يسرنا وقد اخذ
ابو الفتح البستي هذا المعنى وجنس اللفظ فقال لا غرو ان لم نجد
مخترفا انا اتى الدهر اتيناه بعد الشيب والخرف قوله
سقتني في ليل شبيه بشعرها شبيهة خديها بغير رقيب
فما زلت في ليلين شعر وظلمة وشمسين من خمر ووجه حبيب
البيتان لابن المعتز قوله شبيهة خديها يريد خمرا تشبه خديها في الحمرة
وانتصب شبيهة على انه مفعول ثان لقوله سقتني وجعل شعرها ليلا ووجهها
شمسا وجعل الخمر شمسا لاشراقها والمعنى ظاهر قوله
لما مشين بذي الاراك تشابهت اعطاف قضبان به وقدود
في حلتي حبر وروض فالتقى وشيان وشي ربى ووشي برود
وسفرن فامتلأت عيون راقها وردان ورد جنى وورد خدود
الابيات للبحتري الضمير في مشين للظباء الغيد التي تقدم ذكرها واراد بها النساء
وقوله بذي الاراك يريد المكان فيه الاراك الاعطاف جمع عطف وهو من كل شيء
جانبه والقضبان جمع قضيب وهو الغصن الضمير في به لذي الاراك
الحبر جمع حبرة على مثال عنب وعنبة وهي البرد اليمني الوشي الثوب المنقش
الربى جمع ربوة وهي المكان المرتفع واراد بوشي الربى ازاهيرها وانما
خص ازاهار الربى لانها انضر وابهى والمعنى لما مشين اي تلك الظباء الغيد
الناعمة الابدان بهذا المكان الذي فيه شجر الاراك تشابهت اعطاف
اغصانه واعطاف قدودهن في تمايلها وكانها مشتملات بحلتين

من جرائهن وجرات الروض وازاهيرها فالتي وشى الزنى وازهارها
ووشى برود من التي يشجنها على الرياض في لشغن عن وجوههن فامتلات
من حسنها عيون من رآها واعجبها وردان وردجنى الروض وورد خدودهن
ومن اخوات هذه الابيات ومتى تساعدنا الوصال ودهرنا
يومان يوم نوى ويوم صدود قوله وان صخرا لتاتم الهداة به
كانه علم في راسه نار البيت للخنساء من قصيدة في اخيها صخر العلم
الجبل المرتفع شبهت اخاها في اشتهاره بالجبل وبالغت في ذلك بان جعلت
النار في راس ذلك الجبل قوله قف العيس في اطلال مية واسأل
رسوما كاخلاق الرداء المسلسل اظن الذي يجدي عليك
سوالها دموعا كتبذير الجمان المفصل البيتان لذي الرمة
رسم الدار ما لصق بالارض من آثارها والطلل ما شخص وارتفع منها الاخلاق جمع خلق
وهو البالي في اساس البلاغة ثوب مسلسل رق من البلى ولبسته حتى سلسل
قوله كاخلاق الرداء اي كقطع اخلاق بالية من الرداء اجدى عليه نفعه اي بعث
سوالها على الظرف التبذير التفريق الجمان حب من فضة يعمل على شكل اللولو
وقد يسمى به اللولو الواحد الجمانة المفصل الذي فصل بين لولوتين بشيء اخر ليحسن
قوله دموعا كتبذير يريد دموعا تبذر كتبذير اي كما تبذر الجمان يلتمس
على حاجة الوقوف بدار حبيبه بعطف قف الابل في آثار دار هذه الحبيبة
واسال عن اهلها رسومها يشبه في ذهاب نضارتها وطراوتها الى ان لم يبق منها
الا شيء قطعا بالية من الرداء البالي ثم حث على البكاء وقت السوال فقال

اني اظن الذي ينفعك ويشفيك من الوجد عند سوالك لها دموعا تتفرق كما
تتفرق اللالي المفصلة عند انقطاع سلكها وتسيل متتابعة كتتابع اللالي التي
خانهن نظامها قوله كان عيون الوحش حول خبائنا
وارحلنا الجزع الذي لم يثقب البيت لامرئ القيس الجبائر الخيمة
والارحل جمع رحل وهو معروف وقد يعبر به عن المنزل وتغير الجزع قد مر
شبه عيون الوحش بجزع غير مثقوب قال ابو الحسن وهذا من تشبيه
الشيء بالشيء صورة وهيئة وفي هذا البيت اشارة الى طول ملازمتهم
الاسفار في الفلوات حتى الفت الوحش رحالهم واخبيتهم قوله
كان فتات العهن في كل منزل نزلن به حب الفنا لم
يحطم البيت قد مر شرحا قوله حملت ردينيا كان سنانه
سنا لهب لم يتصل بدخان البيت لامرئ القيس ردينية اسم امرأة
كانت تعمل الرماح فنسبت اليها فقال رمح ردينى وقناة ردينية شبه
سنان الرمح في صفائه بسنا نار ليس به دخان قال ابو الحسن هذا من تشبيه
الشيء بالشيء صورة ولونا وحركة وهيئة قوله فدعوا نزال
فكنت اول نازل وعلام اركبه اذا لم انزل البيت لربيعة
بن مقروم الضبي وهو حامي الضمير في اركبه للفرس المذكور في السابق
قال المرزوقي فدعوا انزل اي صاحوا بنزال ويجوز ان يكونوا جعلوا نزال
على التوسع هي المدعوة وان كان يدعى اليها ويشهد لهذا الوجه قوله
دعيت نزال ولج في الذعر ونزال اسم لانزل معرفة مونث معدول

و الدلالة على تانيثه قول الزهير دعيت نزال و لج في الذعر والمعنى تنادوا
وقالوا انزال فكنت اول النازلين ثم قال يظهر الترك التحمل بذلك وانه يفعله
كم ادى واجبا عليه و علام اركبه والمعنى لاى شيء اركب فرسي اذا دعيت
للنزال و لم انزل و ما علام حذف الفه لانه في الاستفهام اذ الاصل بحرف لكي
يحذف الحرف وعلى فكم وفيم و مم لو علام اركبه اذا لم انزل يجري مجرى
الانثات قوله وما حاجة الاظعان حولك في الدجى
الى قمر ما واجد لك عادمه البيت لابي الطيب في ابن العلاء
الظعن و الاظعان و الظعائن و هي الجمال عليها الهوادج والمراد بها هنا النساء
الكاف في حولك وفي لك مكسورة يقول اي حاجة للاظعان اللاتي تكون حولك
في ظلمة الليل الى القمر لانه ليس الواجد لك عادم القمر لانك في الدجى
قائم مقام القمر قوله يشي الاماني صرعا دون مبلغه فما يقول
لشيء ليت ذلك لي البيت لابي الطيب في سيف الدولة يريد انه مسلط
على الانام مالك للرقاب و الاموال فلا يتمنى شيئا و الاماني لا ترتقي اليه
لانه لا يحتاج الى ان يتمنى شيئا و لا يرى نفسا الا دولة خيرته او صار له
ذلك الشيء قوله لم يبق جودك لي شيئا اومله تركتني
اصحب الدنيا بلا امل البيت لابن بناته السعدي والمعنى اظفرتني
بجميع آمالي فليس الان في الدنيا امل المصراع الثاني تاكيد للاول قوله
ولست بمستبق اخا لا تلمه على شعث اي الرجال المهذب
البيت للنابغة الذبياني يقال لم شعثه اصلح حاله والشعث في الاصل انتشار

الشعر وتغبره لعله تعهده والمراد به ما يكون في الرجال من خصال غير مرضية والمعنى لا تقدر
على استبقاء مودة اخ لا تصلح حاله على شعثه و ذميم خصاله ثم قال اي
الرجال المهذب المنقح الفعال المرضي الخصال يعني لا مهذب في الرجال
فاذا لم تصلح حال اخ على ما فيه من مساوي الاخلاق لم تستطع ابقاء على
الاخوة و هذا حث على الاغضاء عن هفوات الاخوان وفي طريقه
قول الاخر ومن لا يغمض عينه عن صديقه وعن بعض ما فيه يمت وهو عاتب
وفي حاشية بعض الافاضل ان قوله لا تلمه حال عن الضمير في قوله بمستبق وليس
صفة لقوله اخا ولم احصل على مرح و في قول الشيخ جار الله و انت
جواب اي من زياد كما المزن صفة النياح تلمح الى انت النابغة
واسم النابغة زياد اي فانت جواب قوله اي الرجال المهذب قوله
تزور فتى يعطي على الحمد ماله ومن يعط اثمان المكارم يحمد
البيت للحطيئة اثمان المكارم العطايا و بذل الاموال اي ان كل من بذل ماله
صار محمودا بين الناس قوله فسقى ديارك غير مفسدها صوب الربيع
وديمة تهمي البيت لطرفة صوب الربيع مرفوع على انه فاعل سقى قوله
غير مفسدها يجوز ان يكون مفعولا ثانيا لسقى اي غير مفسد لها و يجوز ان يكون حالا
من فاعل سقى والمفعول الثاني يكون محذوفا او ضمن سقى معنى روى و القصد بالدعاء
بالسقيا ان يريد المدعو له بالسقي نضارة و طراوة قوله لو ان عزة
خاصمت شمس الضحى في الحسن عند موفق لقضى لها البيت
لكثير يريد لو ان حبيبتي عزة لو ادعت على شمس الضحى فضيلة و مزية

في الحسن عند حاكم موفق للصواب في الحكم عادل في القضية لقضى بزيادة
الحسن على الشمس وحكم بانها احسن منها وانما اضاف الشمس الى الضحى دلالة
على زيادة اشراقها وضيائها وقوله موفق تكميل لانه لو لم يات به لاوهم ان القضا
لها بزيادة الحسن خطاء وعدول عن الصواب فازال ذلك بقوله موفق
قوله صببنا عليها ظالمين سياطنا فطارت بها ايد سراع وارجل
البيت لابن المعتز الضمير في عليها للابل وفي بها للسياط والمعنى صببنا
على الابل السياط وضربناها بها وسقناها سوقا شديدا فاسرعت بها
في السير ايديها وارجلها السراع اسراعا كانه طيران وقوله ظالمين تكميل
لانه لو لم يات به لاوهم ان ضرب السياط عليها لتثاقلها في السير فازال ذلك
الوهم بقوله ظالمين قوله رهنت يدي بالعجز عن شكر بره
وما فوق شكري للشكور مزيد البيت للحماسي يقول غمرني
بره فاعترفت بالقصور عن اداء شكره وجعلت يدي مرتهنة
بالعجز ولساني معقولة عن التصرف في الشكر وان كان لا مزيد على ما
اتولاه منه لمبالغ في الحمد ولا فوق اجتهادي في الثناء غاية يرتقي اليها رتق
والمصراع الثاني تكميل لانه لو لم يات به لاوهم ان عجزه عن الشكر لتقصير فيه
فازال هذا الوهم به وبعده ولو كان شيئا يستطاع استطعته
ولكن ما لا يستطاع شديد قوله حليم اذا ما الحلم زين اهله
مع الحلم في عين العدو مهيب البيت لكعب بن سعد الغنوي
قوله حليم خبر مبتدا محذوف وقوله مهيب خبر بعد خبر لصفه بالحلم والهيبة

وللمعنى

والمعنى هو حليم في وقت كان الحلم زينة اهله واصحابه مهيب في عيون
الاعداء مع حلمه قوله وما مات منا سيد في فراشه
ولا طل منا حيث كان قتيل هذا البيت من ابيات لعبد الملك
بن عبد الرحيم وقيل للسموأل بن عادياء اليهودي وهي من الحماسية
يقول لم يمت منا رئيس على فراشه بل مات ميتة كريمة تحت ظلال
السيوف والرماح ولا ابطل دم قتيل منا حيث كان وعلى يد من اتفق
وهذا غاية مما يتمدح به الفتاك وابناء الحروب وروى المرزوقي وما مات
منا سيد حتف انفه قال حتف انفه انتصب على الحال ولم يستعمل
منه حتيف ولا محتوف يقال ان اول من تكلم به النبي عليه السلام وحقيقته
كان حتفه بانفه اي بانفاسه التي خرجت من انفه عند نزوع الروح
لا دفعة واحدة ويقال خص الانف بذلك لانه من جهته تنقضي الرمق
ويقال طل دمه يطل طلا اذا اهدر وقال الجوهري مات حتف انفه اذا
مات من غير قتل ولا ضرب ولا يبنى منه فعل ومنها لنا جبل يحتله
من نجيره منيع يرد الطرف وهو كليل قال المرزوقي اراد بذكر الجبل
العز والمنعة والسمو فيقول لنا جبل عز ينزله من يدخل في جوارنا منيع
على طالبيه يرد لاشرافه وسموه طرف الناظر اليه وهو حسير ومنيع
اسم فاعل من منع مناعة ومناعا ومنه المنعة ويجوز ان يكون فعيلا بمعنى مفعول
اي ممنوع والطرف النظر والعين جميعا واراد صاحب العباب بالجبل المذكور
في هذا البيت حقيقته قوله اشد من الرياح الهوج بطشا

واسرع في الندى منها هبوبا البيت لابي الطيب الهوج جمع
هوجاء رجل اهوج وامراة هوجاء فيه هوج حمق في طول ويوصف
بها الابل والرياح يقال ناقة هوجاء كان بها هوجا لسرعتها لا تتعهد
مواضع المناسم من الارض وريح هوجاء ورياح هوج اذا كانت شديدة الهبوب
والبطش الاخذ بقوة وانتصب بطشا وهبوبا على التمييز والمعنى هو اشد
من الرياح العاصفات من حيث الاخذ بقوة واسرع منها هبوبا واهتزازا
في بذل العطاء قوله اني على ما ترين من كبري اعرف من اين
توكل الكتف في امثالهم انه ليعلم من اين توكل الكتف وهو عن الاصمعي
الوسطول للضعيف الراي انه لا يحسن اكل الكتف والكتف من اسفلها لان اعلاها
ملتو منعقد اذ هو غضروف متشبك باللحم ويقال المرقة تجري بين لحم الكتف
والعظم فاذا اخذتها من اعلى جرت عليك واذا اخذتها من اسفلها انقشرت
من عظمها وبقي مكانها المرقة كذا ذكره صدر الافاضل والمعنى اني مع ما تشاهدينه
من الكبر والشيخوخة التي هي سبب للضعف في الراي عارف بالامور قوي الراي في التدبير
قوله من يلق يوما على علاته هرما يلق السماحة منه والندى
خلقا البيت لزهير بن ابي سلمى من قصيدة في هرم بن سنان قال صدر الافاضل
على علاته اي على كل حال واصلها من العلة بمعنى المرض والمعنى من لقي هذا الرجل على
كل حال يكون عليه من احوال الاعسار لقي السماحة والجود وبذل المال خلقا وطبيعة
لا تفارقانه وقوله على علاته زيادة تفيد مبالغة في المعنى المقصود وهو الوصف
بالجود قوله وتحتقر الدنيا احتقار مجرب يرى كل ما

فيها

فيها وحاشاك فانيا البيت لابي الطيب قال الواحدي يقول انت تحتقر الدنيا
احتقار من جربها فعرفها وعلم ان جميع ما فيها يفنى ولا يبقى فلذلك تهبها ولا
تدخرها وقوله وحاشاك استثناء مما يفنى ذكر هذا الاستثناء تحسينا
للكلام واستعمالا للادب في مخاطبة الملوك وهو حسن الموقع قوله
ان الثمانين وبلغتها قد احوجت سمعي الى ترجمان
البيت لعوف بن محلم الشيباني يشكو كبره وضعف قواه والمعنى ظاهر
قوله واعلم فعلم المرء ينفعه ان سوف ياتي كل ما قدرا
ان مخففة من الثقيلة تريد انه والضمير للشان وهي مع الاسم والخبر مفعول اعلم
والمعنى ان المقدر البتة آت وان وقع تاخر ما وامثاله تسلية وتسهيل
للنوازل على النفوس قوله وخفوق قلب لو رايت لهيبه
يا جنتي لرايت فيه جهنما البيت لابي الطيب الخفوق والخفقان
الاضطراب واللهيب والالتهاب التوقد وعنى بالجنة الحبيبة وارتفع
خفوق بالعطف على فاعل نعل وهو خيال جسم والمعنى اراني لومك يا عاذلة
احق بالملامة خيال جسم وخفوق قلب من روعات الحب لو رايت يا جنتي
التهابه وتوقده من نار العيش لظننت ان فيه جهنم موقدة فيه قوله
فلا هجره يبدو وفي الياس راحة ولا وصله يبدو لنا فنكارمه
قوله فنكارمه اي نكرمه ويكرمنا وهذا تشك وتضجر قوله
وما الدهر الا تارتان فمنهما اموت واخرى ابتغي العيش
اكدح قوله فمنهما تريد من احدهما والكدح التعب والكدح في محل

على الحال يعني لان الدهر يدور على حالتين حالة الموت وحالة يبتغي الانسان فيها العيش

ويسعى في طلب القوت الذي يعيش به مع التعب اي ليس في الدهر راحة وجز

ابيات المفتاح في هذا الباب قول النابغة الذبياني

لعمري وما عمري علي بهين لقد نطقت بطلا علي الاقارع

هذا البيت من قصيدة يعتذر فيها الى النعمان بن المنذر لعمري مبتدا خبره محذوف

كانه قال لعمري قسمي ولا تستعمل في اليمين الا بفتح العين منه وان الضم لغة فيه

البطل الباطل والاقارع الجماعات كذا قيل وكانه اراد بها اللئام اذ هي جمع

كراع وهو ما دون الكعب من الدابة فاستعارها لهم واراد بهم حساده والمعنى

اقسم بحياتي وليست حياتي علي بهينة بل هي عزيزة علي لقد نطقت علي

اللئام قولا باطلا وهو ما بلغكم من اني اجرمت واذنبت ومن ابياته

قول ابن المعتز ان يحيى لا زال يحيى صديقي خليلي دون

هذا الانام الاول اسم رجل والثاني فعل يعني انا ابدا اختار صداقة هذا الرجل

وخلته دون الناس كلهم قوله وما عمري علي بهين وقوله لا زال يحيى اعتراض

وله يصد عن الدنيا اذا عن سودد ولو برزت في زي عذرا ناهد

السلالي التمام يصد من الصدود وهو الاعراض عن له امر عرض الزي الهيئة

العذرا البكر الناهد المراة التي نهد ثديها اي ارتفع يصف شغفه بالمعالي يقول

يعرض هذا الممدوح عن الدنيا وزينتها اذا عرض له سيادة ولو برزت الدنيا

في هيئة امراة حسناء بكر كاعب يفتتن بها القلوب ولعل اذا المرء

لم يزهد وقد صبغت له بعصفرها الدنيا فليس بزاهد وقوله

ولست بنظار الى جانب الغنى اذا كانت العلياء في جانب الفقر

يريد بالغنى سببه وهو الراحة وبالفقر المشقة يعني ان الشرف والعلياء مع التعب

احب اليه من الراحة بدونها يصف بالميل الى المعالي وقوله اذا ما راية

رفعت لمجد تلقاها عرابة باليمين البيت للشماخ من قصيدة

في عرابة بن اوس الانصاري اثبات الراية للمجد مجاز وذكر اليمين تصوير

لتمكنه من اخذها واقتداره عليها والمعنى اذا رفعت رايات وامور يكتسب

اصحابها مجدا وشرفا يلقاها هذا الرجل دون الناس بقوة وتمكن منها

واقتدار عليها وقال بعضهم يمين يحتمل من قوله لاخذناه منه باليمين ومن ابيات

القصيدة رايت عرابة الاوسي يسمو الى العليا منقطع القرين

وفي قول ابن الرومي في ابن ثوابة كم راية للمجد فاز بها واحتازها وابه

تلميح الى بيت الشماخ وقوله اذا ما المكرمات رفعن يوما

وقصر مبتغوها عن مداها وضاقت اذرع المثرين عنها

سما اوس اليها فاحتواها البيتان لبشر الى حازم قصر عن الشي اذا امتنع

وهو عاجز واقصر عنه اذا امتنع عنه وهو قادر كذا ذكره الواحدي قوله

مبتغوها طالبوها يقال ابتغي الشي طلبه المدى الغاية والضمير في مداها

للمكرمات والاذرع جمع ذراع يقال ضاق بالامر ذرعا وذراعا وضاق عنه اذا

لم يطقه وقد جعلت الذراع والذرع عبارة عن فقد الطاقة كما قالوا

رحب الذراع بكذا اذا كان مطيقا له والاصل ان الرجل اذا طالت ذراعه

نال ما لا يناله قصير الذراع فضرب ذلك مثلا في العجز والقدرة والمثري الرجل

استغنى وكثر ماله سما اليه قصد احتواء جمعه والمعنى اذا رفعت المكرمات
وظهرت الامور التي يكرم بها الانسان وعجز طلابها عن بلوغ غايتها ولم يطق
الاغنياء وذو القدر ادراكها قصد اليها بغير ابل لجمعها ودونهم قوله
وينكر ان شئنا على الناس قولهم ولا ينكرون القول حين نقول
هذا البيت من ابيات منها قوله اذا مات منا سيد في فراشه وقد مر
قال المرزوقي يصف رياستهم وعلو كلامهم ونفاذ حكمهم ورجوع الناس
في المهمات الى رايهم والاعتماد على تدبيرهم فيقول نغير ما نريد تغييره
من قول غيرنا واحد لا يجسر على الاعتراض علينا والانكار لقولنا انقيادا
لعلونا واهتداء لحزمنا **شرح ابيات تضمنها**
التفريع في التشبيه قوله اسد علي وفي الحروب نعامة
فتخاء تنفر من صفير الصافر البيت لعمران بن حطان قوله اسد علي
يريد انت مجترئ علي او متقوم او نحوهما مما يعدى بعلى واراد انت
في السلم اسد علي بدلالة قوله وفي الحروب واراد وانت نعامة الفتخاء
تانيث الافتخ يقال عقاب فتخاء اي لينة الجناح يخاطب الحجاج
فيقول انت في المسالمة تقدم وتجترئ على اقدام الاسد وتفر
مني في الحروب نفار النعامة من صوت العصفور في امثالهم اعدى من الظليم
لانه اذا عدا مد جناحيه وكان حضره بين العدو والطيران ولاسيما
اذا افزعه شي فانه يسبق الريح ويقال ركب جناحي نعامة اذا اسرع
وبعده هلا برزت الى غزالة في الوغى بل كان قلبك في جناحي طائر

يعني كان قلبك مضطربا من الخوف اضطراب جناحي الطائر في طيرانه
وعمران ابن حطان كان مع غزالة امراة شبيب الخارجي وكانت
قد خرجت على الحجاج وهي التي اراد بها القائل قوله اقامت غزالة
سوق الضراب لاهل العراقين حولا قميطا اراد باهل العراقين الحجاج
واهله وقوله قميطا تاما كاملا قوله دان على ايدي العفاة و
شاسع عن كل ند في الندى وضريب كالبدر افرط
في العلو وضوءه للعصبة السارين جد قريب البيتان
للبحتري من قصيدة في ابي الفضل النوبختي قوله دان اي هو دان في
اساس البلاغة دنا منه واليه وادناه غيره وتدانى بعلى لتضمين دنوه
منهم دنو علو وتسلط العفاة جمع عاف من عفاه اذا اتاه سائلا الشاسع
البعيد الند المثل المخالف في اساس البلاغة ضرب القداح وهو ضريب
لمن يضرب بها معك وهم ضرباؤه ومنه قولهم هو ضريبه وضربيه اي مثله و
المعنى هو دان قريب من السائلين لا يرد ايديهم من الاستمداد اليه
راد ولا عنهم من اخذ اسواله مانع وهو بعيد عن كل شي مثل يعارضه
وشبيه يماثله في الكرم ثم قال كالبدر اي هو فيما وصفته من قربه
من العفاة وبعده عن الامثال كالبدر قد افرط وتجاوز الحد في
علوه وضيائه قريب جدا من العصبة التي الذين يسيرون في الليل
ويهتدون بنوره وفي طريقته قول ابي تمام قريب الندى نائي
المحل كانه هلال قريب النور ناي منازله

اذا اخو الحسن اضحى فعله سمجا

قصيدة البحتري في مدح ابا الفضل النوبختي

ابن لنكك بغدادي شاعر

رايتُ صورتَه من اقبح الصُوَرِ وهَبْهُ كالشمس في الحسنِ الم تَرَ
نَفَرُ منها اذا مالَت الي الضَّرَرِ البيتان لابن لنكك البغدادي في اساس
البلاغة رجل سَمج وسَمِجٌ وسميج لاملاحة فيه وقد سمجه سماجة قال الجوهري
تقول هَبْ زيدًا منطلقا بمعنى احسَبْ يتعدي الي مفعولين ولا يستعمل
منه ماض ولا مستقبل في هذا المعنى والمفعول الثاني هنا قوله
كالشمس يريد ان السيرة المرضية خير من حسن الصورة وفيه
حث على تهذيب الاخلاق ومنه بَذْلُ الوَعْدِ للاخِلّاءِ سَمْحًا
وابى بعد ذاك بَذْلَ العطاءِ فَغَدَا كالخِلَافِ يُورِقُ للعَيْنِ
ويَأبَى الاثمارَ كُلَّ الإبَاءِ البيتان لابن الرومي من قصيدة يعاتب
فيها ابا القاسم التوزي الشطرنجي في حاجة قصر في قضائها واعتذر في
بالنسيان قوله بذل الوعد في محل النصب لانه خبر ليس في البيت قبله وهو
ليس من حل بالمحل الذي انت به من سماحة ووفاء هو سمح بيّن السماح
والسماحة وانتصابه على الحال ذلك اشارة الي بذل الوعد وفي حتي وابي بعد
ذلك العطاء وهذا اولي فتامل الخلاف شجر مورق غير مثمر اورق
الشجر صار ذا ورق واثمر صار ذا ثمر قوله كل الاباء منصوب على المصدر
اي اباء كليا بليغا يقول معرضا بابي القاسم ليس النازل بمحل السماحة
والحيا والوفاء الذي نزلت به قد بذل الوعد بفضل الحاجة وابى بعد
الوعد بذل عطائه وكفايته اي لا يحسن لمثلك ولا ينبغي له ان يعد ولا
يفي ثم ضرب له في ذلك مثلا بشجر الخلاف الذي له صورة لا معنى له ومطلع

قصيدته يا اخي اين ريعُ ذاك الإخاءِ اين ما كان بيننا من صفاءِ
اين مصداق شاهد كان يحكي انك المخلص الصحيح الاخاء ومنه
واذا اراد اللهُ نشرَ فضيلةٍ طُوِيَتْ اتاحَ لها لِسانَ حسودِ
لولا اشتعالُ النارِ فيما جاوَرَتْ ما كان يُعرفُ طِيبُ
عَرْفِ العودِ البيتان لابي تمام في قصيدة في احمد بن داود قوله
طويت صفة فضيلة الإتاحة التقدير يقال اتاح له كذا وقوله اتاح
جواب اذا وقوله فيما جاورت اي جاورته فحذف الراجع الي الموصول قوله
طيب عرف العود معناه بالفارسية خوشى بوى عود والمعنى اذا لم
يكن للمرء حسّاد لا يكون فضائله المطوية منشورة ولا مناقبه المنسية
مذكورة وفيه حث على اكتساب ما يحسد به المرء ثم بيّن ذلك بالتمثيل
بالنار والعود فقال لولا توقد النار في العود الذي جاورته لما ظهرت
روائحه الطيبة وفيه تشبيه المحسود بالنار وتشبيه الفضيلة بالعود
العطر وبعده لولا التخوف للعواقب لم تزل للحاسد النعمى على المحسود
ومنه وطُولُ مقامِ المرءِ في الحيِّ مُخْلِقٌ لِدِيباجَتَيْهِ فاغتَرِبْ
تتجدَّدِ فاني رايتُ الشمسَ زِيدَتْ محبةً على الناسِ انْ
لَيْسَتْ عليهم بسَرْمَدِ البيتان لابي تمام ايضا المقام الاقامة اخلق
الثوب بلي واخلقه غيره فيتعدى ولا يتعدى وهو ههنا متعد وقوله
لديباجتيه مفعوله في اساس البلاغة فلان يصون ديباجتيه ويبذل
ديباجتيه وهما خداه وانما قال تتجدد مع اسناده الي ضمير الاثنين لانه نزلهما

منزلة شي واحد قال صدر الافاضل وقول ابي الطيب وعيناي في روض
من الحسن ترتع مع تمكنه من ان يقول وعيني دليل على انه ترتكب ذلك
لا في مقام الضرورة وان حملت تجده على الخاطبة وان كان فيه تكلف فلا
حاجة الي التاويل والبيت الاول في طريقة قولهم كثرة المشاهدة تقل
الحرمة قوله ان ليست اراد بانها وهي ان المخففة من الثقيلة واسمها
مضمر اي بانها والسرمد الدايم يحث على المهاجرة عن الاوطان والتقلب
في البلاد فيقول طول الاقامة في العشيرة مبتذل لديباجة الوجه والعرض
فاختر الاغتراب عن الوطن يعد اليها الجدة والطراوة فان الشمس انما زادت
محبتها الي الناس بانها ليست دايمة الطلوع عليهم وفيه معنى قوله عليه السلم
زر غبا تزدد حبا شعر وما المال والاهلون الا ودايع
ولا بد يوما ان ترد الودايع البيت للبيد قوله لا بد البيت من التبديد
وهو التفريق ومعنى قولهم لا بد منه لا تفرق ولا انفصال منه وقوله
ان ترد اراد من ان ترد اي لا بد من ان يرد الودايع يوما وفيه حث
على الزهد في الدنيا قوله في شجر السرو ومنهم مثل لم رواء ما لم
تمام البيت لابن لنكك السرو شجر الواحد سروة الرواء المنظر الحسن
يشكو الناس فيقول ان في الشجر السرو ومن هولاء القوم شبها يعني
ان السرو يشبههم في ان له منظرا مونقا وليس له ثمر كما ان لهم صورا
معجبة ولا معنى عندهم وقد بالغ حيث شبه السرو بهم شعر ما الحب
الا للحبيب الاول اوله نقل فوادك حيث شئت من الهوى البيت لابي تمام

وبعده كم منزل في الارض يالفه الفتى وحنينه ابدا لاول منزل والقصد
ان الحبيب الاول لا يبتغي شعر ظللنا عند باب ابي نعيم بيوم
مثل سالفة الذباب ابو نعيم اسم رجل شبه اليوم في القصر بسالفة
الذباب والقصد ان يشير الشاعر الي طيب ايامه عند بابه لان ايام السرور
والوصال توصف بالقصر وايام الحزن والفراق توصف بالطول شعر
اذا هم القى بين عينيه عزمه تمام ونكب عن ذكر العواقب جانبا
البيت لسعيد بن ناشب بن مازن بن عمرو بن تميم وهو حماسي الضمير
في هم والقى ونكب عايد الي كريم في البيت قبله واراد الشاعر بالكريم نفسه
والمراد بالعزم المعزوم والعرب يصف الفاعل والمفعول بالمصادر و
انتصاب جانبا على الظرف اذا جعلت نكب بمعنى تنكب وقد جاء تفعل
بمعنى تفعل كثيرا واذا جعلته بمعنى حرف كان انتصابه على المفعول به يصف
الشاعر حزمه وتيقظه فيما يقصد وقلة مبالاته بعواقب الامور فيقول
اذا هم ذلك الكريم بما يريد وقصده القى بين عينيه ما عزم عليه وجعله
نصب عينيه لا ينفك عنه وتنكب عن ذكره لعواقب الامور في جانب او
نكب جانبه ونفسه عن ذكرها والتفكر في العواقب عادة الجبناء فلذلك
يتمدحون بعدم التفكر فيها قال المرزوقي وقد طابق في المعنى لما
قابل قوله بين عينيه بقوله نكب عن ذكر العواقب جانبا شعر لهفي على
تلك الشواهد فيهما لو امهلت حتى تصير شمائلا
لغدا سكون تهما حجى وصباهما حلما وتلك الاريحية نائلا

ولا عقب النجم المرذ بديمة ولعاد ذاك الطل جودا وابلا
ان الهلال اذا رايت نموه ايقنت ان سيصير بدرا كاملا

الابيات لابي تمام من قصيدة يرثي بها ابنين لعبد الله بن طاهر ماتا صغيرين في يوم واحد هوى احدهما من سطح والاخر في بير اللهف والتلهف التحسر على الغايب بعد الاشراف عليه وقوله لهفي يجوز ان يكون منادى مفردا ويجوز ان يكون مضافا فاذا جعلته مضافا فان اصله لهفي او لهف فاذا كان لهفي فكانه فر من الكسرة وبعدها الياء الى الفتحة فانقلبت فاذا كان لهف يكون الالف قد زيدت لامتداد الصوت ليكون ادل على التحسر وكذلك ان جعلته مفردا يكون الالف قد زيدت لذلك اراد بالشواهد ما كان يرى فيهما من الاثار الدالة على ترقيهما في مراتب الشرف لا الامهال للتاخير الشمايل الاخلاق واحدها شمال في اساس البلاغة هو كريم الشمايل وما ذاك من شمالي بل من خلق الحجى العقل الاريحية الاهتزاز والنشاط والنايل العطا اعقب فلان بكذا اي بر من عقبه واثره اردفت السما جاءت برذاذ وهو مطر رقيق فوق الطل وقوله ان سيصير ان مخففة من الثقيلة اي انه والضمير للشان والجملة مفعول ايقنت والمعنى لو كانا على ما كنا نرى فيهما من الشواهد الدالة على شرفهما لو امهلا حتى يبلغا غايتهما ونصيرا خلاقا لعدا سكونهما الذي كان في الصغر عقلا اي من سكون عقل والكبر ولصار صباهما وحركاتهما فيه حلما ووقارا ولعدا تلك الاريحية والاهتزاز الصبي اهتزازا لبذل المال ولا عقب النجم المرذ

اي الابنان اللذان ذهبا وهما نجمان لو بقيا لصارا بدرين وسادا وهذا مثل كله اي كانا يتزايدان في السودد فيبلغان منه بديمة بعد رذاذ والديمة اشد المطر وادوم وكان الطل ايضا وهو الخفي من المطر يصير جودا او وابلا وهما اشد المطر ثم اكد ما ذكره بضرب المثل فقال ان الهلال قوله

وان كنت تهوي العيش فابغ توسطا
فعند التناهي يقصر المتطاول
توقى البدور النقص وهي اهلة
ويدركها النقصان وهي كوامل

البيتان لابي العلاء المعري وقاه الله الشر ووقاه بمعنى فقوله النقص منصوب على انه مفعول ثان لقوله توقى والمعنى ان كنت ايها المخاطب تحب الحيوة فاطلب التوسط فيما تهم به ولا تتجاوز الحد فعند بلوغ النهاية يقصر كل متطاول ثم حقق هذا المعنى بالتمثيل فقال توقى البدور اي ان البدور تكون محفوظة عن النقصان مترقية الى الازدياد ما دامت اهلة ولم يبلغ الكمال فاذا تناهت وبلغت الكمال وقعت في الانحطاط وادركها النقصان قوله

واعرت شطر الملك ثوب كماله
والبدر في شطر المسافة يكمل

البيت لابن بابك في الاستاد ابي علي وقد شارك ابا العباس الضبي في الوزارة ايام مملكة فخر الدولة انتصب شطر على الظرف وحذف المفعول الاول من اعرت تقديره اعرت الملك ثوب كماله في شطر الملك والمعنى وكسوت الملك ثوب الكمال وجعلته كاملا مع بلوغك منه نصفه ثم قدر في النفوس ما ذكره من انه اكمل

الملك على بلوغه النصف منه على ما هو المقدر من كمال البدر وقت بلوغ
نصف الشهر وانما قال الساعة دون كسوفه ليدل على انه قادر على
رده اذا اراد قوله أراك اذا أيسرت خيمت عندنا مقيما وان
أعسرت زرت لماما فما أنت الا البدر ان قل ضوؤه
أغب وان زاد الضياء أقاما البيتان لاستاد ابي بكر الخوارزمي ابيات از استاد ابو بكر خوارزمي
أيسر الرجل صار الى حال يسر وغنى واعسر خلافه في اساس البلاغة فلان
يزورني لماما اي غبا والمعنى انك اذا استغنيت تديم اقامتك عندنا و
تعهدك لنا بانعامك واذا افتقرت بواسطة الجود زرتنا وقتا دون وقت
لئلا يطلع على حالك ثم ضرب لتقرير ذلك المعنى مثلا بالبدر عند كماله ونقصانه
كالبدر من حيث التفت رأيته يهدي الى عينيك نورا
ثاقبا البيت لابي الطيب وصف الممدوح في البيت قبله بان السائل غاب
عنه او حضره يعطى بعطائه ثم قال كالبدر اي هو في ذلك كالبدر من
حيث التفت اليه ايها المخاطب بعيدا كنت عنه او قريبا منه رأيته يهدي
اليك نورا ثاقبا مضيئا قوله وكان محمر الشقيق اذا تصوب
او تصعد أعلام ياقوت نشرن على رماح من زبرجد
قوله محمر الشقيق اي الشقيق المحمر ونظيره من حيث الاضافة سحق
عمامة واراد بالشقيق المحمر شقائق النعمان وهو ورد احمر في وسطه
نقط سوداء التصوب التسفل والتصعد خلافه الاعلام جمع علم و
هو الراية الزبرجد حجر اخضر شبه شقائق النعمان وهو على ساقه

الخضراء عند تسفله وانخفاض رأسه وعند تصعده بهبوب الريح عليه
برايات متخذة من الياقوت منشورة على رماح من الزبرجد قوله
كلنا باسط اليد نحو نيلوفر ندي كدبابيس عسجد قضبها
من زبرجد النيلوفر ورد له اوراق مبسوطة وله ساق خضراء
كالزبرجد شبه الشاعر نفسه واصحابه في بسط الايدي به وشبهه بدبوس
من الذهب له قضيب من الزبرجد والقضب بتخفيف قضبت جمع
قضيب وترجمته بالفارسية دسته كرز قوله ومسنونة زرق كانياب
اغوال او له اتقتلني والمشرفي مضاجعي هذا البيت لامرئ القيس
قد مر مشروحا قوله وكان النجوم بين دجاها سنن لاح
بينهن ابتداع البيت للقاضي التنوخي الضمير في دجاها وهي الظلمات
جمع دجية يجوز ان يرجع الى الليالي في البيت قبله ويجوز ان يرجع
الى النجوم للملابسة بينهما وكان عليه ان يقول سنن لاحت بين ابتداع
فقلب امنا من الالباس والمعنى ظاهر قوله قد زادها افراط حسن
جوارها خلائق اصفار من المجد خيب وحسن دراري
الكواكب ان ترى طوالع في داج من الليل غيهب
البيتان للبحتري من قصيدة في فتح بن خاقان الضمير في زادها الغر
الاخلاق في البيت قبله وهو غرائب اخلاق هي الروض جادها
ملث الغوادي ذو رباب وهيدب الملث الدائم واراد سحاب
دائم القطر الغوادي جمع غادية وهي في المزادة يستعار لثقب السحاب

والرباب والهيدب ما تدلى من اسافل السحاب شبه الاخلاق بروض
جادها سحاب دائم القطر وارتفع جوارها لانه فاعل زادها وانتصب
افراطا لانه مفعول ثان لزاد وقوله خلائق اصفار منصوب على انه
مفعول جوارها الاصفار جمع صفر وهو الخالي واراد خلائق قوم
اصفار فحذف الموصوف الداجي المظلم من دجى الليل اظلم وقوله من
الليل بيان لقوله داج والغيهب الظلمة وهو اسم فاجراه مجرى الصفة
او اراد في داج من الليل ذي غيهب والمعنى لك اخلاق عزيزة لا يماثلها اخلاق
الكرام وقد زاد تلك الاخلاق العزيزة افراط حسن وغاية مجاورتها و
مقارنتها اخلاق قوم اصفار من المجد خيب عن السيادة فبضدها
تتبين الاشياء والحسن يظهر حسنه الضد ثم حقق ما ادعاه من ان
مقارنة اخلاقه لاخلاق الناس زادتها غاية الحسن بضرب التمثيل فقال
وحسن الكواكب الكواكب الدراري المضيئة ان ترى وتشاهد طالعة
في ليلة مظلمة فكما انها تزداد حسنا بطلوعها في ليل مظلم كذلك اخلاقه تزداد
حسنا باقترانها باخلاق غيره وفيه تشبيه اخلاقه بالكواكب واخلاق غيره
بالظلمة قوله ولقد ذكرتك والظلام كانه يوم النوى و
فؤاد من لم يعشق البيت لابي طالب الرقي يصف نفسه بالوفاء وانه
لا ينسى حبيبه وان ابتلي بالهموم والشدائد ومعنى البيت ظاهر قوله
وارض كاخلاق الكرام قطعتها وقد كحل الليل السماك
فابصرا البيت لابن بابك واراد كحل الليل السماك بظلامه والضمير في
ابصر للسماك في اساس البلاغة ابصر الطريق استبان ووضح وعبر بابصار
السماك عن شدة الظلمة لان الليل اذا اشتدت ظلمته ازدادت كواكبه نورا
والمعنى ورب ارض ذات سعة قطعتها والليل مظلم وهذا منه تمدح بقوته
وحسن اهتدائه وقال العلامة قطب الملة والدين فابصر اي هاد فصار
الليل ذا بصر بكحل السماك قوله فانهض بنار الى فحم كانهما في
العين ظلم وانصاف قد اتفقا البيت للقاضي التنوخي وقبله
اما ترى البرد قد وافت عساكره وعسكر الحر كيف انصاع منطلقا
والحاصل انه يقول ان الحر مضى والبرد قد اتى فقم الى الفحم واوقده فيه
ثم شبههما مجتمعين بالظلم والعدل متفقين مجتمعين قوله يا ايها
القاضي الذي نفسي له مع قرب عهد لقائه مشتاقة
اهديت عطرا مثل طيب ثنائه فكانما اهدي له اخلاقه
هذان البيتان كتب بهما الصاحب بن عباد الى القاضي ابي الحسن و
اهدى الصاحب اليه عطر الفطر ونفسي مبتدا خبره مشتاقة و
قوله له مفعول مشتاقة والتقدير مشتاقة له والتقديم للتخصيص
يقال اشتاقه واشتاق اليه قال ابو العلاء يصف فرسا اذا اشتاقت
الخيل المناهل اعرضت عن الماء فاشتاقت اليه المناهل ويجوز ان
يكون قوله له خبرا وقوله مشتاقة خبر بعد خبر واراد مشتاقة اليه
اوله وقوله مع قرب عهد لقائه في محل النصب على الحال من الضمير
في مشتاقة وقد دل بهذا على فرط محبته فتامل ومحصول معنى البيتين
معلوم

كأن انتضاء البدر من تحت غيمه نجاء من البأساء
بعد وقوع اراد بالانتضاء الانكشاف والظهور وهو في الاصل مصدر
انتضى البدر السيف من غمده النجاء الخلاص وهو مصدر نجا منه كذا
البأساء الشدة والمعنى ظاهر قوله غيري جنى وانا المعاقب
فيكم فكأنني سبابة المتندم البيت لابن شرف القيرواني و
المعنى مثلي في انكم عاقبتموني مع ان الجناية صادرة عن غيري
مثل سبابة المتندم يعاقب سبابته بالعض لها والجاني نفس المتندم
لانه الفاعل لما ندم عليه لا سبابته ومن عادة النادم ان يعض على
يده قوله لكلفتني ذنب امرئ وتركته كذي العر يكوى
غيره وهو راتع البيت للنابغة الذبياني من قصيدة يعتذر
فيها الى النعمان بن المنذر ويشكو اليه من الزامه اياه جناية جناها
غيره وتركه له العر الجرب قال ابو الحسن في كتاب عيار
الشعر للعرب ابيات لا يفهم معانيها الا سماعا كليهم اذا اصاب البهم
العر السليم منها ليذهب العر عن السقيم وفي ذلك قول النابغة
متمثلا لكلفتني ذنب امرئ وتركته البيت انتهى كلامه ويظهر مما ذكره
غرض الشاعر قوله وسقط كعين الديك عاورت
صاحبي اباها وهيأنا لموقعها وكرا البيت لذي الرمة
قال الجوهري سقط النار ما يسقط منها عند القدح في اللغات
الثلاث قال الفراء سقط النار يذكر ويؤنث المعاورة المناولة

وهي تتعدى الى مفعولين اولهما صاحبي والثاني اباها والضمير في
اباها للسقط وابوها الزند الاعلى وامها السفلى واراد بمعاورة
صاحبه اياها انه اعطيته الزند للقدح مرة واخذته اخرى وهذه
المعاورة انما يكون اذا طال السفر والموقع الوقوع واراد بالوكر ما
يقع فيه السقط عند القدح والمعنى ورب سقط النار شبيهه بعين
الديك شكلا ومقدارا لما طال السفر بنا وليت صاحبي الزند الاعلى و
اخذت الزند الاسفل للاقتداح تارة وعكست الامر اخرى واعددنا
لوقوع تلك السقط وكرا ومنزلا يقع فيه وهذا في الحقيقة وصف لطول
سفره وبعده مشتهرة لا يمكن الفحل امها اذا تمخض لم تمسك باطرافها
فشرا فوق مشتهرة صفة لقوله سقط واراد بالفحل بالزند الاعلى
قوله وقد لاح في الصبح الثريا كما ترى كعنقود ملاحية
حين نورا البيت لاحيحة الجلاح ومثل لقيس بن الاسلت
قال الجوهري الملاحي بالضم عنب ابيض في حبه طول وقد جاء
في الشعر بتشديد اللام واستشهد بهذا البيت نورا اظهر النور
والضمير في نور للعنقود والثريا عند الصبح تشبه بالعنقود
وبالقطر ايضا والمعنى ظاهر قوله كأن مثار النقع
فوق رؤوسنا واسيافنا ليل تهاوى كواكبه
البيت لبشار المثار اسم مفعول من اثار الغبار والاضافة فيه
كالاضافة في قولهم سحق عمامة قوله تهاوى يجوز ان يكون ماضيا

ويجوز ان يكون مضارعا والاصل تتهاوى فحذف منه احدى التاءين
والتهاوي التساقط شبه الغبار المرتفع والاسياف تتساقط فيه
بليل مظلم يتساقط كواكبه قال بعض الفضلاء احسن ما قيل
في ارتفاع الغبار ولمعان الاسنة قول بشار كان مثار النقع البيت
قوله وكان اجرام النجوم لوامعا درر نثرن على
بساط ازرق البيت لابي طالب الرقي الاجرام جمع جرم انتصب
لوامعا على الحال من الاجرام والعامل ما في كان من معنى الفعل والمعنى ظ
والشمس كالمرآة في كف الاشل قال ابو
الحسن محمد بن احمد بن طباطبا العلوي البيت لابن اخي الشماخ و
هو جنادة بن جزي وقال العلامة قطب الملة والدين هذا
البيت على ما قال ابن المعتز او ابو النجم على اختلاف فيه والمعنى ظ
قوله والشمس من مشرقها قد بدت مشرقة ليس لها
حاجب كانها بوتقة احميت يجول فيها ذهب ذائب
البيتان للمهلبي الوزير اضاف المشرق الى الشمس لملابسة الطلوع
منه وقوله ليس لها حاجب يجوز ان يكون حالا مترادفة او متداخلة
والحاجب المانع يعني بدت الشمس مشرقة غير محجوبة والبوتقة
ما يذاب فيه الذهب والفضة يقال احميت الحديد في النار فهو محمى و
قوله احميت صفة بوتقة وقوله يجول فيها ذهب ذائب صفة ثانية
والمعنى ظاهر قوله كان في غدرانها حواجبا ظلت تمط البيت

للصنوبري الضمير في غدرانها للارض قوله تمط على البناء للمفعول
معناه تمط تمد خط يصف ارضا بالطيب فيقول لها غدران
تهب عليها الريح فيبدو على صفحات غدرانها اشكال كانها حواجب
لها تقويس وامتداد كان البرق مصحف قار
فانطباقا مرة وانفتاحا البيت لابن المعتز اراد فينطبق انطباقا
مرة وينفتح انفتاحا اخرى يصف البرق والمعنى ظاهر قوله يقض
السفين بجانبيه كما ينزو الرباح خلاله كرع البيت للاعشى
يقض سيره وتوقضت الركاب توقضا وهو تقارب
الخطو الضمير في قوله بجانبيه للسفين واراد ينزو السفينة بجانبيها
ارتفاعها وانحدارها وميلها الى جانب مرة والى اخرى مرة اذا ضربتها
الامواج ما في قوله كما ينزو مصدرية والنزو الوثوب قال
الجوهري الرباح بالضم والتشديد الذكر من القرود وفي اساس
البلاغة اسلع من رباح بالتخفيف والتثقيل وهو القرد وقيل
الرباح الفصيل قال الجوهري الكرع بالتحريك ماء السماء
يكرع فيه فعل بمعنى مفعول خلاله وسط والضمير للرباح وقوله
خلاله كرع في محل النصب على الحال من الرباح وكان الواجب ان يقول
كما ينزو الرباح خلال الكرع فقلبه ثقة بفهم المتامل والمعنى ينزو هذه
السفينة يرتفع وينحدر ويتمايل اذا تقاذفت بها الامواج كنزو الرباح
خلال الماء قوله حفت بسرو كالقيان تلحفت خضر الحرير
على قوام معتدل

فكانها والريح جاء يميلها تبغي التعانق ثم يمنعها الخجل

البيتان للاخيطل بن الاهوازي وقد اودعهما بعض الفضلاء في باب
تثني الاغصان وتعانقها ورواه وكانها والريح عنطر بينها تهوى التعانق
الضمير في حنت للرياض يقال حفه بالشي تحفه كما يحف الهودج بالثياب
قال الجوهري كل عبد عند العرب قين والامه قينه وبعض
الناس يظن القينه المغنيه خاصه وليس كذلك والمراد هنا
الجواري الحسان الالتحاف والتلحف الاشتمال في اساس البلاغة التحف
به وتلحف فوكسه خضر الحرير اراد بخضر الحرير فحذف الجرف و
اوصل الفعل والاضافه كما في قولهم خاتم فضه القوام بالقيم القامه
يريد ان تلك الرياض محفوفه باشجار السرو شبهه بجواري حسان
ملتحفات بالخضر من الحرير على قامات معتدله مستقيمه فكان تلك
الاشجار في انثنائها عند هبوب الريح عليها طالبه للتعانق قاصده
له على تمهل ثم منعها الخجل فرجع سريعا الي ما كانت عليه من الاعتدال

قوله مكر مفر مقبل مدبر معا كجلمود صخر حطه السيل
من عل البيت لامرئ القيس في وصف الفرس المكر مفعل من
كر فرسه علي عدوه اي عطفه والمفر مفعل من فر والمفعل يتضمن
مبالغه لانه من افعال الادوات فجعله كانه اداة الكر والفر والجلمود
الحجر العظيم الصلب والجمع الجلامد والجلاميد والصخر والصخره الحجر
الواحد صخره وصخره والجمع الصخر والصخور والحط القاء الشي من
علو الي سفل يقال حطه يحطه فانحط وقوله من عل اي من فوق وفيه

الخضراء عند تسلكه والخافض راسه وعند تصدعه لهبوب الريح عليه بزاياه منحني
من الياقوت منثورة على رماح من زبرجد قوله كلنا باسط اليد
نحو نيلوفر ند كذبابيس عسجد قضبها من زبرجد النيلوفر
ورده اوراق مبسوطه وله ساق خضراء كالزبرجد شبه الشاعر نفسه واصحابه
في بسط الايدي به وشبهه بدبابيس من الذهب له قضيب من زبرجد والقضب كعنب
قضب جمع قضيب وترجمته بالفارسيه دسته كرز قوله وحنونه
كانياب اغوال اوله اتقتلني والمشرفي مضاجعي هذا البيت لامرئ القيس
وقدم مشروحا قوله وكان النجوم بين دجاها سنن لاح
بينهن ابتداع البيت للقاضي التنوخي الضمير في دجاها وهي الظلمات جمع
دجيه يجوز ان يرجع الى الليالي البيت قبله ويجوز ان يرجع الى النجوم
للملابسة بينهما وكان عليه ان يقول سنن لاحت بين ابتداع فعلت امنا من الالباس
والمعنى ظاهر قوله تزدادها افراط حسن جوارها خلائق
اصغار من المجد خيب وحسن دراري الكواكب ان تري
طوالع في داج من الليل غيهب البيتان للبحتري من قصيده في فتح بن خاقان
الضمير في تزدادها للدراري في البيت قبله وهو غرائب اخلاق هي الروض جاده
مليث العوالي معاذ دوريابه لقيد وان يربع جوارها لانه فاعل تزدادها وتنصب
افراط لانه مفعول ثان لتزداد وقوله خلائق اصغار منصوب على انه مفعول جوارها الاصغار
جمع صغر وهو الحال واراد خلائق قوم اصغار فحذف الموصوف الداجي المظلم
من دجي الليل اظلم وقوله من الليل بيان لقوله داج والغيهب الظلمه وهو اسم ماجاه

ترجمه فارسی کلمه

فی تجب الانساء

تردی

مجرى الصفة واراد في داج من الليل ذي غيهب والمعنى لك اخلاق غريبة لا يماثلها اخلاق
الكرام وقد زاد تلك لك الاخلاق الغريبة انها احسن في غاية مجاورتها ومقارنتها
اخلاق قوم اصفار من المجد خيبت عن السيادة فبضدها تتبين الاشياء ثم حقق
ما ادعاه من ان مقارنة اخلاقه لاخلاق الناس زادتها غاية الحسن بضرب التمثيل فقال
وحسن الكواكب الدراري المضيئة ان ترى في تشابه طالعة في ليلة مظلمة فكما انها
تزداد حسنا بطلوعها في ليل مظلم كذلك اخلاقه تزداد حسنا باقترانها باخلاق غيره
وقد تشبه اخلاقه بالكواكب في اخلاق غيره بالظلمة قوله ولقد ذكرتك
والظلام كانه يوم النوى فؤاد من لم يعشق البيت لابي الطالب الرقي
يصف نفسه بالوفاء وانه لا ينسى حبيبته وان ابتلي بالشدائد ومعنى البيت ظاهر
قوله وارض كاخلاق الكرام قطعتها وقد كحل الليل السماك
فابصرا البيت لابن نباتة واراد كحل الليل السماك بظلامه والضمير في ابصر للسماك
في اسامى الليل ابصر الطريق استبان ووضح وعبر بابصار السماك عن شدة الظلمة لان
الليل اذا اشتدت ظلمته ازدادت كواكبه نورا والمعنى ورب ارض في السعة
قطعتها والليل مظلم وهذا منه تمدح بقوته وحسن اهتدائه وقال العلامة قطب الملة
والدين فابصر اي ابصار الليل ذا بصر بكحل السماك قوله فانهض بنار الى فحم
كانهما في العين ظلم وانصاف قد اتفقا البيت للقاضي التنوخي
وقبله اما ترى البرد قد وافت عساكره وعسكر الحر كيف انصاع
منطلقا والاصل انه يقول ان الحر مضى والبرد قد اتى فقم الى فحم واوقد به
ثم شبههما مجتمعين بالظلم والعدل متنافيين مجتمعين قوله يا ايها القاضي

الذي نفسي له مع قرب عهد لقائه مشتاقة اهديت عطرا
مثل طيب ثنائه فكانما اهدي له اخلاقه هذان البيتان كتب بهما الصاحب
بن عباد الى القاضي ابي الحسين واهدى الصاحب عطر الفطر ونفسي مبتدأ خبره
مشتاقة وقوله له مفعول مشتاقة والتقدير مشتاقة له والتقديم للتخصيص يقال
اشتاقه واشتاق اليه قال ابو العلاء يصف فرسا اذا اشتاقت الخيل
المناهل اعرضت عن الماء فاشتاقت اليه المناهل ويجوز ان يكون قوله له خبرا
وقوله مشتاقة خبر بعد خبر واراد مشتاقة اليه اوله وقوله مع قرب عهد لقائه في محل
النصب على الحال من الضمير في مشتاقة وقد دل هذا على فرط محبته فتامل ومفهوم
البيت معلوم قوله كان انقضاء البدر من تحت غيمه
نجاء من الباساء بعد وقوع اراد بالانقضاء الانكشاف والظهور وهو الاصل
مصدر انقضى السقف من غير النجاء الخلاص وهو مصدر نجا من كذا الباساء الشدة
والمعنى ظاهر قوله غيري جنى وانا المعاقب فيكم
فكانني سبابة المتندم البيت لابن شرف القيرواني والمعنى مثلا
في الحكم عاقبتموني مع ان الجناية صادرة عن غيري مثل سبابة المتندم تعاقب
سبابته بالعض لها ولا ذنب لها في نفس المتندم لانه الفاعل لما ندم عليه لا سبابته ومن
عادة النادم ان يعض على يده قوله لكلفتني ذنب امرئ وتركته
كذي العر يكوى غيره وهو راتع البيت للنابغة الذبياني من قصيدة يعتذر
فيها الى النعمان بن المنذر ويشكو اليه من الزامه اياه جناية جناها غيره وتركه له
العر الجرب قال ابو الحسن في كتاب عيار الشعر للعرب ابيات لا يفهم معانيها

الاسماء على كليتهم اذا اصاب ابلهم العرن السليم منها ليذهب العرن السقيم وفي ذلك
قول النابغة متمثلا لكلفتني ذنب امرء وتركته البيت انتهى كلامه ونظير ما ذكره
غرض الشاعر قوله وسقط كعين الديك عاورت صاحبي
اباها وهيأنا لموقعها وكرا البيت لذي الرمة قال الجوهري
سقط النار ما سقط منها عند القدح في اللغات الثلث قال الفراء سقط النار تذكر
وتؤنث المعاورة للمناولة وهي متعدية الى مفعولين او لهما صاحبي والثاني اباها
والضمير في اباها للسقط وابوها الزند الاعلى وامها السفلى واراد بمعاورته صاحبه
اباها اني اعطيته للقدح مرة واخذته اخرى ويحتمل المعاورة انما تكون اذا اطال السفر
والموقع الوقوع واراد بالوكر ما تقع فيه السقط عند القدح والمعنى رب سقط
النار شبيهه بعين الديك شكلا ومقدارا لما طال السفر ناولت صاحبي الزند
الاعلى واخذت الزند الاسفل للاقتداح تارة وعكست الامر اخرى واعددنا
لوقوع السقط وكرا ومنزلا تقع فيه وهذا اي الحمقة وصف لطول سفره وبعد
مشهورة لا يمكن النخل انها اذا نحن لم نمسك باطرافها قسرا او له مشهوره
صفه لقوله وسقط واراد بالنخل الزند الاعلى قوله وقد لاح في الصبح الثريا كما ترى
كعنقود ملاحية حين نورا البيت لاحيحة الحلاج وقيل لقيس بن الاسلت
قال الجوهري الملاحي بالضم عنب ابيض في حبه طول وقد جاء في الشعر بتشديد
اللام واستشهد بهذا البيت نورا اظهر النور والضمير في نور للعنقود و
الثريا عند الصبح تشبه بالعنقود والعظام ايضا والمعنى ظاهر قوله
كان مثار النقع فوق رؤسنا واسيافنا ليل تهاوى كواكبه

البيت لبشار المثار اسم مفعول من اثار الغبار والاضافة فيه كالاضافة في قولهم سحق اي يوسيدن
عمامة قوله تهاوي يجوز ان يكون ماضيا ويجوز ان يكون مضارعا والاصل تتهاوى
فحذف عنه احدى التائين والتهاوي التساقط شبه الغبار المرتفع والاسياف
تتساقط فيه بليل مظلم يتساقط كواكبه قال بعض الفضلاء احسن ما قيل في ارتفاع
الغبار ولمعان الاسنة قول بشار كان مثار النقع البيت قوله
وكان اجرام النجوم لوامعا درر نثرن على بساط ازرق
البيت لابي طالب الرقي الاجرام جمع جرم انتصب لوامعا على الحال من الاجرام والعامل
ما في كان من معنى الفعل والمعنى ظاهر قوله والشمس كالمرآة في كف الاشل
قال ابو الحسن محمد بن احمد بن طباطبا العلوي هذا البيت لابن اخي الشماخ وهو
جنادة بن حزي وقال العلامة قطب الملة والدين هذا البيت على ما قال ابن المعتز
او ابو النجم على اختلاف فيه والمعنى ظاهر قوله والشمس من مشرقها قد بدت
مشرقة ليس لها حاجب كانها بوتقة احميت يجول فيها ذهب ذائب
البيتان للمهلبي الوزير اضاف المشرق الى الشمس لملابسة الطلوع منه و
قوله ليس لها حاجب يجوز ان يكون حالا مترادفة ومتداخلة والحاجب المانع يعني
بدت الشمس مشرقة غير محجوبة بشيء البوتقة ما يذاب فيه الذهب والفضة
يقال احميت الحديد في النار فهو محمي وقوله احميت صفة بوتقة وقوله يجول
فيها ذهب ذائب صفة ثانية والمعنى ظاهر قوله كان في غدرانها حواجبا ظلت تمط
البيت للصنوبري الضمير في غدرانها للارض قوله تمط على البناء للمفعول ومعناه تمد
عند من خط يصف ارضا بالطيب فيقول فيها غدران تهب عليها الريح فيبدو على

البرق مصحف قارئ

صفحات غدرانها اشكال كانها حواجب لها تقويس واستداد قوله **وكأن**
فانطباقا مرة وانفتاحا البيت لابن المعتز اراد فينطبق انطباقا مرة و
ينفتح انفتاحا اخرى يصف البرق والمعنى ظاهر قوله **يقص السفين بجانبيه كما**
ينزو الرباح خلاله كرع البيت للاعشى يقص ينزو وينقص الركاب
نقصا وهو نزو وهما متقاربان الخطو الضمير في قوله بجانبيه للسفين واراد
بنزو السفينة بجانبيها ارتفاعها وانحدارها وغايتها الى جانب مرة والى اخرى
مرة اذا ضربتها الامواج ما في قوله كما ينزو مصدرية والنزو الوثوب قال
الجوهري الرباح بالضم والتشديد الذكر من القرود وفي اساس البلاغة
اسلع من رباح بالتخفيف والتثقيل وهو القرد وقيل الرباح الفصيل قال
الجوهري الكرع بالتحريك ماء السماء يكرع فيه فعل بمعنى مفعول خلاله وسطه و
الضمير للرباح وقوله خلاله كرع في محل النصب على الحال من الرباح وكان الواجب
ان يقول كما ينزو الرباح خلال الكرع فقلبه تقديم المتأمل والمعنى ينزو
هذه السفينة ترتفع وتنحدر وتتمايل اذا تقاذفت بها الامواج كنزو الرباح
خلال الماء قوله **حففت بسرو كالقيان تلحفت خضر الحرير على قوام**
فكأنها والريح جاء يميلها تبغي التعانق ثم يمنعها الخجل البيتان للاخيطل
بن الاهوازي وقد اورد عنها بعض الفضلاء في باب تثني الاغصان وتعانقها ورواه
وكأنها والريح حين يميلها تبغي التعانق الضمير في حففت للرياض يقال حف بالشيء
حفا كما يحف الهودج بالثياب قال الجوهري كل عبد عند العرب قين والامة
قينة وبعض الناس يظن القينة المغنية خاصة وليس كذلك والمراد هنا الجواري

الحسان الالتحاف والتلحف الاشتمال في اساس البلاغة التحف به وبه تلحف قوله
خضر الحرير اراد بخضر الحرير فحذف الجار واوصل الفعل والاضافة كما في قوله خاتم
فضة القوام بالفتح القامة يريد ان تلك الرياض محفوفة باشجار سرو شبهها بجوار حسان
ملتحفات بالخضر من الحرير على قامات معتدلة مستقيمة فكأن تلك الاشجار في انثنائها
عند هبوب الريح عليها طالبة للتعانق قاصدة له على تمكن ثم منعها الخجل فترجع سريعا الى
ما كانت عليه من الاعتدال قوله **مكر مفر مقبل مدبر معا كجلمود صخر حطه السيل من عل**
البيت لامرئ القيس في وصف الفرس المكر مفعل من كر فرسه على عدوه اي عطفه
والمفر مفعل من فر والمفعل يتضمن مبالغة لانه من افعال الادوات فجعله كانه اداة
الكر والفر والجلمود الحجر العظيم الصلب والجمع الجلامد والجلاميد والصخر الحجر
الواحد صخرة وصخرة وجمع الصخر الصخور والحط الالقاء الشيء من علو الى سفل يقال
حطه يحطه فانحط وقوله من عل اي من فوق وفيه لغات اخر شرحت في موضعها و
قوله كجلمود صخر من اضافة الشيء الى كله مثل باب حديد اي جلمود من صخر يقول هذا الفرس
مكر اذا اريد منه الكر ومفر اذا اريد منه الفرار ومقبل اذا اريد منه اقباله ومدبر
اذا اريد منه ادباره معا اي ان الكر والفر والاقبال والادبار مجتمعة معا في قوته لا
في فعله لان فيها تضادا ثم شبهه في سرعة مره وصلابة خلقه بحجر عظيم القاه السيل من
مكان عال الى حضيض وانجر مكر مفر لانه صفة مجرور قبله ولو دفع على تقدير
هو مكر مفر لجاز قوله **يقعي جلوس البدوي المصطلي**

عام بأربع مجدولة لم تجدل البيت لابي الطيب في صفة الكلب قال الواحدي الا
ان يجلس الكلب على اليته والبدوي اذا اصطلى بالنار اقعى باسته ونصب ركبتيه
لتصل الحرارة الى بطنه وصدره والمجدولة المفتولة يريد بقوايم محكمة الخلق من جبل
الله تعالى لا من جدل الآدميين قوله كأنه عاشق قد مد صفحته
يوم الوداع الى توديع مرتحل او قايم من نعاس فيه لوثته مواصل
البيتان للاخطل في صفة مصلوب الضمير في كأنه للمصلوب قال الجوهري صفح الوجه
بشرة وجلده والمراد به مد العنق قوله مرتحل اي حبيب مرتحل فحذف الموصوف النعاس
الوسن وفي المثل مطل كنعاس الكلب اي متصل دايم قال الجوهري اللوثة بالضم
الاسترخاء والبطوء والتمطي التمدد واصله التمطط فقلبت الطاء الثانية ياء كما في التقضي
واصله التقضض قوله فيه لوثة في محل الرفع لانه صفة قايم وقوله مواصل صفة بعد
صفة وقوله لتمطيه مفعول مواصل وقوله من الكسل تعليل للمواصل شبه المصلوب
اولا في تمدده بعاشق مد عنقه الى توديع حبيب له مرتحل ثم بقايم من نومه الخفيف
فيه استرخاء وبطوء لا يقدر على سرعة القيام مواصل تمطيه وتمدده مداوم عليه
لكسله قوله لم ار صفا مثل صف الزط تسعين منهم صلبوا في خط
من كل عال جذعه بالشطط كأنه في جذعه المشتط
اخو نعاس جد في التمطي قد خامر النوم ولم يغط قال الجوهري
الزط جيل من الناس الواحد زطي مثل الزنجي والزنج والرومي والروم وقوله

تسعين بدل من صف الزط وقوله صلبوا صفة تسعين والخط موضع باليمامة وقوله
من كل عال متعلق بقوله صلبوا وقوله عال صفة لموصوف محذوف اي من كل شخص عال و
ارتفع جذعه بعال وقوله بالشطط صفة عال والتقدير صلبوا اي كل واحد منهم من كل شخص
عال جذعه كاين بالشطط وقوله كأنه ضمير لكل واحد من المصلوبين والضمير في جذعه
لعال ويكون من باب وضع الظاهر موضع المضمر اذ الاصل ان يقال فيه ويجوز ان
يرجع الى المصلوب للملابسة بينهما والاشتطاط مجاوزة الحد والمراد باشتطاط الجذع
افراطه في الطول قوله اخو نعاس خبر كان المخامرة المخالطة وارتفع النوم بخامر و
المفعول محذوف ويريد خامره والضمير لاخو نعاس غط النوم اذا صوت وذلك
عند غلبة النوم تعجبا ولان صلب جماعة من هذا الجيل ثم شبه المصلوب في ازدياد
هيئته بناعس جاد في تمدده مواصل له وقد خالط النوم مخالطة قليلة ولم يبلغ اقصاه
ولم تغلبه حتى يغط قوله كان له في الجو حبلا يبوعه اذا ما انقضى حبل
البيت لابن الرومي في صفة المصلوب الضمير في له للمصلوب بعث الحبل ابوعه بوعا
اذا مددت باعك به كما تقول شبرته من الشبر الا انه التفعيل والمعنى ان هذا المصلوب
لا يزال ممدود الباع كأنه في الهواء يبوع حبلا اذا انقضى وتم حبل كان يبوعه قدر له حبل
آخر واعطيه ليبوعه فهو ابدا ممتد الباع قوله كما ابرقت قوما عطاشا غمامة
فلما رأوها اقشعت وتجلت ابرق لمع في اساس البلاغة ابرق بسيفه
لمع به واراد بقوم فحذف الحرف واوصل الفعل اقشعت السحابة تفرقت والتجلي

الانكشاف ما فى قوله كما مصدرية والمعنى ان ظهور هذا الامر المطمع اولا والمونس اخرا
كابراق الغمام ولمعانها القوم محتاجين اليها فاطمعتهم فيها فلما تلوها وطمعوا فيها
اقشعت تخيبهم قوله فان تفق الانام وانت منهم
فان المسك بعض دم الغزال البيت لابى الطيب من قصيدة فى سيف
الدولة يقول ان فقت الناس وفضلتهم وانت منهم ومن جملتهم فلا عجب فى ذلك فانه
قد يفضل الشىء جملته كالمسك هو بعض دم الغزال وقد فضله فضلا كثيرا لما خص
من الفضيلة التى ليست فى الدم كذلك انت فضلتهم لما خصصت به من الفضائل التى
ليست فيهم وجواب الشرط محذوف كما قدر وقوله فان المسك بعض دم الغزال
تعليل له كما فى قوله تعالى وان يكذبوك فقد كذبت رسل قوله مداد مثل خافية
الغراب عام واقلام كمرهفة الحراب البيت لحسن بن وهب الخافية الريشات
العشر فى مقدم الجناح المرهفة المرققة من رهف السيف والسكين دققهما وحددهما
والحراب جمع حربة والاضافة للبيان كانه قال واقلام كالحراب المرهفة الحداد و
المقصود من البيت ظاهر قوله فاصبحت من ليلى الغداة كقابض على الماء خانته فروج
يجوز ان يريد بالغداة غداة معهودة ويجوز ان يريد به الجنس اى فى غدوات حبها
وفى ايامه ومعنى خيانة فروج الاصابع انها لم تنضم فلم يتمكن من اغتراف الماء والمعنى
صرت من هذه الحبيبة فى ان جهدى فى طلبها ذهب هدرا كمن قبض على الماء فلم تطع اصابعه
وخانته فروجها فلم يمكنه ان يعترف منه شيئا قوله على باب قنسرين والليل لاطخ

جوانبه من ظلمه بمداد البيت للبحترى من قصيدة فى ابراهيم بن عبد الله الكلبى
وبعده كانّ القصور البيض فى جنباته خضبن مشيبا نازلا بسواد و
تعلق على باباته قبله منها وليلتنا والراح عجلى بحثها فنون غناء للزجاجة حادى
قنسرين بلد واراد بابه ظاهره وخارجه والمعنى كنت مع حبيبى خلوة طول الليل
فى ادارة الكوس الملاى واستماع فنون الغناء على باب هذا البلد والحال ان الليل
قد لطخ جوانبه واطرافه بظلمه كالمداد قوله حبر ابى حفص لعاب الليل
يسيل للاخوان اى يسيل البيت لابن الرومى يمدح حبر ابى حفص
الوراق وفى ديوانه حبر ابى حفص لعاب الليل كانه الوان دهم الخيل
يجرى الى الاخوان جرى السيل بغير وزن وبغير كيل اراد بلعاب الليل
ظلمته والمعنى ظاهر قوله تقول هذا مجاج النحل تمدحه
وان تعب قلت ذا قئ الزنابير البيت لابن الرومى مجاج النحل ما يمجه
وهو العسل وهو جمع مجاجة فى اساس البلاغة شرب مجاج العنب ومزج
الشراب بمجاج المزن يعنى اذا استحسنت شيئا تصفه بما يرغبك فيه واذا
استقبحته وصفته بضده وقيل فى زخرف القول تزيين الباطل والحق
قوله ولازوردية تزهو بزرقتها بين الرياض على حمر اليواقيت
كانها فوق قامات ضعفن بها اوايل النار فى اطراف كبريت
البيتان لابى العتاهية فى البنفسج قوله ولازوردية بالزاء الخالصة وهو
تعريب لازورد بالزاء الغليظة وهو حجر نفيس ازرق يشبه البنفسج
فى اللون قال الجوهرى زهى الرجل فهو مزهو اى تكبر وفيه لغة اخرى حكاها

ابن دريد زها النبت يزهو اي تكبر وقوله حمر اليواقيت اي اليواقيت الحمر و
اراد باليواقيت الحمر الازهار الحمرة شبهها باليواقيت والمعنى رب ازهار طاقات
البنفسج تشبه اللازورد في الزرقة تتكبر بين الرياض بسبب تفوقها على الازهار
الحمرة الشبيهة باليواقيت الحمر وتدعي التفضيل عليها كأن تلك اللازوردية فوق قامات
ضعيفة ملتبسة بها اوايل نار انصلت في اطراف الكبريت قوله

عرف الديار توهما فاعتادها من بعد ما شمل البلى ابلادها

البيت لعدي بن الرقاع وهو مطلع قصيدة الضمير في عرف واعتاد لعدي قوله
توهما اي تفرسا وقوله فاعتادها اي جاءها مرة بعد اخرى وقوله من بعد ما يجوز
ان يتعلق بعرف وان يتعلق بقوله فاعتادها الابلاد جمع بلد وهو القطعة من
الارض اختطت او لم تختط والمعنى عرف هذا الرجل ديار الاحبة متوهما لها لا مستيقنا
لاندراسها بعد شمول البلى والاندراس قطع اراضيها فجاءها مرة بعد اخرى او اعتادها
بعد اندراسها مع علمه بعدم الفائدة في اعتياده لها رعاية لحقوق اهلها عليه قوله

تزجي اغن كأن ابرة روقه قلم اصاب من الدواة مدادها

البيت لعدي بن الرقاع من قصيدة اولها عرف الديار تقدمها البيت الانجاء
السوق والضمير المستكن في تزجي للظبية والاغن هو الذي في صوته غنة به واراد
ولدها ويوصف بها الظباء في اساس البلاغة ابرة القرن طرفه قال ابن الرقاع
تزجي اغن كأن ابرة روقه واضاف المداد الى الدواة للملابسة شبه طرف قرن
الاغن بقلم اصاب مدادا قال ابو الحسن في كتاب عيار الشعر هذا تشبيه الشيء
بالشيء صورة وهيئة قوله وبدا الصباح كأن غرته وجه
الخليفة حين يمتدح

البيت لمحمد بن وهيب قال في اساس البلاغة الاماثل غرة كل شيء اوله واكرمه ومن غرة الفرس
والمراد ههنا الوجه شبه الصبح في اشراقه عند طلوعه بوجه الخليفة عند امتداحه وقبله
حتى استرد الليل خلعته وبدا خلال سواده وضح في اساس البلاغة جاء في
وضح الصبح وهذان البيتان من ابيات اوردها ابن طباطبا في ذكر حسن التخلص
ومنها قول محمد بن وهيب ايضا في تخلصه من وصف الديار الى وصف شوقه
طللان طال عليهما الامد دثرا فلا علم ولا نضد لبسا البلى فكأنما وجدا
بعد الاحبة مثل ما اجد قوله تشابه دمعي اذ جرى ومدامتي
فمن مثل ما في الكأس عيني تسكب فوالله ما ادري ابالخمر اسبلت
جفوني ام من عبرتي كنت اشرب البيتان لابي اسحاق الصابي قوله
فمن مثل تعليل لقوله تشابه وقوله ابالخمر اسبلت تقديره اسبلت بالخمر
والباء زائدة في اساس البلاغة وقفت على الدار فاسبلت عيني عبرة صببتها
غرض الشاعر ان يثبت ان دمعه في حمرته كالخمر يقول دمعي الجاري ومدامتي
التي اشربها تشابها واشبه كل واحد منهما الاخر في الحمرة لان عيني تسكب دمعا
مثل الخمر التي في الكأس واقسم بالله اني لا اعلم اسبلت جفوني الخمر التي في الكأس
ام اشرب من دمعي لانه لا يمكن التمييز بينهما قوله رق الزجاج ورقت الخمر
فتشابها فتشاكل الامر فكأنما خمر ولا قدح وكأنما قدح ولا خمر
البيتان لابن عباد المراد بالرقة اللطافة قوله فتشاكل الامر اشكل الامر التمييز
بين الخمر والقدح للطافة كل منهما والبيت الثاني بيان التشابه والتشاكل
قوله فكأنما خمر اي فكأن الزجاج خمر قوله وكأن الشمس المنيرة دينار
جلته حدائد الضراب

البيت لابن المعتز قوله جلته من جلا المرآة صقلها الحدايد جمع حديدة شبه الشمس
في الاشراق والتلالؤ بالدينار المجلو بحدايد الضراب قوله والليل كالحلة السوداء
من الصباح طراز غير مرقوم البيت لابن المعتز قوله به اي فيه والطراز العلم
والمرقوم الموشى يقال ارقم الثوب وعبره وشاه شبه الصباح اللايح بالليل المظلم
الذي شبهه بالحلة السوداء بالطراز غير المرقوم ودل بهذا على صفاء بياض الصباح
وانه غير مشوب بشيء قوله اذا ما الضجيع ثنى عطفها
تثنت فكانت عليه لباسا البيت للنابغة الجعدي ثنى اثنيه الضجيع بمعنى
المضاجع كالعشير بمعنى المعاشر عطف كل شيء جانبه يصف امراة بحسن المضاجعة
فيقول اذا ثنى ضجيعها عطفها وصرفها الى نفسه للمعانقة تثنت انصرفت نحوه مطاوعة
له فاشتملت في عناقها له اشتمال اللباس على اللابس قوله اني وتزييني بمجدهم
كمعلق درا على خنزير قوله وتزييني اي مع تزييني بمجد ان يريد
بقوله معشرا جماعة معهودة وانما نكر احترازا عن اللائم ويجوز ان يريد بجميعهم
من معاشرة الناس اي معشر كان فيكون شكاية عن الناس كلهم قوله
ترى احجاله يصعدن فيه صعود البرق في الغيم الجهام
البيت للبحتري في صفة فرس محجل الاحجال جمع حجل وهو بياض في قوائم الفرس
او في ثلاث منها او في رجله قل او كثر بعد ان يجاوز الارساغ ولا يجاوز الركبتين
والعرقوبين لانها مواضع الاحجال وهي الخلاخيل والقيود والضمير في احجاله
وفيه للفرس والمعنى نرى ونشاهد احجال هذا الفرس يصعدن فيه اي في
قوايمه ويختلطن فيها كما يصعد البرق في الغيم الجهام ويختلط فيه ولعله اراد

الجهام

الجهام للقافية ولعل صعود البرق فيه اشد واقوى شبه هيئة اختلاط بياض لا
بسواد قوائمه بهيئة اختلاط البرق بسواد السحب قوله كان قلوب الطير رطبا ويابسا
لدى وكرها العناب والحشف البالي البيت لامرئ القيس
في صفة العقاب بكثرة اصطيادها الطيور حتى اجتمعت في وكرها قلوبها فبعضها
طري كالعناب وبعضها يابس كالحشف الذي يبلى ويبس وفي البيت لف و
نشر قال ابن طباطبا في كتاب عيار الشعر هذا تشبيه الشيء بالشيء صورة وهيئة
قوله غدا والصبح تحت الليل باد كطرف اشهب ملقى الجلال
الطرف الفرس الكريم والاشهب الذي شهبته وهي البياض يصف غاديا بانه لا
ينتظر الى ان يزول الظلام كله بل يغدو ويدخل في السير والحال ان الصبح يلوح
من وراء الليل كفرس اشهب قد القي عليه جل فيلوح بياضه من تحته وهذا
كقوله خرجت مع البازي علي سواد شبه الهيئة الحاصلة من ظهور الصبح وعليه
شيء من الظلمة بالهيئة الحاصلة من الفرس الاشهب قد القي عليه الجل ولم يرد
ان يشبه الصبح على الانفراد بالفرس الاشهب والليل على الانفراد بالجل قوله
كانما المريخ والمشتري قدامه في شامخ الرفعة
منصرف بالليل عن دعوة قد اسرجت قدامه شمعة
قال العلامة قطب الملة والدين البيتان للقاضي التنوخي قوله كانما المريخ مبتدا
خبره منصرف قوله والمشتري مبتدا والخبر قدامه وقوله في شامخ الرفعة
خبر بعد خبر والجملة في محل النصب على الحال وقوله في شامخ الرفعة اي في مكان
شامخ الرفعة فحذف الموصوف وقوله شامخ الرفعة من قولهم جنة جنة يقال

قبيل

اسرج السراج اوقده الشمع بالتحریک الذی یستصبح به والشمعة بالتحریک ایضا قال
الفرا هذا کلام العرب والمولد ومن یقولون شمع وشمعة بالتسکین مشبه المریخ
والحال ان المشتری امامه فی مکان منقع بانسان انصرف فی اللیل عن مجلس حوه اوقد
امامه شمعة ولم یرد تشبیه المریخ بالمنصرف ولا تشبیه المشتری بالشمعة قال العلامة
والمشتری قدامه لیس الا لاکان قدامه بانه اقرب الی الفلک الاعظم والا انما کان فی شامخ
الدفعای فی مقام عال من یقول ان فلک المشتری فوق فلک المریخ علی ما قیل فانهما فا
علی ما لا یخفی بل انما کان کذلک لوقوع المریخ اقرب الی المنصرف من المشتری لا بالعکس
ولا یصح التشبیه فتامل قوله یا صاحبی تقصیا نظریکما
تریا وجوه الارض کیف تصور ثریا نهارا مشمسا قد شابه
زهر الربی فکانما هو مقمر البیان لابی تمام فی اساس البلاغة تقصیة
بلغت اقصاه ومعنی تقصیا نظریکما ابلغا نظریکما غایة ما یبلغان واجتهدا فی
النظر قوله تصور ای تتصور فحذفت احدی التائین ومعناه کیف
تصیر صورة حسنة بنباتات الربیع وقوله نهارا بدل من قوله ثریا
وجوه الارض یقال یوم مشمس ذو شمس شابه خالطه انما خص زهر الربی لان
انهار الربی اخضر واشد خضرة المعزد وقد شبه النهار المشمس الذی اختلط
به انهار الربوات فنقص باخضرارها من ضوء الشمس فصار یضرب
الی السواد بالمقمر من اللیالی قوله النشر مسک والوجوه دنانیر
واطراف الاکف عنم البیت للمرقش الاکبر من قصیدة طویلة ورایت فی نسخة
قدیمة جمعت فیها اشعار المتقدمین واطراف البنان عنم وهذا احسن فتامل

الاَو

از نسخه قدیمه اشارتی

النشر الرائحة والعنم شجر احمر لین لو طلب عقده لا یمکن یرید ان ما یتطیب به
هولاء النسوة مسک ووجوهها فی الاشراق دنانیر واطراف بنانها المخضوبة عنم
وفی الوصف بالتطیب دلالة علی شرفهن لان استعمال الطیب من عادة الاشراف و
منها والدار تقفر والرسوم کما رقش فی ظهر الادیم قلم المرقش المحسن و
التزیین یقال انه سمی مرقشا بهذا البیت واسمه عوف بن سعد قوله
بدت قمرا ومالت خوط بان وفاحت عنبرا ورنت غزالا
البیت لابی الطیب قال الواحدی هذه اسماء وضعت موضع الحال والمعنی بدت مشبهة
قمرا فی حسنها ومالت مشبهة غصن بان فی تثنیها وحسن تمایلها فی مشیها
وفاحت مشبهة عنبرا فی طیب روائحها ورنت مشبهة غزالا فی حسن التفاتها قوله
صدغ الحبیب وحالی کلاهما کاللیالی وثغره فی صفاء وادمعی کاللآلی
معنی البیتین ظ قوله کانما یبسم عن لؤلؤ منضد او برد او اقاح
البیت للبحتری وقبله بات ندیما لی حتی الصباح اغید مجدول مکان الوشاح
الضمیر المستکن فی یبسم للاغید قال الجوهری البرد حب الغمام یشبه به الثغر
الاقاح جمع الاقحوان وهو ورد له نور یشبه به الثغر شبه ثغره باللؤلؤ و
هو المنظوم والبرد جمع ثلاث تشبیهات قوله اغید مجدول مکان الوشاح الا
الناعم البدن مکان الوشاح الخصر المجدول المطوی المدمج غیر المسترخی قوله
کان المدام وصوب الغمام وریح الخزامی ونشر القطر
یعل به برد انیابها اذا طرب الطائر المستحر البیتان لامرئ
القیس صوب الغمام مطره الصائب السائل وهو فی الاصل مصدر صاب المطر یصوب صوبا

مطلب

الخزامى نبت طيب الرايحة القطر بفتحتين عود يتبخر به الغل السقي مرة بعد اخرى الضمير في به لجميع ما تقدم على تاويل المذكور البرد البارد واراد بريقها اطيب وطرب بمعنى قال الجوهري استحر الديك صاح في ذلك الوقت وقوله تعلّ به خبر كان وفيه تشبيه ريقها بهذه الاشياء من حيث المعنى يريد ان ريقها يشبه المدام في الاسكار وماء الغمام في النظافة والعذوبة والخزامى والقطر في طيب الرايحة في وقت السحر وانما خص هذا الوقت لانه وقت تغير الافواه فاذا طابت فيه النغم ففي غيره كان اطيب وقد شبه ريقها باشياء متعددة وقوله

اصبر على مضض الحسود فان صبرك قاتله فالنار تاكل نفسها ان لم

البيت لابن المعتز قال الجوهري المضض وجع المصيبة واراد ما يصيب الانسان من اذى الحساد الذي يوجع الحلم القلب وهذا حث على الصبر على اذى الحسود والمعنى ظاهر قوله وان من ادبته في الصبى

كالعود يسقى الماء في غرسه حتى تراه مورقا ناضرا

بعد الذي ابصرت من يبسه البيتان لصالح بن عبد القدوس قوله الماء منصوب لانه مفعول ثان ليسقى الغرس بالفتح مصدر غرس العود و قوله مورقا اي مجيا ينال آنفي الشيء وقوله ناضرا اي طريا فهما منصوبان على الحال والعايد الى الموصول محذوف يريد ابصرته وقوله من يبسه بيان للموصول والمعنى ظاهر قوله وانا وما تلقي لنا ان هجوتنا

كالبحر مهما تلق في البحر يغرق البيت لزياد الاعجم قوله وما تلقي يريد تلقيه وقوله ان هجوتنا اراد بان تهجوننا وان فيه مصدرية والتقدير

بهجابك

بهجابك ايانا ويحتمل ان يكون قوله ان تهجوننا بدلا من قوله وما تلقي والواو في وما تلقي بمعنى مع يصف علو قدره فيقول انا مع ما تلقيه لاجلنا من التنقيص بهجابك او انا مع هجابك كالبحر في انه لا يغيرنا ولا يظهر فينا اثره كما ان البحر كل ما يلقى فيه يغرق فيه ولا يغيره قوله فانك شمس والملوك كواكب

اذا طلعت لم يبد منهن كوكب البيت للنابغة الذبياني من قصيدة في نعمان بن المنذر ويروى بانك شمس وهو على التقدير تعليل للبيت قبله وهو الم تر ان الله اعطاك سورة ترى كل ملك دونها يتذبذب اراد بالسورة الرفعة وهي مستعارة من سورة المدينة والمعنى ظ قوله

صدفت عنه ولم تصدف مواهبه عني وعاوده ظني فلم يخب

كالغيث ان جيته وافاك ريقه وان ترحلت عنه لج في الطلب

البيتان لابي تمام من قصيدة في حسن بن سهل قال الجوهري صدف عني اي اعرض عني يقال فعله في ريق شبابه وريق شبابه اي في اوله واصابه ريق المطر وريق كل شيء افضله وهو تعليل فادغم قوله صدفت عنه الى اخره صفة لقوله فتى في البيت قبله وهو تستصبح العيش لي والليل عندفتى كثير ذكر الرضا في ساعة الغضب والمعنى تستخلق الابل والسير في الليل صباحا عند فتى يعفو عند الغضب اعرضت عن ذلك الفتى وفارقته ولم تعرض عني مواهبه ولم تفارقني عطاياه وعاوده ظني بجوده لي بماله فلم يخب ظني وكان الممدوح عند ظني به محققه ظني ثم قال كالغيث يريد مثله في انه لا يفارقني عطاياه غبت عنه او حضرته مثل الغيث ان جيته وافاك ريق الغيث وجد

في ادراكك جادا فيه قوله يا شبيه البدر في الحسن وفي بعد المنال
جد فقد ينفجر الصخرة بالماء الزلال البيت لابن الرومي المنال مصدر
نال الشي وجه الانفجار الظهور يقال فجر الله تعالى الفجر اظهره فانفجر والباء
في قوله بالماء للتعدية الماء الزلال الذي ينزل في الحلق بعذوبته شبه حبيبه
بالبدر في الحسن وفي تعذر الوصول اليه ثم قال جد لي بوصلك فانه قد يظهر
الصخر ماء زلالا عذبا عن باء وفي هذا تشبيه الحبيب بالصخر وتشبيه وصله
بالماء الزلال قوله يا شبيه البدر حسنا وضياء ومنالا
وشبيه الغصن لينا وقواما واعتدالا انت مثل الورد
لونا ونسيما وملالا زارنا حتى اذا ما سرنا بالقرب زالا
هذه الابيات لابي بكر الخالدي قوله اعتدالا اي استقامة وقوله نسيما اي طيب
رايحة وعبر بالملال عن سرعة زواله ومفارقته لانه سبب لها يريد بالتشبيه
بالورد حيث سريع الزوال وقوله زارنا حتى اذا ما الي اخره كالتفسير
لقوله ملالا والاسماء المنصوبات المميزات والمعنى يا شبيه هذه الاشياء من
حيث هذه الاوصاف قوله جمعت ردينيا كان سنانه
سنا لهب لم يتصل بدخان يروى حملت البيت قد مر شرحا وقوله
وقد لاح في الصبح الثريا كما ترى كعنقود ملاحية حين نورا
هذا البيت ايضا قد مر شرحا قوله كانا وضوء الصبح يستعجل الدجى
نطير غرابا ذا قوادم جون البيت لابن المعتز الدجى جمع دجية وهي
الظلمة مفعول يستعجل قال الجوهري قوادم الطير مقادم ريشه وهي عشرة في

كل

كل جناح الواحدة قادمة الجون جمع جون وهو يقع على الابيض والاسود
والمراد ههنا البيض والمعنى كانا والحال ان ضوء الصبح يستعجل الدجى ويسوقها
مع استعجال نطير غرابا صاحب ريشات بيض شبه الليل الذي فيه تباشير
الصبح بغراب له قوادم بيض هذا محصول معنى البيت وما فيه من اللطائف
مذكور في الكتاب قوله لمطفئ الجمر بكف اعشى يقول من فيها بعقل فكرا
لو زادها عينا الي فاء وراء فاتصلت بالجيم صار فيه جعفرا البيتان
لابي نواس في صفة منقار البازي قوله يتابع لا يبتغي غيره بابيض
كالقبس الملتهب البيت لعنترة العبسي وهو خامس الضمير في يتابع
لورد بن حابس ومفعول يتابع محذوف وفي غيره لنضلة الاسدي و
كان ورد بن حابس طلب نضلة الاسدي بوتر له وموضع لا يبتغي نصب على الحال
والباء في قوله بابيض يجوز ان يتعلق بيتابع ويجوز ان يتعلق بلا يبتغي و
القبس شعلة نار والمعنى يتابع ورد بن حابس نضلة الاسدي غير مبتغ
غيره بسيف ابيض كالنار الملتهبة في بريقه ولمعانه ومعنى قوله لا يبتغي غيره
ان همته كانت مصروفة اليه لا الى شي من الغنائم والاموال وان قصده في الطلب
كان اليه لا الى غيره من الناس وفي البيت معنى آخر وهو انه يجوز ان يريد بابيض
رجلا كريما وعلى هذا يكون الضمير في يتابع للفرس وشبه الرجل بالنار لذكائه
ونفاذه واستعمال البياض في الكرم ونقاء العرض كثير معروف والمعنى
يتابع الفرس نضلة الاسدي برجل ابيض كريم نقي العرض كالنار في
نفاذه وذكائه في الامور واراد به ورد بن حابس قوله

كأنها فضة قد مسها ذهب أو لؤلؤ كحلاء في برج صفراء في نعج

البيت لذي الرمة قال الجوهري رجل كحلاء ورجل أكحل وهو الذي يعلو جفون عينيه سواد مثل الكحل من غير اكتحال البرج بالتحريك أن يكون بياض العين محدقا بالسواد كله لا يغيب من سوادها شيء النعج البياض الخالص والمعنى هي كحلاء يعلو جفونها سواد ذاتي مع برج وبياض عين محدق بالسواد وصفراء مع بياض خالص مشوب بصفرة ثم شبهها بفضة مسها واختلط بها ذهب والبياض المشوب بالصفرة مرغوب فيه قوله

ترود الأعادي في سماء عجاجة
أسنته في جانبيها الكواكب

البيت لأبي الطيب جعل العجاجة المرتفعة سماء وجعل الأسنة اللامعة فيها كواكب والمعنى كأن مثل الممدوح يرود الأعادي في عجاجة مرتفعة كالسماء وكانت أسنته المشرقة في طرفي تلك العجاجة كواكب و المصراع الثاني صفة لقوله سماء عجاجة قوله

تبني سنابكها من فوق أرؤسهم
سقفا كواكبه البيض المباتير

البيت لعمرو بن كلثوم قوله سقفا أي غبارا مرتفعا كالسقف المرفوع وهو السماء والبيض السيوف جمع أبيض وهو السيف المصقول المباتير جمع مبتار وهو القاطع مفعال من بتره قطعه والمعنى تبني سنابك الخيل وحوافرها من فوق رؤوس الرجال سقفا من غبار كواكب ذلك السقف سيوف مصقولة قواطع مشرقة إشراق الكواكب وقوله كواكبه البيض المباتير وقع صفة لقوله سقفا قوله

مداهن من ذهب فيها بقايا غالية

البيت لابن المعتز في صفة الأذريون أي جمع أذريونة كتمر وتمرة وبقالة وهي وردة مدورة له أوراق أحمر في وسط

سواد

سواد له نور وإذا انقلع وقد يكون أصفر ولذلك شبه بكأس من عقيق فيها مسك ويدهن من ذهب فيه شيء من الغالية قال الجوهري المدهن بالضم لا غير قارورة الدهن وهو أحد ما جاء على مفعل مما يستعمل من الأدوات والجمع المداهن والمدهن نقرة في الجبل يستنقع فيه الماء وإذا نقع مداهن بأنه خبر مبتدأ (وهي حفرة صغيرة في الأرض صح) شبه الأذريون بقوارير متخذة من ذهب فيها بقية من الغالية وقبله سقيا لروضات لنا من كل نور حالية عيون آذريونها كالئة للشمس فيها حافظة لها ومعنى كالئة أي عيون الأذريون تعرف لها للشمس أنها تستقبلها وتدور معها حيث دارت هذا ما ذكره بعض الفضلاء قوله كأس عقيق في قرارتها مسك وحول آذريونة فوق أذنه حول هذا الحبيب وإذا نهد هذا الغدة وهو الأذريون فوق أذنه ثم شبه بكأس متخذ من عقيق في نحره مسك قوله

وهن ينبذن من قول يصبن به مواقع الماء من ذي الغلة الصادي

البيت للقطامي في أساس البلاغة نبذت فلانة قولا مليحا ورمت به الغلة الحرقة والصادي العطشان يصف النساء بعذوبة الكلام فيقول إنهن يتكلمن بقول عذب يقع عند السامع موقع الماء من ذي غلة صاد ونزل كلامهن عنده منزلة الماء البارد عند صاحب حرقة عطشان وإدخال من التبعيضية للإيذان بأنهن لا يسرفن في القول وقلة الكلام مما يمتدح به خصوصا في النساء قوله

لم يلق هذا الوجه شمس نهارنا إلا بوجه ليس فيه حياء

البيت لأبي الطيب والمعنى لم يلق وجه الممدوح شمس النهار ولم يقابله إلا بوجه غير حيي لأنه لو كان فيه حياء لما لقي وجه الممدوح ولا قابله قوله

فردت علينا الشمس والليل راغم
بشمس لهم من جانب الخدر تطلع

فوالله لا ادري أأحلام نائم ألمّت بنا ام كان في الركب يوشع

البيت لابن عمار من قصيدة في ابي سعيد محمد بن يوسف الثغري قال بعضهم قوله والليل ناعم اي مظلم وقيل ذليل منها ن لانه يزول بطلوعها ظلام و الضمير في لهم للخليط وهو يطلق على الواحد والجمع قال الطرماح بان الخليط بسحرة فتبددوا والباء في قوله بشمس للتجريد الاعلام النزول الفليلة يوشع بن نون فتى موسى عليه دعى الى الله تعالى رد الشمس بعد غروبها وسياتيك تمام قصته والمعنى لحقنا هولاء المودعين فردت علينا شمس لهم طالعة من الخدود اما دجيبنة والليل مظلم قال فوالله انما ادري ان ما اراه من طلوع الشمس ليلا احلام لا حقيقة لها ام كان فينا يوشع فرد الله الشمس بدعائه وفي قوله احلام نائم استعظام لما راى واستغراب له قوله

ان السحاب لتستحي اذا نظرت الى نداك فقاسته بما فيها

السحاب جمع سحابة قوله اذا نظرت ظرف لتستحي وقوله فقاسته عطف على نظرت والمعنى ان السحاب يصيبها حياء وقت نظرها الى عطائك وقياسها له بما فيها من الامطار وظنها انها مثلها قوله عن ما ثره مثل النجوم ثواقبا

لو لم يكن للثاقبات افول الثواقب اللوامع جمع ثاقب وانتصابه على الحال من النجوم وهي في المعنى مفعول لاذ التقدير عن ما ثره تماثل النجوم ومعنى البيت ظا

قوله مها الوحش الا ان هاتا اوانس قنا الخط الا ان تلك ذوابل

البيت لابي تمام وقبله هن الهيف لوات الخلاخيل صيرت لها وشحا جالت عليها هاتا بمعنى هذه المها جمع مهاة وهي البقرة الوحشية الاوانس جمع آنسة في اساس البلاغة

هذه جارية آنسة من جوار اوانس وهي الطيبة النفس المحبوب قربها وحديثها القنا جمع قناة وقيل للقنا ذوابل لانها تلين ولا تنكسر وقوله مها الوحش خبر مبتدا محذوف وقوله قنا الخط خبر بعد خبر والمعنى تلك الهيف مها الوحش جيدا ومقلة لكن هذه النساء اوانس وتلك نوافر وهن تشبهن رماح الخط من حيث القدود لكن الرماح موصوفات بالذبول وقدودهن معتدلات موصوفات بالنضارة والطراوة قوله يكاد يحكيك صوب الغيث منسكبا

لو كان طلق المحيا يمطر الذهبا والبدر لو لم يغب والشمس لو نطقت

والاسد لو لم تصد والبحر لو عذبا البيتان لابي الفضل المعروف ببديع الزمان الهمداني يكاد ضمير الشان قوله صوب الغيث اي الغيث الصائب رجل طلق الوجه متهلله والمعنى يكاد الشان يشابهك المطر الصائب السائل لو كان متهلل الوجه ممطرا للذهب والبدر في الاشراق والرفعة لو كان دائم الطلوع ولم يكن له نقص الغيبة والشمس في حسن الطلعة ونباهة الشان لو كانت ناطقة والاسد في الشجاعة لو لم يكن مما تصاد وتقهر والبحر في انتفاع الواردين به لو كان عذبا لكن لهذه الاساس هذه النقائص فكيف تشابهك وجواب الشرط في قوله يكاد يحكيك وفي اختيار لفظ يكاد مبالغة قوله

في طلعة البدر شيء من محاسنها وللقضيب نصيب من تثنيها

البيت للبحتري ودوي في حمرة الورد شكل من تلهبها المحاسن جمع حسن على غير القياس والقضيب الغصن والتثني التمايل والاهتزاز والمعنى ظا قوله وقوله شيء من محاسنها وقوله من محاسنها يصيب من تثنيها فقد حسن تشبيه الوجه

بالبدر والقد بالغصن قوله ألا يا رياض الحزن من أبرق الحمى
نسيمك مسروق ووصفك منتحل حكيت أبا سعد فنشرك نشره
ولكن له صدق الهوى ولك الملل البيتان لابن بابك الحزن المكان
الغليظ وخص رياض الحزن لأنها أنضر وأحسن البقعة والأبرق والبرقاء
مكان اختلط ترابه بحجارة أو حصى والجمع الأبارق والبراق والبرق وإذا حمل
على معنى البقعة والأرض قيل البرقاء وإذا حمل على المكان والموضع قيل الأبرق
وقوله من أبرق الحمى بيان للحزن وتوضيح له ومعنى قوله نسيمك مسروق عاد
غيرذاتي وكذلك معنى قوله ووصفك منتحل يقال انتحل شعر غيره إذا ادعاه
لنفسه وأراد بالنسيم رائحتها الطيبة وبالوصف ما يوصف به الرياض من النضارة
والبهجة وغير ذلك من الصفات وقوله صدق الهوى أي صدق في الهوى والمراد
بالصدق في الهوى الدوام والثبات عليه ويجوز أن يكون قوله صدق الهوى
من قبيل قولهم سحق عمامة يريد الهوى الصدق أي الصادق وقوله ولك الملل
أي في الهوى والمراد بالملل في الهوى ضد ما أريد بالصدق في الهوى والمعنى
يا رياض هذا المكان نسيمك حاصل من الغير وكذلك صفاتك إنك شابهت
هذا الممدوح في طيب الرائحة فنشرك نشره وطيب رياك يشبه طيب ريا
أخلاقه ولكن له الثبات على الود والدوام عليه ولك الملالة وسرعة الزوال
والتغير ولولا ذكر السرقة والانتحال والصدق في الهوى والملالة لكان التشبيه
غير مقبول إذ تشبيه الأخلاق بالعطر معروف قوله
كأنما يبسم عن لؤلؤ منضد أو برد أو أقاح والبس قد

من مشى وحا قوله له أيطلا ظبي وساقا نعامة وإرخاء سرحان وتقريب تتفل
البيت لامرئ القيس في وصف الفرس قال الخوارزمي الأيطل الخاصرة والجمع
الأياطل والإرخاء ضرب من عدو الذئب يشبه خبب الدواب والسرحان
الذئب والتقريب وضع الرجلين موضع اليدين في العدو والتتفل ولد الثعلب
شبه خاصرتي هذا الفرس بخاصرتي الظبي في الضمر وشبه ساقيه بساقي النعامة
في الانتصاب والطول وعدوه بإرخاء الذئب وتقريبه بتقريب ولد الثعلب
فجمع أربع تشبيهات في البيت قوله هم البحور عطاء حين تسألهم
وفي اللقاء إذا تلقى بهم بهم البيت لزياد بن جمل وهو حماسي قال المرزوقي
انتصب عطاء على التمييز ويجوز أن يكون مفعولا له ومفعول تلقى محذوف كأنه
قال إذا تلقى أنت الأعداء والبهم جمع بهمة وهو الشجاع الذي لا يدري كيف يؤتى
له لاستبهام شأنه وتناهي شجاعته والمعنى هم البحور إذا اجتداهم المجتدي لكثرة
عطائهم أي لا ينفد عطاؤهم على كثرة الاجتداء كما لا ينفد ماء البحر على كثرة الوراد
وهم بهم في اللقاء إذا لقيت بهم الأعداء هذا كلامه والضمائر في البيت للفتيان تقدم
ذكرهم والمراد باللقاء الحرب قوله والريح تعبث بالغصون وقد جرى
ذهب الأصيل على لجين الماء عبث الريح بالغصون عبارة عن
استيلائها عليها وإمالتها لها عند هبوبها قوله ذهب الأصيل أي الأصيل الذي
هو كالذهب في الصفرة والمراد صفرة الشمس وقت الأصيل وقوله على
لجين الماء أي على ماء كاللجين في البياض والصفاء يصف طيب الزمان والمكان
فيقول تهب الريح في ذلك المكان على الغصون فتهزها في وقت وقعت صفرة

الاصل التشبيه بالذهب عليها كاللجين وهذا الوقت ووقت السحر اطيب
الاوقات ولذلك قال الشاعر في صفة الربيع لياليه اسحار وفيه هواجر
كما خضلت والشمس تنعس آصال وقوله كانما ادهم الاظلام حين نجا
من اشهب الصبح الفى نعل حافره الاظلام مصدر اظلم الليل والمراد
المظلم اي كانما الليل المظلم الذي هو كالفرس الادهم وقوله من اشهب الصبح اي
من الصبح الذي هو كالفرس الاشهب وهو الذي له شهبة اي بياض لما شبه الليل
والصبح بالادهم والاشهب من الافراس اثبت لليل حافرا وشبه القمر في آخر
الشهر قبل السرار نعلا في الدقة والانعطاف قال الجوهري سرار الشهر
آخر ليلة منه وكذلك سراره وسراره وهو مشتق من قولهم استسر القمر
اي خفي ليلة السرار فربما كان ليلة وربما كان ليلتين والمعنى ان القمر الذي
يرى في اخر الشهر قبل السرار دقيقا منعطفا كانما هو نعل حافر الليل المظلم الشبيه
بالفرس الادهم القاه حيث امكنه الخلاص والنجاة من الصبح الشبيه بالفرس
الاشهب قوله اسرى النسيم بواديكم ولا برحت حوامل المزن في
اجداثكم تضع ولا يزال جنين النبت ترضعه على قبوركم العراض
الهمع البيتان للشريف الموسوي من قصيدة يرثي بها بعض اصدقائه وبعدهما
هل تعلمون مع بعد الديار بكم ان الفؤاد اليكم شيق ولع في اساس البلاغة ما
ادري بين سرى ما قام واصله من ادسار السفينة قوله حوامل المزن اي المزن
التي هي كالحوامل من الحيوانات والمزن جمع مزنة الانصباب جمع جنث وهو
القبر وقوله جنين النبت اي النبت الذي هو كالجنين قال الجوهري

العراص السحاب ذو الرعد والبرق الذي دوي الهمع فهو جمع همع قال
الجوهري الهموع السايل وان دوي الهمع بضم الهاء وفتح الميم فهي جمع همعة
وهي اسم لما يهمع اي يسيل كدفع في جمع دفعة يدعو لمنازلهم بالسقيا
فيقول اقام نسيم الربيع بواديكم ومنزلكم وهبت عليه دايما ولا زالت السحب
الحوامل بالامطار واضعة حملها عند اجداثكم وملقية لديها ما فيها من القطرات
ولا يزال النبت الشبيه بالجنين ترضعه السحاب الهاطلة ذوات الرعود
والبروق وترشحه باقطارها البهي ذلك النبت وسرق وقد نهت
على القصد في الدعاء بالسقي ومن هنت القصيدة غابوا فغاب عن الدنيا وساكنها
مرا انبق من الدنيا وسيموا ان تحت اتعائكم من بعد ما صدعت
ثوب الدنيا فلضوء الشمس منقطع في غرة المجد مذ غبتم كلف
على الزمان وفي خد العلى ضرع قوله وتعطو برخص غير شثن كانه
اساريع ظبي او مساويك اسحل البيت لامرئ القيس الضمير المستكن
في تعطو للحبيبة قال الزوزني في شرح هذا البيت العطو التناول
والفعل عطا يعطو عطوا والرخص اللين الناعم والشثن الغليظ
وقد شثن شثونة والاسروع الحمراء دود حمراء يكون في البقل والاماكن
الندية تشبه انامل النساء به والجمع الاساريع وظبي موضع بعينه والمساويك
جمع المسواك والاسحل شجر تدق اغصانها في استواء تشبه الاصابع بها
في الدقة والاستواء يقول وتتناول بهذه الحيثية الاشياء ببنان لين
ناعم غير غليظ كان ذلك البنان هذا الصنف من الدود او هذا الضرب

من المساوك وهو المتخذ من هذا الشجر المخصوص قوله

واذا الاسنة خالطتها خلتها فيها خيال كواكب في ماء

البيت للبحتري الهاء في خالطتها وفي فيها للدروع في البيت المتقدم وفي
خلتها للاسنة في اللمعان بالكواكب والدروع في الصفاء بالماء وهذا التشبيه
كثير شرح الابيات تضمنها القول في الحقيقة والمجاز قوله

يأكلن كل ليلة اكافا اولم اذن لنا احمرة عجافا قال صدر

الافاضل العجاف جمع اعجف وعجفاء ونظيرها بطاح في جمع ابطح وبطحاء
وقال العلامة قطب الملة والدين الاعجف المهزول وجمع عجاف على
غير قياس لان افعل وفعلاء لا يجمع على فعال ولكنهم بنوه على سمان و
العرب قد تبني الشيء على ضده الاكاف رحل الحمار خاصة اي ياكلن العلف
الحاصل بثمن الاكاف قوله الا لا يجهلن احد علينا

فنجهل فوق جهل الجاهلينا البيت لعمرو بن كلثوم قال
المرزوقي الا لا يسفهن احد علينا فنسفه عليهم فوق سفههم علينا
اي نجازيهم بسفههم علينا جزاء يربى عليهم فسمى جزاء الجهل جهلا لازدواج
الكلام كما قال الله تعالى الله يستهزئ بهم وقال تعالى جزاء سيئة سيئة مثلها
قوله اقبل في المستن من ربابه اسنمة الآبال في سحابه البيت
في صفة الغيث في اساس البلاغة استن الفرس وهو عدوه اقبالا وادبارا
في نشاط الرباب ما تدلى من اسافل السحاب والمستن على الاستنان
المصدر في ربابه وسحابه للبرق واذ نعوا اسنمة الآبال ما قبل وقوله في سحابه

في محل النصب على الحال واراد باسنمة الآبال الغيث لانه سبب النبات والنبات
سبب السنام اي سنام الابل وارتفاعه والمراد باستنان الغيث انصبابه
والمعنى اقبل الغيث الذي هو سبب سنام الابل في غاية الانصباب من
ربابه قوله اكلت دما ان لم ارعك بضرة بعيدة مهوى القرط طيبة النشر

البيت للحماسي في باب مذمة النساء قوله بعيدة مهوى القرط كناية عن طول
العنق والمهوى المسقط قال المرزوقي اكلت دما يجري مجرى اليمين
الغموس وان كان لفظه لفظ الدعاء واكل الدم يشق الا عند الاشتفاء على المهلكة
والمعنى ان لم افجعك بان اتزوج بامراة حسنة السالفة طيبة الرائحة فابتلاني
الله تعالى بما يجعل معه اكل الدم من كلامه وان حمل الدم على الدية فالمعنى
ان لم افجعك بالتزوج بامراة طويلة العنق طيبة الرائحة فابتليت بما اعيّر
فاخذ الدية من القاتل واخذ الدية عندهم عار عظيم قوله

وفاحما ومرسنا مسرجا فتقدم معنى البيت قوله

ولو كنت ضبيا عرفت قرابتي ولكن زنجي غليظ المشافر البيت
للفرزدق والضبي منسوب الى ضبة وهو اسم قبيلة المشافر جمع المشفر و
هو شفة البعير فاستعاره لشفة الانسان قصدا الى ذمه والمعنى ظاهر

قوله قروا جارك العيمان لما جفوته وقلص عن برد الشراب مشافره

البيت للحطيئة اراد بالجار نفسه العيمان الذي يشتهي اللبن وقلص الشفة
عن الماء انقبضت عنه ولم تشربه ومنه قول الله تعالى يا اوليائي طالما
ما نظرت اليكم في الدنيا وقد قلصت شفاهكم عن الاشربة بما طلب الزبرقان

عبيدة باضاعة الجاد فيقول ان هولاء القوم ثنوا جارك الذي كان
لستهى عندك اللبن واكرموه باقامة القرى حين جفوته واسات
اليه وان نفعت شفاهم عن الماء البارد ولم يجد عندك ماء باردا يشربه
قوله سامنحها او سوف اجعل امرها الى ملك اظلافه لم تشقق
الاظلاف الظلف للبقرة والشاة والظبى قاله الجوهرى وقد يستعار
لرجل الانسان قيل الضمير فى سامنحها للناقة ويجوز ان يكون عايدا
الى الفرس العبد يوصف بتشقق الرجل كانه طمع بعض المتغلبة
ناقة او فرس له فقال سامنحها بنفسى ما امكن او افوض امرها الى
ملك ليس له رجل متشققة لانه ليس بعبد كانه قال اجعل امرها الى
ملك لا الى عبد متشقق الاظلاف وكانه تعريض ببعض الملوك
قوله لدى اسد شاكى السلاح مقذف عامه
له لبد اظفاره لم تقلم البيت لابى سلمى المزنى شاكى السلاح وشاك
السلاح وشاك السلاح اى تمام السلاح قوله مقذف قال
الذوزنى اى يقذف به كثيرا الى الوقايع والتقذيف مبالغة فى القذف
وقيل المقذف فى البيت هو الذى قذف باللحم ورمى به فصار له
جسامة ونبالة واللبد جمع لبدة الاسد وهو ما يلبد من شعره على
منكبيه التقليم مبالغة فى القلم وهو القطع والمعنى كان ما كان لدى رجل
كالاسد فى شجاعته تام السلاح فصلح لان يرمى به الى الحروب
او مقذف باللحم له لبد كما يكون للاسد اظفاد ومخالبه لم يقطع بعد

انه لا يعتريه ضعف ولا يعيبه عدم شوكة والبيت فى صفة حصين بن ضمضم قوله
شاكى السلاح تجريد لانه من صفات المشبه وقوله لبد الى اخره ترشيح لانه من صفات
المشبه به قوله ادى الشهباء تعجن اذ غدونا برجليها وتخبز باليدين
البيت لابى دلامة فى صفة البغلة الشهباء اى البغلة الشهباء وهى التى بها شهبة
اى بياض وقوله غدونا اى سرنا فى الغداة واراد بعجنها برجليها وخبزها بيديها
كثرة حركتها بها فشبه حركة رجليها ويديها بحركة يد العاجن والخابز قوله
شمس تالق والفراق غروبها عنا وبدر والصدود كسوفه
البيت للبحترى وقبله وابى الظعائن يوم رحن لقد مضى فيهن مجدول القوام
القوام قضيفه ارتفع شمس على انه خبر مبتدا محذوف اى ذلك المجدول القوام
شمس جعل جبينه شمسا والفراق غروبها اذ بسببه تغيب عنه وجعله بدرا
والصدود وهو الاعراض كسوفه اذ به يستتر وجهه عنه كما بالكسوف يستتر
البدر قوله اسد دم الاسد الهزبر خضابه موت فريص الموت
منه يرعد البيت لابى الطيب الفريص جمع فريصة وهى لحمة ترتعد عند الفزعة
جعله ممدوحه اسدا مفترسا للاساد فيختضب بدمائها وجعله لكثرة اهلاكه موتا
تخاف منه الموت فيرتعد فريصته واثبات الفريصة للموت مجاز قوله وبدر
اضاء الارض شرقا ومغربا وموضع رحلى منه اسود مظلم البيت للبحترى
من قصيدة فى مدح فتح بن خاقان يستبطئه فى امره انتصب شرقا ومغربا على الظرف قوله
وموضع رحلى يريد منزلى والمعنى ظاهر وقبل هذا البيت وما الفتح بن خاقان نيله
ولكنها الاقدار تعطى وتحرم سحاب خطانى جوده وهو مسبل وبحر عدانى

فيصد وهو منعم وبدر اضاء الليالي اراد هو سحاب اى فتح بن خاقان
سحاب وبدر قوله يا خير من ركب المطي ولا يشرب كاسا
بكف من بخلا يريد يا خير الراكبين وخير الذين لا يشربون الكاس بالكف ذي البخلاء
اى هم اجواد والمراد لست ببخيل قوله قامت تظللني من الشمس
نفس اعز على من نفسي قامت تظللني ومن عجب شمس
تظللني من الشمس البيتان لابي العميد ظلله اوقع عليه الظل ارتفع نفس بقامت
وقوله اعز على صفتها وقوله تظللني في محل النصب على الحال والتقدير قامت نفس
هي اعز على من نفسي مظللة لي من الشمس واراد نفس الحبيبة وقوله قامت تظللني
ومن عجب الضمير المستكن في قامت وتظللني للنفس وارتفع شمس بالابتداء وقوله تظللني صفته
وقوله من عجب خبره والتقدير قامت تلك النفس مظللة لي وشمس مظللة من الشمس من عجب
قوله لا تعجبوا من بلى غلالته قد زر ازراره على القمر البيت لابي الحسن
طباطبا العلوي وروى ازرار البلى مصدر بلى الثوب وابلاه غيره قال الجوهري
الغلالة شعار يلبس تحت الثوب وتحت الدرع ايضا وزررت القميص ازره بالضم هذا
اذا شددت ازراره عليك فقال ازرر عليك قميصك قوله قد زر جواب
لمن قال لم لا نتعجب والمعنى ظاهر قوله ترى الثياب من الكتان يلمحها
نور من البدر احيانا فيبليها فكيف تنكر ان تبلى معاجرها
والبدر في كل وقت طالع فيها البيتان لامير ابي المطاع يقال لمحه نظر اليه
والمراد يلمح النور البدر الثياب ويوقعه عليها قوله ان تبلى مفعول تنكر وقوله ترى
وتنكر يجوز ان يكون خطابا ويجوز ان يكون للتانيث اى ترى هي واراد بالبدر جبينها والمعنى

ظاهر قال بعض الفضلاء وقد اخذ هذا المعنى من قول ابي الحسن بن طباطبا العلوي
لا تعجبوا من بلى غلالته البيت واخذ ايضا الرضي ابو الحسن الموسوي فقال كيف لا يبلى
وهو بدر وهي كتان قال للقمر خاصية في قرض الكتان وكذلك قال من ذكر
عيوب القمر انه يهدم العمر ويحل الدين ويوجب اجرة المنزل ويسخن الماء ويفسد
اللحم ويسحب الالوان ويقرض الكتان ويغير السارق ويفضح العاشق الطارق قوله
نحن قوم ملجن في زي ناس فوق طير لها شخوص الجمال البيت
لابي الطيب اراد من الجن فحذف النون لسكونها وسكون اللام من الجن
وهذا كما قالوا بلعنبر في بني العنبر الذي العلامة جعل نفسه واصحابه في
الامور الغريبة عنهم جنا وجعل جمالهم في سرعتها من جنس الطير وقد سلك في هذا
طريقة ابي تمام في قوله في فتية ان سراة الجن ونموا شقة فطير قوله
تحية بينهم ضرب وجيع اوله وخيل قد دلفت لها بخيل البيت لعمرو
بن معدي كرب دلف الشيخ يدلف دلفا اذا مشى مشيا لينا المراد بالخيل الاول
خيل الاعداء وبالثاني خيله والضمير في بينهم للخيلين وصف الضرب بالوجيع مجاز
ويجوز ان يكون وجيع بمعنى موجع والمعنى رب خيل للاعداء اقبلت عليهم بخيل آخر كان التحية
بينهم ضربا وجيعا اى مكان التحية هذا النوع من الضرب قوله وبلدة ليس بها انيس
الا اليعافير والا العيس الواو بمعنى رب البلدة المفازة اليعافير واحدها يعفور قال
الجوهري اليعفور الخشف وولد البقرة الوحشية ايضا وقال بعضهم العافر
تيوس الظباء العيس الابل الذي يعلوها بياض واحدها اعيس وعيساء يريد
رب مفازة لا يسكنها الا الوحوش قطعتها وسرت فيها قوله

فانْ تعافُوا العدلَ والايمانَا   فانّ في ايمانِنا نيرانَا تخاطب المخالفين للحق

معقول ان تعافوا او تكرهوا العدل والانصاف في الحكم والايمان وما هو موجبه من السداد في القول والفعل فان في ايماننا وايدينا سيوفا تتلهب كالنيران نحاربكم بها ونكرهكم على الانقياد للحق **قوله** ناهَضتهم والبارقاتُ كانها

شُعَلٌ على ايديهم تتلهب   البيت للبحتري قوله ناهضتهم الخطاب للممدوح

المناهضة المقاومة

وهو اسحاق بن ابرهيم بن الحسين والضمير المنصوب فيه للاعداء وهم قوم من الخوارج والضمير في ايديهم لرجال الممدوح والمراد بالبارقات السيوف المتلامعة شبهها بالشعل الملتهبة **قوله** وصاعقةٍ من نَصْلِه تنكفي بها   على ارؤسِ

نسخة مصححة اشعار البحتري

الاقران خمس سحايب   البيت للبحتري في نسخة مصححة فيها قصايد البحتري روي صاعقة بالجر والرفع اما الجر فباضمار رب والجواب تنكفي واما الرفع فبالابتداء وقوله من نصله صفتها والخبر تنكفي بها انكفاء انقلب في الباء للتعدية وارتفع خمس سحايب بتنكفي وقد استعارها لانامل الممدوح الاقران جمع قرن وهو كفوك في الحرب والمعنى ورب نار رمز حرّ سيفه تقلبها انامله الخمس التي هي سحايب في الجود وعموم العطاء وتصبها على اقرانه في الحرب فيهلكهم بها **قوله**

لو يشاءُ طار بها ذو ميعةٍ   لاحق الآطال نهدٌ ذو خُصَل

البيت لامراة من بني الحارث وهي حماسيه في مرثية رجل قتل في الحرب الميعة النشاط اللاحق الضامر يقال لحق الفرس ضمر ولصق بطنه الاطال جمع اطل وهو الخاصرة في اساس البلاغة اخذ من خُصل الفرس وهي ما تدلى من اطرافه واحدها خصله والمعنى لو شاء هذا الرجل الذي قتل في الحرب ان يطير به فرسه وينجيه عن القتل سرعة

عدوه لطار به واسرع اسراعا شبيها بالطيران فرس ذو ميعة ونشاط في سيره ضامر البطن نهد مرتفع ذو شعور متدلية وهذه الاوصاف ممدوحة في الفرس اي كان يمكنه ان ينجيه فرسه الا انه وطن نفسه على القتل مخافة العار **قوله**

كلّما سمع هَيْعةً طار اليها   ل النبي عليه السلام خير الناس رجل

تمسك

ممسك بعنان فرسه كلما سمع هيعة طار اليها او رجل في شعفة في غنيمة حتى ياتيه الموت قال الشيخ جار الله العلامة رضي الله عنه الهيعة الصيحة التي يفزع منها واصلها من هاع يهيع اذا جبن الشعفة راس الجبل والمعنى الحديث خير الناس رجل اخذ بعنان فرسه مستعد للجهاد في سبيل الله كلما سمع صيحة الحرب طار اليها اسرع اليها اسراعا كالطيران او رجل اعتزل الناس وسكن في بعض رؤس الجبال مع غنم له قليل يرعاها ويكتفي بها في امر معاشه ويعبد الله حتى ياتيه الموت وفيه حث على الجهاد والتنحي عن الناس **قوله** فطِرْتُ بمُنْصُلي في يَعْمَلاتٍ   دوامي الايدِ يخبطْن السّريحا

قال الجوهري اليعملة الناقة النجيبة المطبوعة على العمل خبط البعير بيده الارض ضربها السريح نعال الابل الواحدة سريحة واراد بها السيور يصف نفسه بالجود فيقول واسرعت لاقامة القرى للاضياف اسراعا كالطيران ملتبسا لمنصلي وسيفي في لاجل عقر نوق نجايب طبعن على العمل قد دميت ايديهن بسبب العقر يخبطن السيور المشدودة على ارجلهن وضربتها **قوله** كالبحر فاض على نجوم الغيهب

تراكمون على الاسنّة في الوغى   البيت للبحتري في صفة القوم الممدوح بالشجاعة والخوض في الحروب فيقول هولاء القوم تراكمون على اسنّة رماح الاعداء وباتونها مزدحمين فيغيض وينبسط شعاع دروعهم ومغافرهم عليها فيستتر لمعان الاسنة بشعاع دروعهم

ومعافرهم كالفجر فاض على نجوم الظلام وانبسط عليها فاستتر نورها بضيائها
وبهذه زيادة الصاح لما قيل في هذا البيت وهو انه شبه اسنه اعدائهم
بالنجوم وشبههم وعليهم الدروع بالصباح فاض على النجوم **قوله**
لم تلق قوماً هم شر لاخوتهم ... منا عشية يجري بالدم الوادي
نقريهم لهذميات نقد بها ... ما كان خاط عليهم كل زراد
البيتان للقطامي اسناد الجري الى الوادي مجاز والمراد يجري الدم بالوادي اي فيه
واضاف عشية الى الجملة بيانا وتوضيحا لها والعامل لم تلق ويجوز ان يكون شر
قال الجوهري اللهذم من الاسنة القاطع قوله لهذميات اي طعنات لهذميات
منسوبة الى الاسنة القاطعة ويجوز ان يكون النسبة فيها كما في قولهم احمري
قصدتها المبالغة في القطع كما قصدوا بها المبالغة في الحمرة القد القطع زرد الدرع
وسردها نسجها والمعنى رايت في زمان قطع الامر وجري الدم في الوادي لكثرته قوما
هم شر لاخوتهم واشد نكاية في اخوتهم وعشيرتهم منا يلزم كونهم شر الاخوتهم فقال
نقريهم ونطعمهم لهذميات نقطع بتلك اللهذميات ما خاط عليهم الزراد من الدرع
التي لبسوها **قوله** نثرتهم فوق الاحيدب نثرة ... كما نثرت
فوق العروس الدراهم البيت لابي الطيب الخطاب في نثرتهم لسيف الدولة
والضمير المنصوب للاعداء وهم الروم الاحيدب جبل الحدب وهو اسم قلعة معروفة
بناها سيف الدولة في الروم ما في قوله كما مصدرية قال الواحدي يقول نثرتهم
على هذا الجبل مقتولين نثر الدراهم على العروس يعني تفارقت مصارعهم على هذا الجبل
كما يتفرق مواضع الدراهم اذا نثرت **قوله** وجعلت كردي فوق ناجية

مطلب احيدب نام قلعه در كه سيف الدوله در روم بنا نهاده

يقتات شحم سنامها الرحل البيت لطفيل الغنوي الكور الرحل الناجية الناقة
المسرعة من نجا ينجو اذا اسرع الاقتيات اتخاذ القوت تقال قته فاقتات كما تقول
رزقته فارتزق والمصراع الاخير صفة ناجية واستعار الاقتيات لاذهاب
الرحل لحمها والمعنى اني اذهب بشحم سنامها واهزلها بوضع الرحل عليها دائما
يصف كثرة اسفاره **قوله** حتى اذا ما عرف الصيد الضار
واذن الصبح لنا في الابصار البيت لان المعتز عرف مبني للفاعل الصيد
بمعنى الصائد الضاري المتعود للصيد من ضري الكلب بالصيد الضاري الجوارح المعلمة
التي كانت معهم كانت الجوارح بسبب الظلام لا تعرف ما كانت تصيده وكانوا لا يبصرون به
ما ارادوا اصطياده فكان الظلام منعهم عنه يقول سرنا طول الليل حتى اذا عرفت الجوارح
الصائدة الضارية باسفار الصبح ما كانت تصيده واذن لنا واجازنا ضوء الصبح
في ابصار ما نريده ونطلبه فعلنا ما فعلنا **قوله** بعرض تنوفة للريح فيها
نسيم لا يروع الترب وان البيت لسوار بن المضرب في وصف اليمامة وطيب
هوائها التنوفة المفازة والجمع التنائف النسيم مصدر نسمت الريح اذا هبت وراعه
خوفه وان ضعيف اسم فاعل من ونى والمعنى بلاد اليمامة بعرض تنوفة وجانب مفازة
للريح فيها نسمان ضعيف وهبوب لين لا يخوف ترابها باثارة وهيجان قيل هذا البيت
لسم التنائف سمائم واصلها جواهر وانما تنفس النسيم وطيب الارتياف اذا رفرف
على الخضر وسحب ذيله على الغدران والزهر والرواية الصحيحة في شعر سوار وهو يصف اليمامة
وخصبها وطيب هوائها ومواصلة العمارة بعضها ببعض سقى الله اليمامة من بلاد
نوافحها كارواح الغواني ... وجو زاهر للريح فيه ... نسيم لا يروع الترب وان

السوابح من السباع والطير والصيد وجوارح الانسان اعضاؤه التي يكتسب بها

بها سقت الشباب الى مشيب   يُفتح عنه حسن الزمان هذا تمثيل وهو ظاهر
لكن يمكن ان يقال ان في ذكر النتوفة زيادة مبالغة في وصف اللمامة بالطيب والسلامل
قوله يُناجيني الاخلافُ من تحت مَطْلِه   وتختصم الآمالُ واليأسُ
في صدريَ المناجاة المسارّة فاستارها للحصول بالقلب في اساس البلاغة
الهموم تتنجّى في صدره وتتناجى وبات الهم يناجيه اراد باختصام الآمال ازدحامها
وتجاذبها للتحقق وللعنتي بتراآى لي وتخطر بتعلي اخلافه بالمواعيد من وراء مطله
وتاخيره لان المطل يدل على الاخلاف وتختصم الامال وتجاذب التحقق والخيبة متمكنة في صدري
لانه لا تتراآى لي من جهته امارة التحقق قوله واذا اختنى قربوسه بعنانه
علك الشكيم الى انصراف الزاير البيت لزيد بن مسلمة بن عبد الملك يمدحه
قال الجوهري الشكيم والشكيمة الحديدة المعترضة في فم الفرس التي فيها الفاس وفاس
اللجام الحديدة القائمة في الحنك واراد الشاعر بالزاير نفسه قال الشيخ عبد القاهر
يصف فرسه وانه مؤدب وانه اذا انزل عنه والقى عنانه في قربوس سرجه وقف مكانه
الى ان يعود اليه اراد باحتباء القربوس العنان اشتماله به عند الغاية فيه واصل الاحتباء
ان يجمع الرجل ظهره وساقه بعمامته وقد يحتبي بيديه قوله وسالت باعناق المطيّ
الاباطحُ هذا المصراع قد مر تفسيرها قوله سالت عليه شعابُ الحيّ حين دعا
انصاره بوجوهٍ كالدنانير البيت لان المعتز الشعاب جمع شعب بالكسر
وهو الطريق في الجبل يصف الممدوح بانه مطاع في قومه وانه اذا دعاهم يسيرون اليه من كل
جانب ووجوههم مشرقة كالدنانير وفيه اشارة الى انهم شجعان لا يتجهمون اذا اخزنهم خطب
وانهم في طاعته طائعون متهللون والحسن فيه انه استعار لفظ سال للسير الحثيث اي ما بهم

السلس اللين ثم اسند الى الشعاب التي تكون فيها سير قومه اليه ثم وصفهم في حال اسراعهم
اليه بما يثبت الشرف والكرم للداعي والمدعوّ من طلاقة الوجوه التي ينبئ عنها تشبيها
بالدنانير قوله فرعاءُ ان نهضت لحاجتها   عَجِلَ القضيبُ وابطأ
الدِّعْصُ الفرعاء الطويل الفرع وهو الشعر التام القضيب الغصن واراد به قامة
الحبيبة الدعص قطعة من الرمل مستديرة والمراد به ردفها والقصد من وصف القد
بالعجل والردف بالابطاء الى لطافة قدها والى ضخامة ردفها يريد هي طويلة الفرع ان ارادت النهوض
عجل قدها وساعدها لما يوقف للطافته ودقته وابطأ ردفها في القيام لعدل ثبات لعظمه هذا
واستعارة الغصن للقد والدعص للكفل معروفة لكن الوصف بالعجل والابطاء كساها غرابة
وحسنا قوله فقلت له لمّا تمطّى بصُلبه   واردف اعجازًا وناءَ بكلكلِ
البيت لامرئ القيس الضمير في له لليل في البيت قبله قال الزوزني تمطى اي تمدد ويجوز
ان يكون التمطي ماخوذا من المطا وهو الظهر فيكون التمطي مد الظهر ويجوز ان يكون منقولا من التمطط
فقلبت احدى الطائين ياء والتمطط تفعل من المط وهو المد الارداف الاتباع والاتباع وهو بمعنى
الاول ههنا الاعجاز المآخير الواحد عجز ناء مقلوب نأى بمعنى بَعُدَ والكلكل الصدر
والجمع الكلاكل والباء في قوله بكلكل للتعدية وكذلك هي في قوله تمطى بصلبه استعار لليل صلبا
واستعار لطوله لفظ التمطي لملائمة الصلب واستعار لاوائله لفظ الكلكل ولمآخيره لفظ الاعجاز
يقول فقلت لليل لما مد صلبه يعني اوسط طوله واردف اعجازا يعني ازدادت ماخيره امتدادا
وناء بكلكل يعني ابعد صدره اي بعد العهد باوله وتلخيص المعنى قلت لليل لما افرط طوله وناءت
اوائله وازدادت اواخره تطاولا وطول الليل ينبئ عن مقاسات الاحزان والشدائد انتهى كلامه
والمقول البيت بعده وهو الا ايها الليل الطويل الا انجلي وقد مر هذا في الانشاء قوله

جمعَ الحِجَى لنا في إمامٍ ... قتلَ البخلَ وأحيى السماحا

البيت لابن المعتز المراد بالحق العدل والانصاف والمراد بالقتل الازالة وبالاحياء الاظهار والمصراع الثاني صفة امام والمعنى ظاهر **قوله**

صبحنا الخزرجية مرهفاتٍ ... أبار ذوي أرومتها

ذووها البيت لكعب بن زهير صبحه الصبوح سقاه شراب الصبح الخزرجية نسبة الى الخزرج وهي قبيلة وقوله مرهفات يريد سيوفا مرهفات مرققات يقال ارهف السيف حدده ورققه اباره اهلكه والارومة الاصل والضمير في ارومتها للخزرجية وفي ذووها للمرهفات والمعنى سقينا الجماعة المنسوبة الى هذه القبيلة مكان الماء سيوفا محدده مرققة اهلكت ذووها واصحابها ذوي ارومتها والمصراع الاخر صفة مرهفات وفي جعل ~~الصبوح سيوفا~~ السيوف صبوحا لطافة فتامل **قوله**

نقريهم لهذميات نقد بها ... ما كان خاط عليهم كل زراد

البيت ... قوله

وأقرى المسامع إما نطقت بيانا ... يقود الحرون الشموس السلس

المسامع الاذان اما اي اما زايد اراد ان نطقت وجواب الشرط في قوله واقرى وانتصب المسامع على انه المفعول الاول لاقرى وبيانا هو الثاني وقوله يقود صفة بيانا قال الجوهري فرس حرون لا ينقاد واذا اشتد به الجري وقف وشمس الفرس شموسا وشماسا اي منع ظهره واراد بالحرون الشموس الرجل الذي لا ينقاد لكلام احد والمعنى ان نطقت اقري اذان السامعين بيانا واهيئ لها فصاحة يروض ... الابي الصعب الناس ويذلل منهم من لا يرفه ... يقال احد يصف نفسه بعذوبة الكلام وسحره **قوله**

تقري الرياح رياض الحزن مزهرة ... اذا سرى النوم في الاجفان ايقاظا

ازهر السحر صار ذا زهر انتصب رياض على انه المفعول الاول لتقري والثاني ايقاظا

الصبوح الشرب بالغداة وهو خلاف الغبوق تقول منه صبحته صبحا صح

وانتصب مزهرة على الحال من رياض الحزن ومعنى جعل الرياح الايقاظ قرى للرياض انها تهزها وتميلها عند الهبوب عليها ان اريد بالاجفان اجفان الرياض فسريان النوم فيها عبارة عن ذبولها والمعنى تهز الرياح ازهار الرياض اذا ذبلت وفي هذه الطريقة قول جار الله العرب والريح ايقظت الرياض والحيا فيها اذا رقد العرار شهيق وان اريد بالاجفان اجفان الناس فالمعنى توقظ الرياح وتحرك الرياض اذا نامت اجفان الناس اي تهب عليها الريح ليلا

غمر الرداء اذا تبسم ضاحكا ... غلقت لضحكته رقاب المال

البيت لكثير الغمر الكثير وهو في الاصل مصدر قال جار الله العلامة رضي الله عنه في قوله تعالى فتبسم ضاحكا من قولها ومعنى تبسم ضاحكا تبسم شارعا في الضحك آخذا فيه يعني انه قد تجاوز حد التبسم الى الضحك وكذلك ضحك الانبياء في اساس البلاغة غلق الرهن في يد المرتهن اذا لم يقدر على افتكاكه والمعنى هو كثير العطا اذا تبسم تجاوز حد التبسم شارعا في الضحك يشير بهذا الى حال السلم غلقت لضحكته وتبسمه رقاب امواله في ايدي السائلين يعني انه في حال السلم يجود باموالة **قوله**

ينازعني ردائي عبد عمرو ... رويدك يا اخا عمرو بن بكر

لي الشطر الذي ملكت يميني ... ودونك فاعتجر منه بشطر

استعار الرداء للسيف قال الجوهري رويدك الكاف للخطاب لا موضع لها من الاعراب وتفسير رويد مهلا وتفسير رويدك امهل وفيه لغات قوله دونك معناه خذ ومفعوله محذوف اي دونك المتنازع فاعتجر منه بشطره الاخر والاعتجار الاختمار في اساس البلاغة خرجن معتجرات مختمرات المعاجر وهو حسن المعتجر وهو الاعتمام اراد بالشطر الذي ملكته يمينه قائم السيف وبالشطر الاول صدره والمعنى ينازعني هذا الرجل سيفي الذي اصون به نفسي وعرضي قلت له امهل هذه المنازعة لاني اقاسمك لي منه من القسم

الغدير نهر ... ثرثر

الحب ... المطر صح

والنصب ...

العرار بهار البر وهو نبت طيب الرائحة الواحد عرارة صح

التبسم

تبسم ... صح

فك الرهن وافتكه بمعنى اي خلصه صح

طرفه الذی فی یمینی وهو قائمه وحده واختمه منه بطرفه الاخر وهو صدره وحده و استر به را سک
عند ضربی به راسک و اقطع المنازعه وبهذا یشبه قول الکاسی لهم صدر سیفی یوم بطحاء
سحبل ولی منه ما ضمنت علیه الانامل و قوله القا تقاسمهم اسیافنا شر قسمه
ففینا غواشیها و فیهم صدورهم سحبل اسم موضع قال المرزوقی وضع قسمه موضع مقاسمة
اراد شر مقاسمه و انتصاب شر علی المصدر و الغواشی القوایم و یکون الاغماد والفا والصدور
ارادها لصدور المضارب قوله لدی اسد شاکی السلاح مقذف له لبد
اظفاره لم تقلم معنی البیت مشروحا قوله و تضعد حتی لظن الجهول
بان له حاجة فی السماء البیت لابی تمام من قصیدة یرثی بها خالد بن یزید الشیبانی
و یذکر اباه و هذا البیت فی مدح ابیه و ذکر علوه و یروی بان له منزلا فی السماء و المعنی ظاهر
قوله یا ال نوبخت لا عدمتکم ولا تبدلت بعدکم بدلا
ان صح علم النجوم کان لکم حقا اذا ما سواکم انتحلا کم عالم فیکم
ولیس بان قاس ولکن بان رقی فعلا اعلاکم فی السماء مجدکم
فلستم تجهلون ما جهلا شافهتم البدر بالسؤال عن الامر الی ان
بلغتم زحلا الابیات لابن الرومی من قطعه یمدح بها ابا سهل النوبختی قوله لا عدمتکم
ولا تبدلت دعاء لهم بالبقاء و کونهم ان یکون معنی قوله ولا تبدلت بعدکم بدلا لا عشت ولا
بقیت بعدکم انتحل شعر غیره ادعاه لنفسه قوله کم عالم هی کم الخبریه مبتداء و الخبر فیکم واراد
عالم بعلم النجوم قوله ولیس بان اراد و لیس علمه بالنجوم بالقیاس و الاستدلال او اراد ولیس ذلک العالم
علم النجوم عالما به بسبب القیاس قوله بان رقی ان مصدریه لا فی قوله بان قاس و رقی اصله رقی علی وزن
علم یقال رقی فی السلم علاه فاخرج علی لغة طی لانهم یقولون فی رضی رضا و فی بادیه باداة

عالم

السحبل من الاودیة الواسع صح

ابا سهل النوبختی

کانهم یفرون من الکسره و بعدها یاء الی الفتحه فقلبت الیاء الفا قال العلامه قوله فعلا من علی بالمکان
فی المکان یعلو علوا لا من علی فی الشرف یعلی علاء و قد فتح اللام علی هذه اللغة لان الکلام فی العلو
لا فی العلاء و ارتفع مجدکم بقوله اعلاکم المشافهه المخاطبه من فیک الی فیه قوله عن الامر
ای عن امر العالم العلوی و السفلی و تاثیرات الکواکب انما خص زحل لانه ابعد الکواکب
و اعلاها و محصول هذه الابیات مفهوم و له من قطعه اخری فهم اعلم الناس بالنجوم بنو
نوبخت علما لم یاتهم بالحساب بل بان شاهدوا السماء سموا بترق فی المکرمات الصعاب
مبلغ لم یکن لیبلغها الطالب الا بتلکم الاسباب قوله مبلغ خبر مبتداء محذوف ای السماء
مبلغ و قوله بتلکم الاسباب اراد المکرمات الصفات التی کان بها الترقی و معنی الابیات
ظاهر قوله اتتنی الشمس زائرة ولم تک تبرح الفلکا قوله لم تک تبرح
تعالی برح المکان زال عنه جعل حبیبته شمسا حقیقیه فلذلک تعجب من زیارتها و اتیانها
قال الشیخ عبد القاهر قوله ولم تک تبرح الفلکا یرید انه ادعی الشمس نفسها و المعنی ظاهر
و قبله بعثت بذکرها شعری و قدمت الهوی شرکا فلما شاقها قولی وشب
الحب فاحتنکا اتتنی الشمس زائرة البیت و بعده وجدت العیش فی سعدی
وکان العیش قد هلکا قوله کبرت حول دیارهم لما بدت منها
الشموس ولیس فیها المشرق البیت لابی الطیب قال الواحدی کالشموس فی علو ذکرهم
او فی حسن وجوههم و المعنی کبرت الله تعجبا من قدرته حین اطلع شموسا من غیر المشرق
وکانت منازل الممدوحین فی جانب الغرب انتهی کلامه جعل ممدوحیه شموسا حقیقة ولم یخطر التشبیه
بباله فلذلک تعجب من ظهورهم من جانب الغرب قوله فلم ار قبلی من مشی البحر نحوه
ولا رجلا قامت تعانقه الاسد هذا البیت لابی الطیب فی تشبیه بدر المدبر
کعاجب الایضاح

فقد سها اراد بالبحر والاسد الممدوح والمعنى ان الممدوح لما وافى من نفسه للقيام الى
ولم ابصر قبل نفسي انسانا مشى نحوه البحر ولم ابصر بحرا قام له الاسد يعانقه يعني انا الذي
مشى البحر نحوه والاسد وعانقه الاسد ولولا ان ابا الطيب جعل الممدوح حقيقة البحر والاسد لما
لما امكنه ان يقول فلم ار قبلي البيت قوله هي الشمس مسكنها في السماء

فعز الفؤاد عزاء جميلا — فلن تستطيع اليها الصعود — ولن
تستطيع اليك النزولا

البيتان للعباس بن الاحنف قوله فعز الفؤاد هو امر
من عزاه يعزيه حمله على العزاء وهو الصبر يقال عزيته تعزية فتعزى هو اى صبرته وبعثته
على الصبر فتصبر ووضع العزاء موضع المصدر والمعنى ان هذه الحبيبة في عدم الوصول
اليها كالشمس الساكنة في السماء فابعث قلبك على الصبر الجميل فانك لن تستطيع الصعود اليها
وانها لن تستطيع النزول اليك وفي البيت الثاني تعليل لقوله فعز الفؤاد قوله

قلت زوري فارسلت انا آتيك سحره — قلت فالليل كان اخفى وادنى مسرة
فاجابت بحجة زادت القلب حسرة — انا شمس وانما تطلع الشمس بكرة

الابيات لسعد بن حميده قوله انا آتيك سحره مفعول اول لارسلت اى ارسلت
هذا الكلام واراد زوري ليلا بدليل قوله انا آتيك سحره والسحر بالضم السحر وهي نصب على الظرف
والعامل آتيك قوله اخفى وادنى يجوز ان يكونا مبنيين من المزيد ويكون المفعول من اخفى
محذوفا يريد اخفى للزائر ويكون مسرة مفعول ادنى والمعنى فالليل اشد اخفاء للزائر وادناء
للمسرة ويجوز ان يكونا متوجهين الى قوله مسرة للتنازع فالليل اشد اخفاء للمسرة واذناء لها
ويجوز ان يكونا من الثلاثي ويكون المميز من اخفى محذوفا اى اخفى زيارة وادنى مسرة ويجوز ان يكون
مسرة تميزا منهما والمعنى فالليل يخفى فيه الزيارة ويدنو فيه المسرة او يخفى فيه المسرة ويدنو

فيه واراد بالدنو انه قريب الحصول سهله قوله زادت القلب حسرة صفة حجة وانتصب
حسرة بزادت والتحقيق زادت في القلب حسرة قوله انا شمس الخ بيان الحجة ومن ابيات
المفتاح في هذا الباب قول سعد بن حميد ايضا قوله وعد البدر بالزيارة ليلا

فاذا ما وفى قضيت نذوري — قلت يا سيدي ولم تؤثر الليل
على طلعة الصباح المنير — قال لي لا احب تغيير رسمي
هكذا الرسم في طلوع البدور

[illegible] ثم خفف للنظم

الباء في قوله بالزيارة زائد والمفعول الاول
محذوف اى وعدني البدر الزيارة يقال وعدته كذا النذور جمع نذر وهو ما يوجب الانسان على
نفسه وهو في الاصل مصدر والمعنى وعدني الحبيب الزيارة فان وفى لي بما وعد قضيت
وأديت ما كنت اوجبته على من القربات لله تعالى وخرجت من عهدته شكرا لله على الوفاء
بالعهد يقال آثره على كذا اذا اختاره عليه المراد بالرسم العادة وهو في الاصل مصدر رسمه بكذا
امره به قال الشيخ عبد القاهر ينبغي ان تعلم ان هذه القطعة ضد الاولى من حيث اختار الليل
وقتا للزيارة في تلك والليل في هذه واما من حيث تختلف جوهر الشعر وتتفق وخصوصا
من حيث تنظر الآن فمثل وشبيه وليس بضد ولا نقيض ثم اعلم انا ان وازنا بين ما بين
القطعتين وبين ما تقدم من بيتي العباس هي الشمس مسكنها في السماء وما هو في صورته وجدنا
امرا بين ادعاء البدر والشمس انفسهما وبين اثبات بدر ثان وشمس ثانية ورأينا الكلام
قد شاب في ذلك الانكار بالاعتراف وصادفت صورة المجاز تعرض عنك مرة وتتعرض
لك اخرى فقوله البدر بالتعريف مع قوله لا احب تغيير رسمي وتركه ان يقول رسم مثلي يخيل اليك البدر
نفسه وقوله في طلوع البدور بالجمع دون ان يفرد فيقول هكذا الرسم في طلوع البدر يلفتك
الى ارادة بدر ثان ويعطيك الاعتراف على وجه يقول في القطعة الاخرى لان قوله انا شمس بالتنكير اعتراف

شمس ثانيه او كالاعراف قوله اى احد الغيثين صعصعة الذى متى تخلف
الجوزاء والدلو يمطر اجار بنات الوائدين ومن يجر على الموت
فاعلم انه غير مخفر السان للفرزدق وقوله احد افعل التفضيل من حد من للمفعول واراد
به خير الغيثين واجودهما جعل اياه غيثا وفضله على الغيث المعروف صعصعه عطف بيان للاب
وهو صعصعه بن ناجيه المجاشعى جد الفرزدق الجوزا والدلو من الانواء اجاره خلصه
واجرت فلانا على فلان اذا اغثته منه ومنعته واد ابنته دفنها وهى حيه وكانت العرب تفعل
ذلك مخافه الفقر او لحوق العار بهم خفر العهد بهم رعاه واخفره نقضه والهمزة للسلب
والمعنى جدى صعصعه خير الغيثين واجودهما واى الحامدون له على عطاءه اكثر من الحامدين للغيث
لان نداه اكثر من ندى الغيث وهو الذى متى اخلف الانواء ولم تمطر وقحط الناس امطر
على سائليه اياديه وعطاياه اجار وخلص بنات الواد من الوائدين الذين يدفنونها
فى حياتها مخافه الانفاق عليهن بالاحسان اليهم والانعام عليهم ثم قال وان من اجار الناس
على الموت واغاثهم منه ومنعهم فاعلم وتحقق انه لا يجوز اخفار العهد ونقض الشرط قوله
ومن يجر على الموت النفات قال الشيخ جار الله العلامه صعصعه بن ناجيه ممن منع الواد
فيه افتخر الفرزدق فى قوله ومنا الذى منع الوائدات فاحيا الوئيد ولم يوءد
يتعاوران من الغبار ملاءة بيضاء محكمة هما نسجاها تطوى
اذا وردا مكانا محزنا واذا السنابك اسهلت نشراها البيان لعدى
بن الرقاع فى صفه حمارين وحشيين وبايثران فى عدوهما من الغبار التعاور التداول الملاءة
الجلباب ومعنى تعاورهما ملاءة من الغبار تناوبهما فى ارتداء الغبار الذى اثاراه قوله
مكانا محزنا ذا حزن وهو الغليظ من الامكنة وقوله اسهلت دخلت فى السهل وهو ضد الحزن

نشر الملاءة من الغبار رفعها وبسطها وطيها ضده والمعنى يرتدى كل واحد
من الوحشيين من غبارهما المثار ملاءة ذات بياض محكمة كثيفة نسجاها
واثاراها تطوى وتنقص تلك الملاءة اذا اتيا مكانا غليظا لانه لا تراب فيه
فلا يرتفع الغبار واذا دخلت سنابكهما مكانا لينا تنشر ويرتفع لان فيه
ترابا فيرتفع شبه الغبار الذى اثاره الوحشيان بالملاءة ثم تناسى
التشبيه ونزله منزلة الحقيقه فبنى عليه الاحكام والطى والنشر والنسج
قوله المرتك فى يمنى يديك جعلتنى فلا تجعلنى
بعدها فى شمالكا البيت لابن ميادة الهمزة همزة الانكار اذا
دخلت على النفى افادت التقرير عبر عن كونه عزيزا عند المخاطب
بجعله له فى يمينه وعن ضده بجعله له فى شماله يريد كنت اكرمتنى
من قبل فلا تهنى من بعد قوله اذا ما راية رفعت لمجد
تلقاها عرابة باليمين البيت قدم مشروحا قوله
هون عليك فان الامور بكف الاله مقاديرها
حذف مفعول هون يريد هون كل صعب عليك المقادير جمع مقدار
بمعنى التقدير وهذا تسليه وتسهيل للمكاره على النفس والمعنى ظاهر
وبعده فليس باتيك منهيها ولا قاصر عنك مامورها
قوله وغداة ريح قد كشفت وقرة اذ اصبحت بيد
الشمال زمامها البيت للبيد القصر فى زمامها قيل للغداة وقيل
للقرة قال الزوزنى القرة والقر البرد يقول كم من غداة تهب

فيها الشمال وهي ابرد الرياح وقرة قد ملكت الشمال زمامها فهي في قبضتها
منصرفة على حكم ارادتها قد كففت عادية البرد عن الناس بنحر الجزور
لهم وتحرير المعنى كم من برد كففت عاديته باطعام الناس قوله
واذا المنية انشبت اظفارها الفيت كل تميمة لا تنفع
البيت لابي ذويب انشبت اعلقت والتميمة الحرزة التي تجعل معاذة دفعا
للآفة يريد اذا اعلقت المنية مخلبها في شيء لذهب به بطلت عنده الحيل
روي انه هلك لابي ذويب خمسة بنين في عام واحد وكانوا فيمن هاجروا
الى مصر فرثاهم بقصيدة منها هذا البيت ومنها اودى بني واعقبوني
حسرة بعد الرقاد وعبرة لا تقلع سبقوا هوي واعتنقوا
لهواهم فتخرموا ولكل جنب مصرع ومات ابو ذويب في زمن عثمان
رضي الله عنه في طريق مصر ودفنه ابن الزبير رضي الله عنهما قوله ولئن
نطقت بشكر برك مرة فلسان حالي بالشكاية انطق
البر الاحسان يروى مفصحا مكان مرة والمعنى ظاهر قوله صحا القلب
عن سلمى واقصر باطله وعري افراس الصبى ورواحله
البيت مطلع قصيدة لزهير وقوله عن سلمى اي عن حبها وفي قوله صحا تشبيه حبها بالسكر
اقصر عن الشيء اذا امتنع وهو قادر عليه وقصر عنه اذا امتنع وهو عاجز عنه فقوله
واقصر باطله من الكلام المقلوب يريد واقصر باطله واراد بباطل القلب ميله الى
الهوى وقصد السفاه قوله لا تسقني ماء الملام فانني
صب قد استعذبت ماء بكائي البيت لابي تمام استعذبه عده عذبا

شرح ابيات تضمنها القول في الكناية

يريد لا تلمني ايها اللائم على البكاء فان ماء البكاء مستعذب عندي

قوله الضاربين بكل ابيض مخذم الطاعنين مجامع
الاضغان قوله بكل ابيض اي سيف ابيض مصقول وقد ازيل صداه المخذم
القاطع والخذم القطع الاضغان جمع ضغن وهو الحقد ومجامع الاضغان كناية
عن القلوب وانما خص الطعن في القلوب لانها من المقاتل والطعن فيها غير ملبث
قوله فاتبعتها اخرى فاضللت نصلها بحيث يكون اللب
والرعب والحقد البيت للبحتري من قصيدة يذكر فيها ملاقاته للذيب وقبله
عوى ثم اقعى فارتجزت فهجته فاقبل مثل البرق يتبعه الرعد
فاوجرته خرقاء تحسب ريشها على كوكب ينقض والليل مسود
فازداد الاجتراء وصرامة وايقنت ان الامر منه هو الجد
فاتبعتها اخرى البيت والمعنى لما لقيت الذيب عوى ثم اقعى ووضع اليتيه
على الارض فارتجزت وصوتت فهجته فاقبل علي مثل البرق الذي يتبعه الرعد
فاوجرته خرقاء وجعلت له نشابة خرقاء ليس لها رفق وجورا له تخال
ريش تلك النشابة على كوكب اي على نصل مضيء كالكوكب والليل مظلم فازداد
الذيب الاجتراة ومضاء وايقنت ان الامر فيه جد ليس فيه هزل
فاتبعتها اخرى اي فاتبعت تلك النشابة الخرقاء نشابة اخرى فاضللت
نصلها وغيبته حيث يكون فيه العقل والخوف والحقد وهو القلب اي
قبلته لانه اذا اصيب الذي هو القلب من الرمي لا يلبث لانه من المقاتل وبعد

نحو وقد اوردته منهل الردى على ظمأ لو انه عذب الورد قوله

ابت الروادف والثدى لقمصها مس البطون وان تمس ظهورا

البيت للحماسي قال المرزوقي لف الخبرين ثم رمى بتفسيرهما جملة ثقة بان السامع لكلامه يرد الى كل واحد ما له وذلك لانه قال ابت الروادف والثدى لقمصها جمع ما يكون خلفا وقداما من الردف والثدى وهو يريد ان يصفها بانها ناهدة الثدى دقيقة الخصر لطيفة البطن عظيمة الكفل والردف فالثدى تمنع القمص ان تلتصق ببطنها والروادف تمنعها ان تلتصق بظهرها فبين في التفسير في عجز البيت ما الغرض في صدره كما ترى وقوله وان تمس ظهورا اجاز العطف على مس البطون لان البطون في موضع المفعول لان المصدر يضاف الى المفعول كما يضاف الى الفاعل فالبطون مع لفظة مس كظهورا مع ان تمس في الكلام وانما قال لقمصها بالجمع قصدا الى ثروتها وغناها او الى جانب ما يمس بطنها من قمصها وجمع البطن والظهر اعتبارا لما حولها وجمع الردف مبالغة في عظمه وكنى باباء الروادف ان تمس القمص ظهورها عن عظم كفلها وباباء الثدى ان تمس القمص بطنها عن نهودها وفي البيت لف ونشر على غير ترتيب قوله

انا الرجل الضرب الذي تعرفونه خشاش كراس الحية المتوقد البيت لطرفة

في اساس البلاغة رجل خشاش صغير الراس العرب الخفيف اللحم والعرب تمدح خفة اللحم لان كثرته داعية الى الكسل والثقل وهما يمنعان من الاسراع في دفع الملمات وكشف المهمات والمعنى انا الرجل قليل اللحم سريع في الحاجات صغير الراس كراس الحية التي تتوقد عينه وعين الحية احدى العيون التي توصف بالحمرة والحية تقع على الذكر والانثى وصغر الراس دليل على الذكاء قوله وما بك في

من عيب فاني جبان الكلب مهزول الفصيل البيت للحماسي

قال الجوهري الفصيل ولد الناقة اذا فصل عن امه وقوله وما بك الخ شرطيه والمعنى لا ان يكن في عيب فان كلبي لا يهر على من ياتي لانه لطول اعتياده للوافد النعم وفصيلي مهزول لاني انحر امه للاضياف فيصف نفسه بالجود وكنى عنه بكون الكلب جبانا والفصيل مهزولا قوله لعبد العزيز على قومه

وغيرهم منن ظاهره فبابك اسهل ابوابهم

ودارك ماهولة عامره وكلبك آنس بالزائرين

من الام بالابنة الزائره الابيات لنصيب وقيل لعمران بن عصام

المنن جمع المنة والمراد بها النعم معنى سهولة الباب لا يشق على الواحد اتيانه ولا ينبو ابا المقيمين فيه وقوله فبابك التفات من الغيبة الى الخطاب وقوله عامره تعالى عمر الدار وعمرت بنفسها اي عامره بالاضياف والنازلين وفي وصف الابنة بما وصفت به زيادة مبالغة في استيناس الام بها فما ظنك وحصول معنى الابيات ظاهر قوله يكاد اذا ما ابصر الضيف

مقبلا يكلمه من حبه وهو اعجم البيت لابن هرمة وموجها الضمير في يكاد للكلب اي يكاد الكلب عند العبارة بالضيف يكلمه حبا له مع عجمته وانتصب مقبلا على الحال وكنى بحب الكلب للضيف عن جوده قوله لا امتع

العوذ بالفصال ولا ابتاع الا قريبة الاجل البيت لابي هرمة

ايضا امتعه بكذا ومتعه بكذا بمعنى والعوذ جمع عائذ وهي من النوق الحديثة النتاج وقوله لا امتع العوذ بالفصال معناه اني انحر الفصال للاضياف

فلا تتمتع اماتها بها او اخر اماتها فلا تصبر الانفصال بمتعه بها ولا اشتري الاكل فقد
قربت اجلها وكني عن جوده بعدم الامتناع وقرب الاجل قوله
تشكى ما اشكلت من الم الشوق اليها والشوق حيث النحول
والبيت لابي الطيب والمعنى ان هذه الجنية تشكو من الم الاشتياق اليَّ ما اشكوه
من الشوق اليها ثم كذبها في تلك الشكوى بقوله والشوق حيث النحول يعني
ان الشوق ملازم النحول فكم هي لم تكن ناحلا لم تكن مشتاقا واراد ما اشتكيته
فحذف الراجع وكني عن كذبها في ادعاء الشوق بقوله والشوق حيث النحول
قوله الي كم ترد الرسل عما اتوا له كانهم فيما وهبت
ملام البيت لابي الطيب الخطاب لسيف الدولة اتاه رسل ملك الروم
لطلب الصلح فردهم عنه يعني انك ترد الرسل عما اتوا له ولطلبه وهو
الصلح كانهم ملام فيما وهبته من المال اي كما ترد لوم اللائمين في بذل المال ترد
الرسل عن الصلح وهذا هو المدح الموجه كني برد الرسل عن الصلح عن شجاعته
وبرد اللوم فيما يهبه عن جوده قوله فان انا لم يحمدك عني صاغرا
عدوك فاعلم انني غير حامد البيت لابي التمام الصاغر الذليل
وانتصابه على الحال وقوله عني اي عن جهتي واراد الشاعر تحمد العدو للممدوح
عنه حفظه لما يقول فيه من المدح وانشاده والحاصل ان الشاعر يقول اني ان لم احسن
القول فيك حتى يحمل عدوك على حفظه وانشاده فلا تعدني من الحامدين لك
قوله ضعيف العصا بادي العروق ترى له عليها اذا ما اجدب
الناس اصبعا البيت في صفة الراعي قوله ضعيف العصا كناية عن حسن رعيته

وانه لا يوذي الغنم بالضرب قوله بادي العروق يريد ان عروقه ظاهره
لهزاله ومقاساته الرعية وطلب المراعي المخصبة وقوله ترى خطاب لكل
احد وقوله اجدب الناس دخلوا في الجدب وهو القحط وقوله اصبعا
اي اثرا حسنا فعبر عنه بالاصبع لان الاعمال اللطيفة الدقيقة لا تتاتى
الا به والمعنى ان هذا الراعي ضعيف العصا حسن الرعية رفيق بالغنم رزين
لا يعنف بها ترى له ولاجل رعيه عليها اثرا حسنا وسمنا عند دخول
الناس في القحط قوله صلب العصا بالضرب قد دمّاها
هذا في صفة الراعي ايضا قوله صلب العصا كناية عن حسن رعيته وقوله دمّاها
اراد جعلها كالدمى جمع دمية وهي الصورة المنقوشة والصورة الجميلة
تشبيه بها ولم اجد في اساس البلاغة والصحاح دمّاها في معنى جعلها كالدمى
وكانه فعل مبني من الدمية مثل دمنت في قول الحماسي اري كل ارض
دمنتها وان مضت لها حجج يزداد طيبا ترابها قال
المرزوقي دمنتها فعل مبني من الدمنة اثر الدار وما سود بالرماد وغيره
وكان معنى دمنتها اثرت فيها بالاقامة قوله ان السماحة
والمروة والندى في قبة ضربت على ابن الحشرج
البيت لزياد الاعجم في اساس البلاغة مروه وهي كمال الرجولية القبة
تكون فوق الخيمة ويتخذها الرؤساء قال ابو تمام لولا بنو جشم بن
بكر فيكم ضربت خيامكم بغير قباب قوله والمعنى ظاهر
والمجد يدعو ان يدوم لجيده عقد مساعي ابن العميد نظامه

في اساس البلاغة هو من ابل المساعي اي المكارم نظام الشيء ما يكون به ذلك الشيء
منتظما والمعنى ظاهر قوله فما جازه جود ولا حل دونه ولكن
يصير الجود حيث يصير البيت لابن هاني وهو ابو نواس من قصيدة
في الامير خصيب بن عبد الحميد جاز المكان تخطاه يصير ينتقل يعني ان الجود
يصحبه ولا يفارقه ومنها فمن يك اكثر حاسدي برحلة الى بلد فيه
الخصيب امير قوله يبيت بمنجاة من اللوم بيتها اذا ما بيوت
بالملامة حلت البيت للشنفرى في وصف امرأة بالعفة قوله بمنجاة اي بموضع
نجاة قوله من اللوم اي من الفجور الذي هو سبب اللوم والعذل وهذا من باب
اطلاق اسم السبب على المسبب وكذا قوله بيوت الملامة حلت والمعنى تمسي
بيت هذه الامرأة لعفتها بموضع النجاة من الفجور في زمان نزلت بيوت
سائر النساء بمواضع الفجور الذي هو سبب الملامة قوله رمزت
الي مخافة من بعلها من غير ان تبدي هناك كلامها
الرمز الاشارة الخفية والمعنى ظاهر قوله ابين فما يزرن سوى كريم
وحسبك ان يزرن ابا سعيد البيت لابي تمام قوله ابين
ويزرن اي الابل يريد ابت الابل غير زيارة الكريم فما يزرن سواه
وحسبك في كافيك من كل كريم زيارتها لابي سعيد لانه اكرم من كل كريم
قوله او ما رأيت المجد القى رحله في آل طلحة ثم لم يتحول
البيت للبحتري قوله او ما رأيت اي رأيت ومعنى رأيت علمت القاء
الرحل عبارة عن الاقامة اراد بالتحول الارتحال والمعنى انك قد علمت ان

المجد اقام في آل طلحة ولم يرتحل عنهم قوله اذا الله لم يسق
الا الكرام فسقى وجوه بني حنبل وسقى ديارهم
باكرا من الغيث في الزمن الممحل السان لبعض العرب قوله
فسقى دعا لهم يجوز ان يريد بالوجوه الاشراف يقال هو وجه القوم وهؤلاء
وجوه البلد والقصد في الدعاء بالسقيا الى ان يمد الله المدعو له بما يزيد
في نمائه ونضارته وقوله من الغيث بيان لقوله باكرا وانما خص بالباكر
لانه اكثر واطيب امحل صار ذا محل وهو القحط كذا قال العلامة قال ابن
السكيت امحل البلد فهو ماحل ولم يقولوا ممحل وانما جاء ذلك في الشعر والمعنى
ظاهر قوله متى تخلو تميم من كريم ومسلمة بن عمرو من تميم
الاستفهام للانكار يريد لا تخلو هذه القبيلة من الكريم وهذا الرجل من تميم

ومن ابيات المفتاح في هذا الباب قوله

سألت الندى والجود مالي اراكما تبدلتما ذلا بعز مؤبد
وما بال ركن المجد امسى مهدما فقالا اصبنا بابن يحيى محمد
فقلت فهلا متما عند موته فقد كنتما عبديه في كل مشهد
فقالا اقمنا كي نعزى بفقده مسافة يوم ثم نتلوه في غد

قوله مسافة يوم اي مقدار يوم والمعنى ظاهر شرح ابيات تضمنها

الفن الثالث وهو علم البديع

قوله اما والذي ابكى واضحك والذي امات واحيى والذي امره الامر
البيت لابي صخر الهذلي الحماسي وتكرير الذي ليس بتكثير للاقسام لان اليمين

يمين واحدة لان لها جوابا واحدًا ولو كانت ايمانا مختلفةً لوجب ان يكون لها
اجوبة مختلفة وفايدة التكرير التفخيم والتهويل كذا ذكره المرزوقي قوله اخرم الامر
اى امره محكم لا يدفع ولا مجال لرده وحذف المفاعيل اما لتنزيل الافعال المتعدية
منزلة اللازم او لمجرد الاختصاص وجواب القسم قوله لعمرى لقد تركتني احيسة
الوحش ان ارى (بيت) اليقين منها لا يروعهما الزجر والمعنى اقسم بالله الذى بيده
المساءة والمسرة والاماتة والاحياء والامر الذى له من مرد لقد تركتني هذه
الحبيبة احسد الوحش مولعة فى المراعى اثنين اثنين لا تخوفهما رقيب
ولا يدخل فيما بينهما تنفير وتمنيت ان يكون حالتى مع صاحبتى كحالهما مع الالف
وقد طابق بين الابكاء والاضحاك والاماتة والاحياء قوله
اذا ايقظتك حروب العدى فنبه لها عمرا ثم نم البيت لبشار يريد
اذا ازالت عنك النوم والراحة حروب وحوادث من جهة الاعداء فنبه لها ولدفعها
هذا الرجل واخبره بوقوعها ثم انك بعد ذلك نم واسترح فانه يدفعها عنك
وقد طابق بين النوم واليقظة قوله على انني راض بان احمل الهوى
واخلص منه لا على ولا ليا قوله على انني اى مع انني وهو متعلق بما قبله
وقوله لا على ولا ليا فى محل النصب على الحال من الضمير فى اخلص يعنى تحملت
من مشاق الهوى ما يوجب المدح مع انى راض بان احمله واتخلص منه لا يكون لى منه
ضر ولا نفع ولا ذم ولا مدح وقد طابق بين على ولى قوله بساهم
الوجه لم تقطع اباجله يصان وهو لبوم الروع مبذول البيت
لطفيل الغنوى الباء متعلق بقوله شهدتها فى البيت قبله وهو شهدتها

ثم لم ازع الاقال بها سيان ذو قبض منها ومكفول والضمير
فى شهدتها للغارة واراد بساهم الوجه فرسا عابس الوجه متغيره من شدايد الحرب
يقال سهم وجهه سهومة اذا تغير الاباجل عروق فى الصدر واحدها ابجل
وهو للفرس بمنزلة الاكحل للانسان اذا اصاب الفرس داء فى صدره قطعت
اباجله وكويت فيظهر فيه عيب وقوله يصان يصنع ويغذى ويقام عليه
المراد بالروع الحرب وقوله مبذول اى يستعمل فى الحرب والمعنى شهدت الغارة
بفرس متغير الوجه عابسه من مكاره الحرب سليم صحيح لا عيب فيه ولم يصبه داء يصان
ويربى فى السلم وهو مبذول فى الحرب يستعمل فيها وقد طابق بين يصان ومبذول
قوله وقد اطفاؤا شمس النهار وا وقدوا نجوما من العوالى فى سماء عجاج
البيت لابن رشيق قوله وقد اطفاؤا اى ستروا وجه الشمس بما اثاروا من الغبار
فلم يبق لها ضوء فكانها اطفئت فاستعار الاطفاء لذلك وحسن ذكر الاطفاء
لان الشمس شبيه بالسراج والمراد بالعوالى الرماح وبنجومها اسنتها شبهها
فى لمعانها بالنجوم وشبه العجاج بالسماء والمعنى ان هولاء القوم ستروا
الشمس بالغبار الذى اثاروه وجعلوا اسنة رماحهم لامعة كالنجوم فى عجاج
مرتفع كالسماء وقد طابق بين الاطفاء والايقاد قوله
ولقد نزلت من الملوك بماجد فقر الرجال اليه مفتاح الغنى
البيت للقاضى الارجانى والمعنى ولقد اخترت من بين الملوك ملكا ماجدا
افتقار الرجال اليه وسيلة الى نيل الغنى لانهم اذا افتقروا اليه قصدوه
واذا قصدوه نالوا عنده الغنى وقد طابق بين الغنى والفقر قوله

لعن الاله بني كليب انهم لا يغدرون ولا يفون لجار
يستيقظون الى نهيق حمارهم وتنام اعينهم عن الاوتار
البيتان للفرزدق اللعن الطرد قوله لا يغدرون ولا يفون عبارة عن عجزهم
وضعفهم ولذلك اذا ارادوا وصف الرجل بالقدرة قالوا ينفع ويضر
وفي عكسه لا يضر ولا ينفع والمعنى طرد الله تعالى هؤلاء القوم وابعدهم عن رحمته لانهم
ضعاف عجزة لا يقدرون على الضر والنفع يستيقظون ويتركون النوم اذا
نهق حمارهم للتجسس عن الحامل له على النهيق ولدفع المكروه عنه وتنام اعينهم
عن الاوتار ويغفلون عن طلب احقاد لهم عند الجناة عليهم والاوتار جمع وتر
وهو الحقد وقد طابق بين استيقظ وتنام قوله مها الوحش الا
ان هاتا اوانس قنا الخط الا ان تلك ذوابل
البيت قد مر مشروحا وقد طابق بين هاتا وتلك قوله وتنكر
ان شئنا على الناس قولهم ولا ينكرون القول حين نقول
هذا البيت قد مر مشروحا وقد طابق بين تنكر ولا ينكرون قوله
يقيض لي من حيث لا اعلم النوى ويسري الى الشوق من حيث اعلم
البيت للبحتري يقيض يقدر والنوى مرفوع به والمعنى يقدر لي الفراق من وجه
لا اعلمه واذوقه من حيث لا احتسب ويسري الي الاشتياق من وجه اعلمه وهو حب
المفرط ولفظ البيت خبر ومعناه التشكي والتفجع وقد طابق بين لا اعلم واعلم قوله
ولقد عرفت وما عرفت حقيقة ولقد جهلت وما جهلت
خمولا البيت لابي الطيب الخمول ضد النباهة وهي الشهرة وانتصب حقيقة

وخمولا على التمييز والمعنى ان الناس عرفوك من وجه وما عرفوا حقيقتك لانهم
عاجزون عن بلوغها وليس جهلهم لك من خمولك وعدم شهرتك بل لارتفاع قدرك
وعلو منزلتك وقد طابق بين عرفت وما عرفت وجهلت وما جهلت قوله
خلقوا وما خلقوا لمكرمة فكانهم خلقوا وما خلقوا
رزقوا وما رزقوا سماح يد فكانهم رزقوا وما رزقوا
يجوز ان يكون هذا ذما لجماعة مخصوصين وان يكون ذما لاهل الزمان قوله
رزقوا اي رزقوا المال محذوف المفعول بين النفي والاثبات في البيتين
والمعنى ظاهر قوله تردى ثياب الموت حمرا فما اتى
لها الليل الا وهي من سندس خضر البيت لابي تمام من مرثية ابي نهشل
محمد بن حميد وكان قد استشهد اراد بثياب الموت الاكفان قيل
السندس ما دق من الديباج قوله من سندس خبر هي وقوله خضر ثان
والمعنى تردى ولبس هذا الرجل الاكفان وهي ثيابه التي كان لابسها حمرا
ملطخة بالدم فلم يات لها الليل ولم ينقض عليها يوم قتله الا وتلك الثياب
الحمر من سندس الجنة الخضر وقد البس مكانها حلل الجنة ولعله كان بني
نبهان يوم وفاته نجوم سماء خر من بينها البدر قوله طالما قلت
للمسائل عنكم واعتمادي هداية الضلال ان ترد
علم حالهم عن يقين فالقهم يوم نوال او نزال
تلق بيض الوجوه سود مثار النقع خضر الاكناف حمر النصال
الابيات لابي حيوس قوله طالما يجوز ان يكون ما كافة وان يكون مصدرية فان كانت

فحقها ان يكتب كلمه متصله وان كانت مصدريه ان يكتب منفصله الا عماد
التقصد قوله وما عباد ذى هدايه الضلال اعراض من قلت وقوله وقوله
ان ترداخ يوم النزال يوم الحرب واصله منازله الاقران بعضهم
بعضا قوله عن تغيب اى صادرا عن تغيب قوله يلق مجزوم لانه جواب الامر بياض
الوجوه تهللها وطلاقتها خضرة الاكناف عباره عن خصبها وحمرة النصال
دمى السيوف كنايه عن قتل الاعداء قوله بيض الوجوه وما بعده من المنصوبات احوال
من المحذوف اى يلقهم واحوالهم هذه واراد يلق منهم بيض الوجوه فيكون من باب
التجريد وقوله بيض الوجوه خضر الاكناف ناظرا الى يوم نائل وقوله سود مثار
النقع حمر النصال ناظر الى يوم النزال فهو لف ونشر وتقرير هذا محصول معنى البيت
فلا حاجة الى تقريره قوله لمن تطلب الدنيا اذا لم ترد بها
سرور محب او مساءة مجرم البيت لابى الطيب وهذا البيت فى اثناء
ابيات يعاتب بها كافورا والى مصر على تاخير العطاء والاحسن ان يكون الخطاب
عاما المساءة مصدر ساءه اى احزنه والمعنى لاى انسان تطلب الدنيا اذا
انت لم ترد ولم تقصد بها مسرة الاحباب ومساءة الاعداء اى انما تراد
الدنيا لنفع الاولياء وضر الاعداء ولست تصلح لغير هذين الغرضين قوله
لا تعجبى يا سلم من رجل ضحك المشيب براسه فبكى
البيت لدعبل قوله سلم يجوز ان يكون ترخيم سلمى ويجوز ان يكون هكذا اسم امراة
قوله ضحك اى ظهر ظهورا تاما قوله فبكى اى حزن واراد الشاعر بالرجل نفسه
والمصراع الثانى صفة رجل والمعنى لا تعجبى يا حبيبه من تغير حال رجل شاب

لحزن

لحزن فتغير حاله فان ذلك ليس ببديع لان من ابتلى بما ابتليت به من مشاق
الحب وغيره تغير حاله لا محاله قوله ما ان ترى الاحساب بيضا
وضحا الا بحيث ترى المنايا سودا البيت لابى تمام قال
الجوهرى الحسب ما يحسبه الانسان من مفاخر ابائه البيض جمع ابيض الوضح
جمع واضح واراد ببياض الاحساب ووضوحها شهرتها ونقاءها من العيب
والمذمة قوله بحيث ترى المنايا سودا اشار بحيث الى المعركة يقال موت
اسود اى شديد يحرض على الخوض فى الحروب ويقول لا ترى انتساب الى
احسابك ومناقبك التى ورثتها من الاباء مشهورة بعيدة من الذم الا بالخوض
فى حيث ترى المنايا وتشاهدها سودا شديدا وقد طابق بين البيض والسود
قوله له منظر فى العين ابيض ناصع ولكنه فى القلب اسود
اسفع البيت لابى تمام الناصع الخالص من كل لون وقد نصع نصوعا الاسفع
الشديد السواد الضمير فى له للشيب يعنى للشيب منظر فى مراى العين ابيض
خالص البياض حسن ولكنه فى القلب اسود شديد السواد لفرط كراهته
له وشدة بغضه وهذا شكايه عن الشيب وذم له قوله وتنظرى خبب
الركاب ينصها محيى القريض مميت المال البيت لابى تمام
تنظره وانتظره بمعنى الخبب العدو الركاب الابل ولا واحد لها من لفظها
وقال بعضهم واحدها ركوب كقلاص وقلوص نصصت ناقتى
حملتها على السير الشديد حتى استخرجت اقصى ما عندها واراد بمحيى القريض
نفسه والقريض الشعر ومعنى احيائه انه يجيده ويحسنه ونظره بعد خفائه

والمراد بميت المال الممدوح ومعنى اماتته له انه يبذله ويفنيه بالبذل
وتنظري امر للعاذلة ومحصول المعنى ظاهر بهذا قوله وتنظري عطف على النهي
في البيت قبله وهو لا تنكري عطل الكريم من الغنى البيت وسيأتيك
بهذا من بعد قوله فتى تتوفيه ما يسر صديقه
على ان فيه ما يسوء الاعاديا البيت للنابغة الذبياني وقيل للنابغة
الجعدي من ابيات المراثي وهو حماسي يروى كان فيه ما يسر صديقه قال
المرزوقي لما قال كان فيه ما يسر صديقه وقد علم ان في الناس من يجمع الخير خالصا
دون الشر وخشي انه ان سكت على هذه الجملة ظن به القصور عن التمام
والوقوف دون الكمال فلا يكون فيه النكاية في الاعداء والاساءة اليهم
قال على ان فيه ما يسوء الاعاديا وبهذا هو النهاية في الكمال وقد طابق
بين يسر ويساء وبعده فتى كملت خيراته غير انه جواد فما يبقي من المال
باقيا قوله فوا عجبا كيف اتفقنا فناصح
وفي ومطوي على الغل غادر قوله فناصح يريد فانا ناصح وفي ذو وفاء
بالعهد وقوله ومطوي اي انت او هو مطوي مشتمل على الغل وهو الحقد
نادى العجب مقول يا عجب تعال فهذا اوانك لتتعجب من اتفاقنا مع
تباين صفاتنا وقوله فناصح تعليل للتعجب من الاتفاق والغرض بيان حسن
خلقه وقد ناصح طابق بين النصح والغل والوفاء والغدر قوله
ما احسن الدين والدنيا اذا اجتمعا واقبح الكفر والافلاس
بالرجل البيت لابي دلامة يتعجب من حسن اجتماع الاسلام والمال ومن قبح اجتماع

الكفر والفقر وقد طابق بين الحسن والقبح والدين والكفر والمال والافلاس
قوله فلا جود يغني المال والجد مقبل ولا البخل يبقي المال
والجد مدبر هذا البيت ينسبه صاحب الايضاح الى ابي الطيب ولم يوجد في اشعاره
المشهورة المدونة بهذا البيت فلعله يكون فيما وراءها الجد البخت يعني ليس الجود
مغنيا للمال حال اقبال الجد وليس البخل مبقيا للمال حال ادبار الجد والغرض انه يريد
ان الامر الاصلي ان يكون الانسان مجدودا مسعودا وقد قابل بين الجود والبخل
والافقار والابقاء والاقبال والادبار قوله ازورهم وسواد الليل
يشفع لي وانثني وبياض الصبح يغري بي البيت
لابي الطيب المتنبي ازورهم للاعراب في السفلة قال الواحدي
جمع في هذا البيت بين خمس مطابقات الزيارة والانثناء وهو الانصراف والسواد
والبياض والليل والصبح والشفاعة والاغراء وعلى ولي [illegible] النور [illegible] الظلام
لان حبيبي فيهم والحال ان الليل يشفع لي لانه يسترني عنهم وعند الانصراف يشهرني
الصبح فكانه يغريهم بي ويحرضهم علي حيث يريهم مكاني قوله كان
الثريا علقت في جبينه وفي خده الشعرى وفي وجهه القمر
البيت لابن عنقاء الفزاري وهو حماسي ويروى المرزوقي علقت فوق نحره
وفي انفه الشعرى وفي خده القمر قال يريد انه قد غشي على كل جانب ما ينوره
فالثريا فوق نحره والشعرى يعني العبور مركزه في انفه والقمر متلالئ في خده
فهو نور على نور وقد راعى التناسب في الجمع بين الثريا والشعرى والقمر قوله
من جلتنا بناضر خده واذنه من ورق الاس البيت في صفة

النرجس الناضر الطرى شبه خده بهذا الورد الطرى واذنه فى الانتصاب بورق الاس وفى الجمع بين الجلنار والاس تناسب قوله كالقسى المعطفات بل الاسهم

مبرية بل الاوتار البيت للبحترى فى صفة الابل المهازيل عطف العود وعطفه

حناه شبه الابل فى الانحناء بالقسى ثم بالاسهم المبرية ثم بالاوتار القسى ومعنى بل ان

كل واحد من التشبيهات صادق فان شئت شبهتها بهذا او بهذا الان يكون معناه ان

الاول خطاء فاضرب عنه قوله اصح واقوى ما سمعناه فى الندى من الخبر

المأثور منذ قديم احاديث ترويها السيول عن الحيا

عن البحر عن كف الامير تميم البيت لابن رشيق قوله اصح واقوى ما سمعناه

اراد اصح ما سمعناه فحذف لدلالة الثانى عليه قوله من الخبر بيان لقوله ما سمعناه المأثور المروى

من اثر الحديث رواه وقوله منذ قديم ظرف للمأثور او لقوله سمعناه وقوله احاديث ترويها

مبتداء خبره اصح واقوى والمعنى الاحاديث التى ترويها السيول عن الحياء والمطر باب كرمه

وجوده ويروى تلك الاحاديث فى ذلك المعنى الحيا عن البحر ويرويها البحر عن كف الممدوح اصح

الاخبار واقوى الاحاديث التى سمعناها فى معنى الجود من قديم الايام وفى البيت تناسب

بالمرتاب قوله تسربل وشيا من خزوز تطرزت مطارفها

طرزا من البرق كالتبر فوشى بلا رقم ونقش بلا يد ودمع بلا عين

وضحك بلا ثغر البيت فى صفة السحاب تسربل لبس السربال والضمير المستكن للسحاب

الوشى نوع من الثياب منقوش الخز وجمع خزوز وهو من الثياب فالجوهرى المطرف

واحد المطارف وهى اردية من خز مربعة لها اعلام قال الفراء واصله الضم لانه فى المعنى

ماخوذ من اطرف اى جعل فى طرفيه العلمان ولكنهم استثقلوا الضم فكسروه والطرز لكون

الراء تخفيف طرز بضمها وهى جمع طراز وهو علم الثوب وانتصب طرزا بحذف حرف الجر

وايصال الفعل اى طرزت بطرز الرقم مصدر رقم على الشئ خط عليه اثبت للسحاب

ثوبا منقوشا من الخزوز واثبت لها مطارف وجعل لها من البرق طرزا شبهته بالتبر

ثم قال فوشى اى لذلك السحاب ثوب منقوش بغير رقم راقم وله نقش بدو عليه

من البرق من غير هناك يد نقاش وله دمع جار وهو المطر لا من العين وله ضحك

يريد به لمعان البرق من غير ان تكون هناك ثغر قوله ان يلحقوا اكرر

وان يستلحقوا اشدد وان نزلوا بضنك انزل البيت

لعنترة العبسى وقبله والخيل تعلم والفوارس انى فرقت

جمعهم بضربة فيصل قوله اكرر من الكرة وهى الحملة وقوله اشدد من الشد وهو

العدو والاسراع والمعنى ان هؤلاء الفوارس الذين فرقتهم وهزمتهم ان

لحقونى وادركونى بعد تفرقهم وفرارهم عنى كررت عليهم وصاولتهم

وان يستلحقونى وطلبوا منى ان الحقهم وادركهم بعد فرارهم عنى شددت

نحوهم واسرعت اليهم وان نزلوا للقتال فى مكان ضيق نزلت به وقاتلتهم

قوله وبعد طارت تخوفنى الحتوف كانى اصبحت من عرض الحتوف

بمعزل فاجبتها ان المنية منهل لا بد ان اسقى بذلك المنهل

قوله احمل واحتكم اصب وعز اهن

وذل اخضع وقل اسمع ومر اطع البيت لابن زيدون قوله ته امر

من تاه عليه اذا تكبر وقوله وعز امر من عز يعز اذا غلب وقوله اهن

من هان يهون اذا ذل وقوله ذل امر من دلت المراة تدل بالكسر او تدللت

معناه بالفارسية نازكرد و قوله احمل اصبر اهن اخضع اسمع اطع حكايات
عن النفس انجزمت لكونها اجوبة للاوامر مخاطب حبيبه و المعنى ظاهر قوله

احْمِلْ و امُرْ و ضُرَّ و انفَعْ و لِنْ و اخشُنْ و رِشْ و ابْرِ و انتدِبْ

للمعالي السب لديك الجن قوله ورش امر من راش فلانا قوى جناحه بالاحسان اليه
فارتاش وترتش و ك‍ـ فرشني بخير طالما قد بريتني فخير الموالي من يريش ولا يبري
قوله وابر امر من برى القلم و الانتداب في المعنى كن حلوا للاولياء و مرا للاعداء
و ضارا للتي لنف‍ـ[illegible] نفعا للموافق ولينا رفيقا لمن يلاين و خشنا لمن يخاشن و رش واصلح
بالاحسان حال من اختل حاله و ابر و افسد حال كل من يفسد و انتصب لاقتناء المعالي
و اجمعها وحذف المفاعيل من هذه الافعال اما لمجرد الاختصاص او لتنزيلها منزلة الافعال
اللازمة يريد اوجد هذه الافعال

ومن ابيات المفتاح

وحرف كنون تحت راء ولم يكن بدال يؤم

الرسم غيره النقط الحرف الناقة المهزولة النون من حروف المعجم وراء اسم فاعل
من رايشه اذا اصبت رئته و كذلك دال اسم فاعل من دلا الناقة يدلوه دلوا
اذا رفق بسوقها و عنى بالنقط ما تقاطر على الرسوم من المطر قوله يؤم الرسم
غيره النقط مجرور من حيث انه صفة راء قوله و حرف معطوف على مجرور في البيت
قبله وهو تجل عن الرهط الاماء غادة لها في عقيل من مالكها رهط المراد بالرهط
الاول ازار يتخذ من ادم و تشقق جوانبه من اسافله ليمكن المشي فيه و بالرهط
قومها و عشيرتها قوله عظمت هذه الحسنة ان تلبس ثياب الاماء لانها من بنات
الامراء و تجل هذه الحسنة ايضا ان تركب من النوق ما هي في الضر و الاعياء كالنون

المجموعة في مالكها من قبيلة عقيل رهط

ركبها الاعرابي لزيارة الاطلال فضرب رئتها اذ لا حراك بها من شدة الهزال يريد
ان راكب هذه الحسنة سمان ذوات اسنمة و السكتة ايهام كما ذكر صدر الافاضل

سئمت تكاليف الحياة ومن يعش ثمانين حولا لا ابا لك يسأم

البيت لزهير السآمة الملالة تعالى سئمته اذا مللته تكاليف الحياة المشاق التي تصيب
الانسان ما دام حيا جمع تكليف بمعنى المشقة وهو في الاصل مصدر قوله لا ابا لك كلمة
تقولها الجفاة من الاعراب لا يراد بها الجفاء و انما يراد بها التنبيه و الاعلام و هو
اعتراض بين الشرط و الجزاء و المعنى مللت المشاق التي تكون في الحياة ثم قال و كل من
عاش زمانا مديدا و بلغ هذا العدد مل من الحياة و مشاقها قوله اذا

لم تستطع شيئا فدعه وجاوزه الى ما تستطيع استطاع الامر

اطاقه و تحمله والمعنى اذا انت لم تطق امرا فدعه واتركه وجاوز ذلك الامر الى الامر
الذي تستطيعه و تطيق تحمله قوله ابكيكما دمعا ولو انني على

قدر الجوى ابكي بكيتكما دما السان البحري الجوى حرقة القلب
و الخطاب في ابكيكما و بكيتكما لخليلي سلمى في مطلع القصيدة الحليلي سلمى بكاظمة
و تعلما ان الجوى ما هجتما والمعنى اني ابكيكما دمعا ولو كان بكائي على قدر ما في القلب
من الحرقة لكان الدم جاريا من العين مكان الدمع و قوله تعلما بمعنى اعلما ولا تستعمل منه
الامر تعال اذا قيل تعلم تعلمت اي علمت قوله احلت دمي من غير جرم

وحرمت بلا سبب يوم اللقاء كلامي فليس الذي حللته بمحلل

وليس الذي حرمته بحرام السان البحري الضمير المستكن في احلت و حرمت للحبيبة
قوله كلامي اراد تكليمها لي وهو اسم اجرى مجرى المصدر فاضيف الى المفعول و قوله

وقوله حللته وحرمته خطاب للحبيبة والمعنى جعلت هذه الحبيبة سفك دمي حلالا وجعلت
تكلمها لي يوم الملاقاة حراما من غير سبب وجرم يقتضي ذلك ثم قال ان الذي جعلته حلالا
وهو سفك الدم ليس بحلال وان الذي جعلته حراما وهو التكلم ليس بحرام وفيه نهي عاطي
عليه وان كان لفظه خبرا قوله قالوا اقترح شيئا نجد لك طبخه
قلت اطبخوا لي جبة وقميصا اقترح عليه الشيء كلفه وقوله نجد من الاجادة
وهي تحسين الشيء والمعنى ظاهر وقوله اطبخوا لي جبة من باب المشاكلة قوله
من مبلغ افناء يعرب كلها اني بنيت الجار قبل المنزل
البيت لابي تمام نعم الافناء قدم يعرب قبيلة وهو يعرب بن قحطان عرب اليمن
كلها تاكيد لقوله افناء يعرب وقوله اني بنيت في محل النصب على انه المفعول الثاني
لقوله مبلغ والمعنى من المبلغ جماعات هذه القبيلة اني اتخذت الجار قبل
ان تبوء المنزل يعني ان الممدوح وصلني نداه قبل ان اسكن في ذراه فقوله
اني بنيت الجار من باب المشاكلة قوله اترى القاضي اعمى ام تراه يتعامى
سرق العيد كان العيد اموال اليتامى ترى بضم التاء والمضارعة معناه
تظن والخطاب لكل احد تعامى اري من نفسه انه اعمى وليس به روي انه شهد رجل عنده
برؤية هلال العيد فلم تقبله فقال الشاعر اترى القاضي البيت ولهذا الظهر معنى
البيت فقوله سرق العيد مشاكلة قوله وانا لقوم ما نرى القتل سبة
اذا ما راته عامر وسلول هذا البيت من ابيات منها قوله وتنكر ان شئنا
البيت السبة العار وعامر وسلول قبيلتان وانما قال راته عامر على قول القبيلة
والمعنى نحن قوم لا نعلم القتل والموت في الحرب عارا حين راته وعلمتها تان القبيلتان

القتل عارا وقد حذف المفعول الثاني لرأته لانه بمعنى علمته والتقدير اذا راته
سبة وذكره في اثناء وصف انفسهم بالشجاعة قصدا جبن نحالفهم استطراد قوله
واذا ما اتقى الله الفتى واطاعه فليس به باس وان كان من جرم
البيت لزياد الاعجم يهجو قبيلة جرم الباس الشدة والخوف مقصود الشاعر
ان يذكر ان التقي والمطيع لله ليس به خوف فذكر على سبيل الاستطراد في اثناء
هذا المقصود ان جرما شر الناس بقوله وان كان من جرم والمعنى اذا كان
الفتى متقيا مطيعا لله فلا خوف عليه وان كان ذلك الفتى من شر الناس ولعل
ولو جمعت جرم على راس نملة لباتوا اشباعا يفرطون من الشحم قوله
ان كنت خنتك في المودة ساعة فذممت سيف الدولة المحمودا
وزعمت ان له شريكا في العلى وجحدته في فضله التوحيدا
قسما لو اني حالف بغموسها لغريم دين ما اراد مزيدا
الابيات لابي اسحق الصابي قوله فذممت دعاء عليه لذلك دخله الفاء وقوله
وزعمت عطف عليه وكذلك وجحدته في اساس البلاغة جحده حقه وبحقه قوله التوحيدا
يجوز ان يريد توحيد الناس اياه في الفضل وجعلهم اياه وحيدا فيه ويجوز
ان يكون مصدرا بفعل لم يسم فاعله اي كونه موحدا في الفضل متفردا به قوله قسما
منصوب بفعل مضمر اي اقسم المراد باليمين الغموس غير ما ذكر في كتب الفقه
قال الكليل هي التي لم يوصل بالاستثناء يبرئ الشاعر نفسه عن جناية
الخيانة لحبيبه في مودته بقسم عظيم فيقول ان خطر ببالي خيانة لك
ونقض عهودك فكنت ذاما لسيف الدولة المحمود بكل لسان وزاعما ان له شريكا

في علاه مع انه لا امثل الوفيها وكنت جاحد التوحيد في فضله ومخالفا لاجماع الناس

على انه وحيد في الفضل وبهذه الابيات الشريفة ولذلك قال اقسمها اي اقسم قسما وهو

ذم سيف الدولة وزعم الشريك لنفي العلى وانكار تفرده بالفضل لواني اردت

ان اقسم الغموس اليمين واشدها لصاحب دين على وطالب حق على

براءة ذمتي ما ارادوه منه اعني اقسمت به عند كل براءة ساحتي عن الخيانة لك

في الوداد واقتصر على ان اقول ان كان على ما يدعيه كنت ذا ما لسيف الدولة

وكنت كذا وكذا واكتفي به مني لانه اعظم الايمان ولهذه الابيات قصة قد ذكرت

في اليميني شعر اذا اما نهي الناهي فلج بي الهوى

اصاخت الى الواشي فلج بي الهجر البيت للبحتري الاصاخة الاستماع

في اساس البلاغة اصاخ له والواشي النمام والمعنى اذا نهاني الناهي

عن حب هذه الحبيبة ومنعني منه فلج بي هواها ولزمني حبها ولم تعمل النهي علي

اصاخت واستمعت الى الواشي لي عندها وصدقته فيما افترى علي فلج بي

الهجر ولزمها التباعد عني وعملت الوشاية عملها اي هي في ودادي على

خلاف ما انا عليه في ودادها شعر اذا احتربت يوما ففاضت دماؤها

تذكرت القربى ففاضت دموعها البيت للبحتري يصف بمدح بها

الخليفة المتوكل على الله ويذكر صلح تغلب بعد وقوع القتال في اساس البلاغة

احتربوا وتحاربوا الضمائر في البيت راجعة الى الفرسان في البيت قبله والمعنى

اذا تحارب هولاء الفرسان وتقاتلوا ففاضت دماؤها التي تسفكونها في

القتال تذكرت ما بينهم من القرابة الجامعة لهم ففاضت دموعها اشفاقا على قطيعة

الرحم يريد انهم مع كونهم اقارب تقاتلوا وتحاربوا قوله فرد

شعورهن السود بيضا ورد وجوههن البيض سودا البيت

لعبدالله بن الزبير الاسدي وهو حماسي يرثي حربا وقبله رمى الحدثان نسوة

ال حرب بمقدار سمدن له سمودا الفمر في رد للحدثان والمعنى رمى

حدثان الدهر نساء قوم هذا الرجل بقدر كن غافلات عنه فرد حدثان الدهر

وجعل السود من شعورهن بيضا ورد البيض من وجوههن سودا لما ابتلاهن من المصائب

والشدائد في مصيبة هذا الرجل السمود الغفلة من الشي وقوله رمى الحدثان

نسوة ال حرب بمقدار قال المرزوقي فيه ما يجري مجرى القلب لانه لو قال رمى

المقدار نسوة ال حرب بحدثان لكان اقرب من المعتاد واجرى على طريق الذين

قوله فلا مجد في الدنيا لمن قل ماله ولا مال في الدنيا لمن قل مجده

البيت لابي الطيب والمعنى فلا يحصل في الدنيا مجد وشرف لمن قل له الاموال ولا يحصل

في الدنيا مال لمن لا مجد ولا شرف له اذ حصول كل منهما موقوف على حصول الاخر وهذا

البيت تعليل للنهي عن تبذير المال في البيت قبله وهو فلا ينحلل في المجد مالك كله

فينحل مجد كان بالمال عقده قوله ان الليالي للانام مناهل تطوى

وتنشر دونها الاعمار فقصارهن مع الهموم طويلة وطوالهن

مع السرور قصار وجه تطوى وتنشر الى الاعمار واراد بطي الاعمار قصرها وبنشرها

طولها واراد بالليالي الزمان والمعنى ان هذا الزمان للناس منهل يرده وتنقصر

دون تلك المناهل اعمار قوم وتطول اعمار اخرين فقصار الاعمار طويلة مع الهموم والاحزان

وطوال الاعمار قصيرة مع السرور والفرح وانما قال هذا بناء على ان ايام الحزن توصف بالطول

وايام السرور توصف بالقصر وكذلك الشتاء لطول اليوم لا القاك فيه وشهر
يلتقي فيه قصير شعر قف بالديار التي لم يعفها القدم
بلى وغيرها الارواح والديم البيت مطلع قصيدة لزهير قوله القدم اى
تقادم العهد الارواح جمع ريح والديم جمع ديمة وهي المطر الدائم اثنى
عن صاحبه الوقوف بالديار التي وصفها بانها لم يبلها تقادم العهد ثم رجع عن ذلك
فقال بلى غيرها هبوب الرياح وانصباب الامطار ودل بهذا على وله وحيرته
شعر اليس قليلا نظرة ان نظرتها اليك وكلا ليس منك قليل
البيت لابن الطثرية وهو حماسي قوله اليس قليلا معناه التقرير لعله كما ان قوله تع
بكاف عبده معناه تقرير الكفاية وذلك ان حرف الاستفهام يضارع النفي ونفي النفي
ايجاب وقوله ان نظرتها وضع الضمير موضع المصدر كانه ان نظرت النظرة اليك
وجواب الشرط في قوله اليس والمعنى ان نظرت النظرة اليك فنظرة منك اذا حصلت
لي قليلا بالنسبة الى ما اقاسيه في هواك واتحمله من اجله ثم استدرك على نفسه
راجعا فيما اطلق فقال كلا وهو حرف ردع ونفي لا قليل منك ومثل هذا
قول الاخر ان قل منك يكثر عندي وكثير ممن تحب القليل مبتدا
وكثير ممن يحب خبره شعر فلما نات عنا العشيرة كلها
انخنا فحالفنا السيوف على الدهر فما اسلمتنا عند يوم كريهة
ولا نحن اغضينا الجفون على وتر البيت ليحيى بن منصور الحنفي وهو حماسي
قوله انخنا كناية عن الاقامة والثبات التي لغة المعاهدة اسلمته تركه الكريهة
من اسماء الحرب يقال اغضى جفنه على الشيء اذا تحمله وساهل فيه يقول لما نات

عنا عشيرتنا وهم ربيعة وتباعدت عنا فلم تنصرنا على ما اصابنا انخنا واقمنا بدار
الحرب وثبتنا في وجوه الاعداء وحالفنا سيوفنا واتخذناها حلفاء على الدهر
والانتقام منه فلم اسلمتنا السيوف ولا خذلتنا ولا توانت في النصرة يوم الحرب
وعند مدافعة الاعداء ولا نحن اغضينا جفوننا على وتر وحقد لنا في الاعداء ولم يكن منا
مسامحة في ادراكه والمعنى انا وسيوفنا توافينا فيما عليه تعاقدنا فبلغنا كل اقصى
المبالغ في طلب الاوتار وبلغت السيوف بعد النهايات في المعاونة وبهذا ضربه مثلا
لاستبدادهم فيما نهضوا بعددهم وعددهم وبلائهم وصبرهم واستغنائهم من اعانة
الغير بهذا ذكره المرزوقي واذا اريد بالجفون الاغماد بمعنى الاغضاء الضم لان السيف
اذا اغمد اغضى الجفن عليه واطبق والمعنى ولا نحن ضممنا جفون السيوف وغمودها
على وتر اي بل مع حقد لنا في الاعداء اي لم نغمد السيوف ولنا حقد بل سللناها
وادركنا الاوتار شعر كانت كانون اهدى من ملابسه
لشهر تموز انواعا من الحلل او الغزالة من طول المدى خرفت
فما تفرق بين الجدي والحمل البيت للقاضي ابي الفضل عياض كانون
من اسماء شهور الروم وهو غير منصرف للعجمة والعلمية الغزالة الشمس يقال طلعت
الغزالة الخرف قلة العقل من الكبر وقد خرف الرجل بالكسر فهو خرف الجدي برج
تحول اليه الشمس في اول الشتاء وعند تحولها الى الحمل يكون فصل الربيع نصف لسلخ
باردة في فصل الصيف فيقول كان هذا الشهر الذي هو من شهور الشتاء وهو كانون اهدى
من ملابسه الى شهر تموز حللا فاحمرت الافاق في الصيف كما في الشتاء او الشمس من طول مدتها
وبعد غايتها صارت خرفة قليلة العقل فما تفرق بين منزليها في زمان ينبغي ان تنزل

في الحمل فيطيب الهوى نزلت في الجدي فبرد الهوى قوله حملناهم
طرًّا على الدهم بعدما خلعنا عليهم بالطعان ملابسا يقال جاءوا
طرًّا اي جميعا الادهم جمع ادهم و هو يطلق على الفرس و القيد و المراد هنا القيد
يريد اسرناهم و قيدناهم بعدما طعناهم وجعلنا الفرس والطعن لباسا لهم مشتملا
عليهم كاللباس قوله لولا التطير بالخلاف وانهم قالوا
مريض لا يعود مريضا لقضيت نحبي في فنائك خدمة
لاكون مندوبا قضى مفروضا البيت لابن السجع التطير التشاؤم
قوله بالخلاف اي بخلاف العرف و العادة و قوله و انهم بفتح الهمزة عطفا على التطير
النحب النذر يقال قضى فلان نحبه اذا مات كان كل انسان نذر ان يموت
فاذا مات قضى نحبه نذره و قوله مندوبا اي ميتا مبكيا عليه من ندب الميت بكى عليه
وعدد محاسنه واراد بالمفروض عيادة المريض يعتذر الى المخاطب عن ترك
عيادته فيقول لولا تشاؤم الناس بخلاف عاداتهم المقررة في الامور و لولا قولهم
ان المريض لا يعود المريض لقضيت نحبي في فناء بيتك اقامة للخدمة لك لاكون
ميتا مبكيا قد قضى وادى ما هو مفروض و واجب عليه و هو عيادتك وقد ادهم
في الجمع بين المندوب والمفروض قوله فسقا الغضا والساكنيه وان هم
شبوه بين جوانح وضلوع البيت للبحتري اراد بالغضا في ساكنيه الراجع
الى الغضا الموضع وبالضمير في شبوه الراجع اليه الشجر التصدير الدعاء بالسقيا
للغضا لا ان يكون المدعو له مما يزيد في نمائه ونضارته ولذا ان قصد خلاف هذا
تدعى بسقي النار كما قال فلا سقاهن الا النار تضطرم والمعنى اسقاه الله هذا الموضع

والله ما امونتماهم ونضارتهم وان شبوا واوقدوا شجر الغضا في قلبي واحرقوني
بنار الهوى التي تشبه نار الغضا قوله فعل المدام ولونها ومذاقها
في مقلتيه ووجنتيه وريقه البيت لابن حيوس فعل المدام الاسكار
والمعنى عين هذا الحبيب تسكر بنظرها كما تسكر الخمر ولون وجنته احمر كلون الخمر
وطعم ريقها كطعمها واهل العشق يستلذون طعمها فلهذا يشبهون بها ريق الحبيب
وفي البيت لف ونشر على الترتيب وقبله وتخففت تعني النديم بريقه
عن كاسه الملأى وعن ابريقه قوله آراؤكم ووجوهكم
وسيوفكم في الحادثات اذا دجون نجوم فيها معالم
الهدى ومصابيح تجلو الدجى والاخريات رجوم البيت لابن
الرومي دجى الليل اظلم شبه الآراء والوجوه والسيوف بالنجوم ثم عين
لكل منها ما هو له على الترتيب فقال فيها اي في الآراء والوجوه والسيوف وقوله
فيها معالم مرتب الجر اي هي معالم ومصابيح ورجوم اي الآراء معالم للمهتدي
ومنار للاهتداء كما ان بها اهتدى والوجوه مصابيح تجلو وتزيل الظلم بانوارها
والسيوف رجوم يرجم بها الاعداء المارقون كما يرجم بالنجوم الشياطين والاخريات
جمع اخرى واراد بها السيوف و ذكرها للتأكيد والا كان من حق الكلام ان يقول
ورجوم والرجوم جمع راجم قوله كيف اسلو وانت حقف وغصن
وغزال لحظا وقدا وردفا البيت لابن حيوس الحقف بالكسر النقاء
والمعنى كيف اخرج من حبك و دواعي الحب من حسن العين واعتدال القامة وعظم
الردف موجودة فيك جميع اشياء ثم ذكر لكل منها ما هو له على غير ترتيب فاللحظ

مردود الى الغزال والتدالى الغصن والردف الى الحقف قوله لقد خنت

قوما لو لجأت اليهم طريد دم او حاملا ثقل مغرم لالفيت
فيهم معطيا او مطاعنا وراءك شزرا بالوشيج المقوم

السان للفرزدق

قوله طريد دم مطرود الاجل دم سفكته ومرهوف العصاص وكان الدم طردك المغرم الغرامة
وقوله وراءك يعنى قدامك قال الجوهرى الشزر الطعنة عن يمينك وشمالك
وانتصب شزرا على انه صفة مصدر محذوف اى طعانا شزرا واراد بالطعان
الشزر المتتابع الوشيج شجر الرماح ثم تذكر ويراد به الرمح والمعنى والله لقد خنت
قوما ونقضت عهود اناس لو التجأت اليهم مطرودا من الدم وخائفا من القصاص
او حاملا ثقل غرامة لزمتك لجناية صدرت منك الفيت اى وجدت فيما بينهم رجلا معطيا
لك من امواله ما تسقط به عنك ثقل غرامتك ومطاعنا امامك بالرمح المقوم حاملا دونك
ودون عدوك فى حامٍ مالك عمن قصدوك واراد بالمعطى والمطاعن الجنس وفى الكلام لف
ونشر على غير ترتيب لان المعطى يرجع الى حامل الثقل والمطاعن الى طريد الدم قوله

ان الشباب والفراغ والجدة مفسدة للمرء اى مفسدة

الجدة الغنى مصدر وجد اذا استغنى قوله اى مفسدة اى مفسدة عظيمة والمعنى ظاهر

ولقد صدق فيما قال قوله ما نوال الغمام وقت ربيع
كنوال الامير وقت سخاء فنوال الامير بدرة عين
ونوال الغمام قطرة ماء السان لرشيد الدين الوطواط النوال

العطاء قال الجوهرى البدرة عشرة الاف درهم والمعنى ظاهر قوله

من قاس جدواك بالغمام فما انصف فى الحكم بين شكلين

انت اذا جدت ضاحك ابدا وهو اذا جاد دامع العين

الجدوى العطاء والجدى مثله قوله بالغمام اى بجدوى الغمام وهو المطر واراد بشكلين
عطاء الممدوح والمطر اى شاكلين متشابهين والسان له تعليل لعدم النصفة فى الحكم قوله

فما هو الا الوحى او حد مرهف تميل ظباه اخدعى كل مائل
فهذا دواء الداء من كل عالم وهذا دواء الداء من كل جاهل

السان لابى تمام من قصيدة فى المعتصم يذكر طغره ببابك سيفه مرهف مرقق
وفى ديوانه له مصحح بقيم مكان يميل وهو اوضح الظبى جمع ظبة وهو حد السيف
وقد يراد بها السيف الاخدع عرق فى العنق اراد بالمائل المتكبر لان المتكبر يوصف
بالميل فى العنق والصعر فى الخد والمعنى فى هوى او فى امر الاسلام ولا يتمه الا الوحى
والكتاب المنزل من عند الله او حد سيف محدد مرقق يقيم دواء داء العالم لانه يتدبر
الكتاب ويتأمله فيتبعه وهذا اى السيف دواء داء الجاهل لانه يبرأ به من داء
جهله اما بالتخويف او بالقتل كما قيل الخاصى يرى الحق فيتبع والعامى
يرى السيف فيرتدع قوله ولا يقيم على ضيم يراد به الا الاذلان
غير الحى والوتد هذا على الخسف مربوط برمته وذا يشج
فلا يرثى له احد بعدان السان وقد مر معناهما قبل قوله اذ يبان
فى بلخ لا باكلان اذا صحبا المرء غير الكبد فهذا
طويل كظل القناة وهذا قصير كظل الوتد السان لبعض العجم
ان اريد بالكبد كبد المرء الذى صحباه فالكلمة الكبد عبارة عن اجى رجاله وسوء معاشرتهما
اياه وشكاسة اخلاقهما ولهذا الكلام فى الفارسية نظير وان اريد كبدهما يكون

فالمراد خسا ستها في الماكل لوصف اليوم الطويل وغيره بطل القناة والعرب تزعم
ان ظل الرمح اطول ظل **بيت** فوجهك كالنار في ضوءها
وقلبي كالنار في حرها شبه وجه الحبيب وقلبه بالنار وفرق بين
وجهي المشابهة **وهو من ابيات المفتاح في هذا الباب**
قوله قد اسود كالمسك صدغا وقد طاب كالمسك خلقا
شبه الصدغ والخلق بالمسك ثم فرق بين وجهي المشابهة والمعنى ظاهر **قوله**
حتى اقام على ارباض خرشنة تشقى به الروم والصلبان والبيع
للسبي ما نكحوا والقتل ما ولدوا والنهب ما جمعوا والنار ما زرعوا
البيتان لابي الطيب من قصيدة في سيف الدولة حين سعلوا الدنبله وهو في المقابت
والضمير في اقام عائد الى سيف الدولة والارباض جمع ربض وهو ما حول المدينة والخرشنة
بلد من بلاد الروم والصلبان جمع صليب وهو للنصارى ويجمع على الصلب ايضا والبيع
جمع بيعة بكسر الباء وسكون الياء وهو متعبدهم قوله للسبي ما نكحوا اي الواحدة اقام
ما يقام من في المصراع الاول لو اوقع في المصراع الثاني وحكى ابو زيد سبحان سبح
الرعد بحمده والمعنى قاد هذا الممدوح عساكره حتى اقام وسلط على ارباض هذه المدينة
وقد شقيت به الروم وهذه الاشياء ثم بين شقاء الروم فقال للسبي ما نكحوا اي
تسبي نساءهم وتقتل اولادهم وتنهب اموالهم وتحرق زروعهم وضمن الاقامة
معنى التسلط فعداها بعلى ومنها قوله والدهر معتذر والسيف منتظر
وارضهم لك مصطاف ومرتبع والمعنى ان الدهر يعتذر اليك مما فعل فيما ظفر الروم
باصحابه والسيف منتظر كرتك عليهم فيشفيك منهم وارضهم لك منزل صيف

وربيع **قوله** قوم اذا حاربوا ضروا عدوهم
او حاولوا النفع في اشياعهم نفعوا سجية تلك منهم
غير محدثة ان الخلائق فاعلم شرها البدع البيتان
لحسان بن ثابت المحاولة الطلب شيعة الرجل واشياعه اتباعه
وانصاره السجية الخلق قوله تلك مبتدا والخبر سجية ~~غير محدثة~~
وتلك اشارة الى وصفهم به من مضرتهم للاعداء ومنفعتهم للاولياء والتقدير
تلك منهم سجية غير محدثة والخلائق جمع خليقة بمعنى الخلق وقوله فاعلم اعتراض
بين الاسم والخبر وقوله ان الخلائق علم شرها البدع جار مجرى المثل وهو التعليل
بصفهم بالاقتدار على ما يشاءون وانهم من الضر والنفع طبيعي غير محدث
قوله لوان ما انتم فيه يدوم لكم ظننت ما انا فيه
دائما ابدا لكن رايت الليالي غير تاركة ما سر من حادث
او ساء مطردا فقد سكنت الى اني وانكم سنستجد خلاف
الحالتين غدا قوله دائما مفعول ثان لظننت وقوله ابدا ظرف لقوله
دائما وقوله مطردا اي مستمرا مفعول ثان لقوله تاركة قال الجوهري
استجده صيره جديدا وقوله غدا يراد به الزمان القريب لا حقيقة الغد
لو تقت قوما اعتروا باباتنا لو ان السعة في المال وعدلوا عن سنن الوداد فيقول
لو دام لكم ما انتم فيه من حسن الحال لظننت ما انا فيه من سوء العيش دائما ابدا لكني
رايت الليالي والحوادث لا تترك السار من الحوادث والمحزن منها مطردا مستمرا على
واحد بل فصل سكنت الى اني استجد واجعل حالا حسنة خلاف حال التي انا فيها جديدا

و استبدل الغنى بالفقر وريب و انتم تجعلون ضيق حال بين خلاف حالكم التي
انتم فيها الآن جديدا و تستبدلون المساءة بالمسرة عن زمان وريب
و تقلب الاحوال و في هذا توبيخ للمخاطبين على سوء معاملتهم و تهمل للعمر
على نفسه قوله لمختلفي الحاجات جمع ببابه فهذا لذا فن وهذا
له فن فللخامل العليا وللمعدم الغنى وللمذنب العتبى
وللخائف الامن البيان لابن الشرف القيرواني قوله جمع ببابه مسند اليه
وقوله لمختلفي الحاجات خبره اي ملتصق ابنايه وهو المشهور بين الناس المعدم
الفقير العتبى اسم من الاعتاب وهو الارضاء ومعناه بالفارسية خشنود كـ
وحقيقة الاعتاب ازالة العتب الهمزة للسلب والمعنى لقوم مختلفي الحاجات
اجتماع ببابه فهذا اي البعض من هؤلاء القوم له فن ونوع من الحوائج وهذا اي البعض
الاخر له فن ونوع حاجة سوى حاجة الاول فللخامل العلياء والعلو الذي يكسبه
شهرة بين الناس وللمذنب العتبى لانه يعفو عنهم وللخائف الامن لانه يعصمهم من المخاوف
قوله سأطلب حقي بالقنا ومشايخ كأنهم من طول
ما التثموا مرد ثقال اذا لاقوا خفاف اذا دعوا كثير
اذا شدوا قليل اذا عدوا البيان لابي الطيب الصحيح رواية من روى
بالفتى قال الواحدي اراد انه يطلب حقه بنفسه وبغيره فكنى
بالفتى عن نفسه وبالمشايخ عن غيره واراد انهم مجربون وانهم لاعتيادهم
اللثام فكأنهم مرد حيث لم تر لحاهم وقوله ثقال البيت من صفة مشايخ قوله
ثقال لشدة وطأتهم على الاعداء ويجوز ان يريد ثباتهم عند اللقاء وكنى بالخفة

معنى فارسي كلمه

من سرعة الاجابة والمعنى ثقال شديد الوطأة او ثابتين اذا لاقوا الاعداء
خفاف مسرعين الى الاجابة اذا دعوا الى كفاية مهم وقد ابعه خطب كثير اذا شدوا
وصالوا على الاقران لان الواحد منهم يقوم مقام الجماعة قليل عند العد قوله
بدت قمرا ومالت خوط بان وفاحت عنبرا ورنت غزالا
البيت لابي الطيب وقد مر معناه قوله سفرن بدورا وانتقبن
اهلة ومسن غصونا والتفتن جآذرا البيت لابي القاسم الزاهي
هذه الاسماء منتصبة على الحال والمعنى هؤلاء النسوة سفرن وكشفن عن وجوههن
مشبهات بالبدور اشراقا وانارة وانتقبن ووضعن النقاب عليها
مشبهات بالاهلة لظهور حواجبهن عند الانتقاب ومسن وتبخترن
في مشيهن مشبهات بالغصون اهتزازا وتمايلا والتفتن مشبهات
بالجآذر قوله واعلم علم اليوم والامس قبله ولكنني
عن علم ما في غد عمي البيت لزهير وقد مر تفسيره في بحث الاطناب
ان يعلموا الخير يخفوه وان علموا شرا اذاعوا وان لم يعلموا كذبوا
البيت لطرنج والمعنى ان هؤلاء القوم ان اطلعوا على الخير من جهتي او من جهة غيري
اخفوه وان عثروا على نقص مني او من غيري اذاعوه وشهروه بين الناس وان لم يعلموا
شيئا من الشر كذبوا واختلقوا الاكاذيب قوله صلى لها حيا وكان
وقودها ميتا ويدخلها مع الفجار البيت لابي تمام من قصيدة يمدح المعتصم بالله
ويذكر احراق الافشين وقد كان مجوسيا فاسلم على يد المعتصم وجعله صاحب جيشه
ثم اتهم بانه شيئا وذكر انه يعبد الصنم فصلبه واحرقه الفمر في صلى وكان الافشين

والقصر باللباد وقودها ويدخلها النار الوقود ما توقد به النار وانتصب حيا
ومبنيا على الحال والمعنى صلى بهذا الرجل النار وغيره حال حيوته وصار
وقوده بعد موته حكما لها حال حياته ويدخل النار يوم القيامة مع من يدخلها من الفجار
وبعده وكذلك اهل النار في دنياهم يوم القيامة حل اهل النار قوله
تعالى فريق القوم لا وفريقهم نعم وفريق ايمن الله لا ندري
اللت لنصيب والمعنى ظاهر قوله فيهما كشيء لم يكن او كنازح
به الدار او من غيبته المقابر قوله فيهما معناه احسبها
واجعلها وهو يتعدى الى مفعولين وحكى ابن الاعرابي … ذلك
اي جعلني بذلك كما ذكره المرزوقي وقوله لم يكن معناه لم يقع ولم يحدث
النازح البعيد … الدار … والمعنى احسبها شيئا
لم يحدث ولم يوجد وشيئا بعيدا به الدار والبعدة عنك او انسانا او الذي
غيبته المقابر … الارض … وفي هذا تسلية للمخاطب
قوله وسوها تعدو بي الى صارخ الوغى بمستلئم مثل
الفنيق المرحل قال … الوجه …
وسوها … فرس شوهاء صفة محمودة …
… تعدو … بسرعة الصارخ المستغيث والاضافة … اي الى صارخ
في الوغى والباء في قوله بي للملابسة وقوله بمستلئم بدل … كانه قال
تعدو بمستلئم وهو لابس اللامة وهي الدرع الفنيق الفحل المكرم عند اهله
وقوله المرحل يجوز ان يكون من رحل البعير اذا اشخصه عن مكانه ويجوز ان يكون

من رحل البعير شد عليه الرحل وشدد للمبالغة والمعنى رب فرس شوهاء متغير الوجه
لما اصابها من شدائد الحرب وغيرها تسرع الى المستغيث في الحرب وعليها مني رجل لابس الدرع
مثل الفحل المكرم المتخلص المزعج عن مكانه او الفحل الذي قد شد عليه الرحل يريد
بهذا بدانته وعبالة مناكبه وضخامته قوله بمستلئم تجريد وهذا نوع من التجريد
مغاير لقولهم رأيت به اسدا قال … قوله ولئن بقيت لارحلن
بغزوة تحوي الغنائم او يموت كريم
من مسلم الحنفي وهو حماسي الاسلام … موطئة للقسم ولارحلن جوابه والقسم
مضمر يريد والله لئن … وقوله تحوي الغنائم طرف لارحلن ورواه بعضهم تحوي
الغنائم … صفة لغزوة اي حاوية للغنائم وقوله او يموت كريم او بدل
من الا ويموت منتصب بان مضمرة كانه قال الا ان يموت كريم ويعني بالكريم نفسه
والمعنى والله لئن بقيت سالما لارحلن بغزوة الى جمع الغنائم الا ان يموت مني
كريم فيمنعني الموت من الارتحال اليها قوله باخير من يركب
المطي ولا يشرب كاسا بكف من بخلا البيت …
ان تلتقني لا ترى غيري بناظرة
تنس السلاح وتعرف جبهة الاسد البيت لارطاة بن سهية
قوله لا ترى في محل النصب على الحال والمعنى ان لقيتني ايها المعاند وانت
منفرد غير مبصر غيري نسيت السلاح لما تداخلك من الحيرة والدهشة وعرفت
برؤية جبهتي جبهة الاسد … وعرفت اني اسد فانتزع جبهته

جبهة الاسد وتوصل به الى انه اسد وصار هذا نوعا من التجريد قوله

ودّع هريرة ان الركب مرتحل وهل تطيق وداعا ايها الرجل

البيت مطلع قصيدة للاعشى المخاطب نفسه انتزع من نفسه انسانا ثم خاطبه وهذا نوع من التجريد وهريرة اسم جبيبته الاستفهام في قوله وهل تطيق للانكار امر نفسه اولا بتوديع الحبيبة ثم قال انك لا تطيق وداعها لان وداع الحبيبة لا يطاق ومنه

كان مشيتها من بيت جارتها مرّ السحاب لا ريث ولا عجل قوله

لا خيل عندك تهديها ولا مال فليسعد النطق ان لم تسعد الحال

البيت مطلع قصيدة لابي الطيب الحال كالعافية اذا اطلقت يراد بها الحال الحسنة والمراد بها ههنا الحال الغنى قال الواحدي يخاطب نفسه يقول ليس عندك من الخيل والمال تهديه الى الممدوح جزاء له الى احسانه اليك فليسعد النطق اي مدحه وجازه بالثناء عليه ان لم تعنك الحال على مجازاته بالمال وهذا من قوله يزيد المهلبي

ان يعجز الدهر كفي عن جزاكم فانني بالهوى والشكر مجتهد واللا عند العرب يطلق على الابل قوله فعادى عداء بين ثور ونعجة دراكا ولم ينضح بماء فيغسل

البيت لامرئ القيس في صفة الفرس لا يعرف وان اكثر العدو وهي محمودة في الفرس الضمير في عادى ولم ينضح للفرس بقوله فعادى من عدا العدو اذا اسرع وقوله دراكا اي متتابعا النعجة اسم الانثى من الضان وبقر الوحش والشاة الجبلي والمراد بها في البيت الانثى من بقر الوحش وبالثور منها يقول فعادى واسرع هذا الفرس اسراعا بين ثور ونعجة من بقر الوحش دراكا متتابعا لم يغسل جسده بدراكهما وقتلهما

في طلق واحد قبل ان يعرق عرقا مفرطا اي ادركهما بلا مشقة قوله

واصرع اي الوحش قفيته به وانزل عنه مثله حين اركب

البيت لابي الطيب في صفة الفرس انتصب مثله على الحال من الضمير في عنه والعامل فيه انزل قفيته تبعته والضمير في به للفرس يقول اذا طردت بهذا الفرس وحشا اصرع ايها تبعته به وانزل عنه بعد الطرد وكان مثله حين اركبه يعني لا يدركه التعب ولا ينقص من سيره شيء وهذا مثل قول ابن المعتز تخال اخره في الشد اول وما وصف به امرؤ القيس وابو الطيب غير ممتنع عقلا وعادة

ونكرم جارنا ما دام فينا ونتبعه الكرامة حيث مالا

قوله ما دام فينا ما مصدرية واسم الزمان صلة محذوف اي مدة دوامه والمعنى نجدد الكرامة لمن جاوزنا مدة اقامته فينا ونتبعه الكرامة وقت الرحيل حيث مال ونهدي اليه الهدايا اي مكان ذهب والذي ذكر الشاعر ممتنع عقلا وعادة قوله

واخفت اهل الشرك حتى انه لتخافك النطف التي لم تخلق

البيت لابي نواس الضمير في انه ضمير الشان وقوله النطف التي لم تخلق اراد به النطف من اهل الشرك والمعنى ظاهر وهذا غلو

ويكاد يخرج سرعة عن ظله لو كان يرغب في فراق صديق

انتصب سرعة على انها مفعول له والمعنى يكاد هذا الفرس يخرج عن ظله لسرعته لو كان راغبا في فراق صديقه لكنها ما كدته وبين ظله من الصداقة لطول المصاحبة يمنعه من الخروج منه فلولا ذلك لخرج لشدة جريه ولولا لفظة كاد لكان غلوا غير مقبول

عقدت سنابكها عليها عثيرا لو تبتغي عنقا عليه لامكنا

الغمرة سنابكها و عليها و تبتغي للجياد في السير فلم اسبك الى الطب العثير الغبار العنق
نوع من السير الغمرة علة للعثير و الغمرة امكن للعنق و المعنى عقدت سنابك الجياد
على رؤسها غبارا كثيفا لو تبتغي و تطلب الجياد السير عليه امكن لها ذلك العنق و لم تمتنع
عليها

تخيل لي ان سمر الشهب في الدجى
وشدت باهدابي اليهن اجفاني

تخيل على البناء للمفعول سمرت الشي
تسميرا احكمته بالمسامير و قوله ان سمر ان فيه مصدرية و هو في محل الرفع لانه فاعل تخيل
يصف طول الليل و ضمنه سهره فيه يقول تخيل لي سمر الشهب في الدجى و يوقع في خيالي
كونها مسمرة بالمسامير لا تزول عن مكانها و لا تسير الى الغرب و تخيل لي انه قد شدت
اجفان عيني باهدابها الى الشهب لطول نظري اليها و عدم انطباقها و التفاتها

أأسكر بالامس ان عزمت على الشرب اني ذا من عجائبي

جواب الشرط في اسكر و المعنى ظاهر و هذا اهزام القول

حلفت فلم اترك لنفسك ريبة ... وليس وراء الله للمرء مطلب
لئن كنت قد بلغت عني جناية ... لمبلغك الواشي اغش و اكذب
و لكنني كنت امرأ لي جانب ... من الارض فيه مستراد و مذهب
ملوك و اخوان اذا ما مدحتهم ... احكم في اموالهم و اقرب
كفعلك في قوم اراك اصطنعتهم ... فلم ترهم في مدحهم لك اذنبوا

الابيات للنابغة الذبياني يعتذر فيها الى النعمان بن المنذر و قد كان مدح آل جفنة
بالشام فتنكر عن ذلك الريبة ما رتب الانسان و تقلقه و تكون منه شاكا في الامر
قوله و ليس وراء الله للمرء مطلب اعتراض بين اثناء الكلام اللام في لئن موطئة للقسم

المضمر و قوله لمبلغك مبتدا خبره اغش و حذف المفعول الثاني قوله لمبلغك يريد
لمبلغك الجناية و قوله اغش افعل التفضيل من غشه اذا خانه و المفضل عليه محذوف يريد
اغش من كل غاش و اكذب من كل كاذب قوله و لكنني استدراك من معنى قوله
لمبلغك الواشي و اراد بجانب الارض الشام و الضمير فيه للجانب المستراد المنتجع
من زاد الكلاء و ارتاده في اساس البلاغة و ان فلا لمستراد مثله قوله ملوك
و اخوان ارتفع على الابتداء و الخبر محذوف اي ثم ذلك الجانب ملوك و اخوان
و اراد بهم آل جفنة لانه مدحهم و هم بالشام فتنكر النعمان اصطنعه رباه
و احسن اليه و حاصل معنى الابيات اني حلفت بالله تزكية لنفسي عن التهمة
عندك فلم اترك لنفسك فيه ريبة و نفيت عنك الشك فيه و ليس بعد الحلف بالله
مطلب لقسم باية يعني ان القسم به غاية ثم قال و الله لئن كنت قد بلغت عني جناية
في الاعراض من بلغك تلك الجناية اخون و اكذب و لكن ذنبي انني كنت رجلا
كان له جانب من الارض فيه له مستراد و منتجع فانتجعه في ذلك الجانب ملوك
و من عاشرني معاشرة الاخوان اذا مدحتهم حكموني حاكما في اموالهم و قربوا اليهم
كفعلك في قوم ربيتهم و احسنت اليهم فمدحوك فلم تعلمهم في اشد اجرهم لك مذنبين
لكنه لا ذنب لقوم مدحوك لاحسانك اليهم كذلك لا ذنب لي في مدحي لقوم
احسنوا الي قوله لم تحك نائلك السحاب و انما
حمت به فصبيبها الرحضاء

السب لابي الطيب حم الرجل صار محموما و الضمير
في به للنائل الصبيب المصبوب و الرحضاء عرق الحمى و المعنى لم تحك السحاب
نائلك و لم تشبه عطاك مع كثرة امطارها و لكنها حمت بسبب نائلك و حسدا لك

فالذي ينصب من مطرها انما هو عرق حماها قوله لا تنكري

عطل الكريم من الغنى فالسيل حرب للمكان العالي

السيد لاني تمام يقال هو حرب لك اي عدو لك يخاطب امرأة ويقول لا تنكري ولا تستبدعي تعطل الكريم من الغنى فان السيل لا يصيب المكان العالي قال الشيخ عبد القاهر هنا خيل الى السامع ان الكريم اذا كان موصوفا بالعلو والرفعة في قدره وكان الغنى كالغيث في حاجة الخلق اليه وعظم نفعه وجب ان نزل عن الكريم زليل السيل عن الطود الشامخ معلوم انه قياس تخييل وايهام لا تحصيل واحكام فالعلة في ان السيل لا يستقر على الامكنة العالية ان الماء سيال لا يثبت الا اذا حصل في موضع له جوانب تدفعه عن الانصباب وتمنعه عن الانسياب وليس في الكريم والمال شيء من هذه الخلال

قوله زعم البنفسج انه كعذاره حسنا فسلوا عن قفاه لسانه

السيد لابي هلال العسكري اراد بالعذار اول ما يبدو على الخد من الشعر وهو يشبه بالبنفسج والبنفسج به وللبنفسج شيء من تحت ورقه تجعله كاللسان له المسلول عن قفاه وحاصل العلة فيه انه ادعى مشابهته لعذاره والمعنى ادعى البنفسج انه يشبه عذاره من حيث الحسن فاخرجوا ان من قفاه جزاء لما ادعاه وبكالاته قال بعض الفضلاء قال ابو هلال العسكري الحفنة التي تدق من تحت ورقة البنفسج ولم اسمع فيها شيئا من الشعر وبعده لم يظلموا في الحكم اذ مثلوا به فلشد

ما رفع البنفسج شانه

واد هم يستمد الليل منه

وتطلع بين عينيه الثريا

سرى خلف الصباح يطير مشيا

ويطوى خلفه الافلاك طيا

فلما خاف وشك الفوت منه

تشبث بالقوائم والمحيا

الابيات لابن نباتة في صفة الفرس الادهم الاغر المحجل الاستمداد طلب المدد وقوله مشيا مصدر اقيم مقام الصفة وانتصابه على الحال من الضمير في يطير او مصدر من غير فعله اي يطير حال كونه ماشيا او يطير طيرانا او يطير لمعنى يمشي والمعنى ورب فرس ادهم يطلب الليل منه مددا وزيادة في سواده لانه اشد سوادا من الليل وتطلع الثريا بين عينيه يعني غرته شبهها بالثريا سرى هذا الفرس خلف الصباح وتبعه ليدركه بسرعة الطائر في حال مشيه او يطير طيرانا او يمشي مشيا ويطوي الافلاك خلف الصباح طيا لغاية سرعته فلما خاف الصباح وشك الفوت عنه وسرعة السبق من هذا الفرس تشبث الصباح بقوائم هذا الفرس ووجهه يريد انه اغر محجل وعلل كونه اغر محجلا بان الصباح تشبث بقوائمه ووجهه عند خوفه من مسابقته له قوله نابه قتل اعاديه ولكن

يتقي اخلاف ما يرجو الذباب

السيد لابي الطيب والمعنى ليس لهذا الممدوح قتل اعاديه وليس له مراد فيه لانهم قد امنهم لقصورهم عنه ولكنه يحذر انه يخلف رجاء الذباب وما عودهم من اطعامه اياها لحوم القتلى فلذلك يقتلهم علة قتل الاعداء لخوف اخلاف رجاء الذباب وهذا ليس بعلة له عادة انما العلة دفع مضرتهم

مغرم بالثناء صب

بكسب المجد يهتز للسماح ارتياحا

لا يذوق الاغفاء الا رجاء

ان يرى طيف مستميح رواحا

السان لابي طالب المأموني في بعض

اعلم انه البيت من البحر الخفيف الذي اصل الوزن فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن مستفعلن مرتين وانه يسمى الاصل وبه يسمى مجزوا وجعلن والعروض والضرب مجزوءا بناء بعلاتن محذوف السابع والعروض فعلاتن فاعلاتن قال صاحب المفتاح وهذا استعمال محدث كما اشار اليه

الحال

دة

ـبـ

الوزر ابنجاراً وله مغرم بالثناء مولع به صب بكسب المجد عاشق له
يقال صب بالمراة عشقها وكنى بهذا عن جوده وبذله المال
لان يثنى عليه ويحصل له المجد الارتياح النشاط وانتصابه على انه مصدر
من غير فعله يريد يهتز اهتزازاً واراد بقوله يهتز يرتاح الاغفاء النوم
المستميح السائل وحقيقته الذى يسأل ان يمنحه اى يعطيه والمعنى
هو مولع ببذل المال الذى يعقب الثناء عاشق لما يكسبه المجد
والشرف يهتز للسماح وللجود اهتزازاً لا يدرك غايته لا اذوق
النوم اى لا انام لغرض من الاغراض الا رجاء رؤيته طيف سائل فى الرواح
يعنى ان السائلين يقلون عند الرواح فينام فيه شوقاً الى رؤية
خيالهم قال الشيخ عبد القاهر بعد تقرير ما فى البيت من اللطائف الاول
والتعمق ربما اخل بالمعنى من حيث يراد تاكيده به الا ترى ان هذا الكلام قد يوهم الى
ان يجيء له انه ممن يرغب كل واحد فى اخذ عطائه وانه ليس ممن يقبل فيه عطاءه ك
زين لامرء ان صبته بخير وما كل العطاء يزين وما دفع عنه بهذا الاعتراض
ويوجب محله الاحتفال به ان الشاعر يهمه ابدا اثبات ممدوحه جواداً ونوالاً
الى السؤال فرحاً بهم وان يبرئه من عيوب البخل ومن قطوب المتكلف فى البذل نعم
فى ذا اسلم للشاعر بهذا الغرض لم ينكر فى خطرات الظنون علل النوم فى الرواح
بان يرى طيف السائل والعلة ليست هذا انما العلة فيه الاستراحة
وانى لاستغشى وما بى نعسة لعل خيالا منك يلقى خيالا

اراد لا استغشى النوم فحذف المفعول والمعنى انى اطلب ان يغشانى النوم
وانام والحال انه ليس لى نعاس رجاء ان يلقى خيالك خيالى واراك فى النوم
قالوا اشتكت عينه فقلت لهم من كثرة القتل
نالها الوصب حمرتها من دماء من قتلت والدم فى النصل
شاهد عجب العنان لان المعتبر الوصب التعب قوله من قتلت العائد الى
الموصول محذوف يريد قتلهم النصل السيف وقوله شاهد عجب اى شاهد
صادق يتحدث عن عدالته والمعنى قال الناس اشتكت عين هذه الحبيبة ورمدت
فقلت لهم كلا من كثرة قتلها العشاق نالها الوصب واصابها التعب حمرتها
التى ظننتم انها من الرمد من دماء مقتوليها ثم قال والدم فى السيف شاهد صادق على انه
سفك فيه دم وقيد بان عينيه كالنصل فى التاثير على حمرة عينيه من الرمد بانها
من دماء من قتلهم من العاشقين ومعلوم ان هذا ليس بعلة. قوله اتتنى
تؤنبنى بالبكاء فاهلا بها وبتانيبها تقول وفى قولها
حشمة اتبكى بعين تراني بها فقلت اذا استحسنت
غيركم امرت الدموع بتاديبها الابيات لابن المعتز الضمير
فى اتت للحبيبة قال الجوهرى انبه تانيبا عنفه ولامه قوله تؤنبنى فى محل النصب
على الحال قوله فاهلا بها وبتانيبها اعتراض بين كلمة الشاعر وهذه الكلمة تقولها
المستلذ للشيء المستطيب [illegible] له ومعناه بالفارسية خوشى باد قال الجوهرى معناه بالفارسية
الحشمة الاستحياء قوله تؤنبنى وقوله تقول حالان مترادفان او الضمير فى اتتنى
او متداخلان فيكون العامل فى الاخرى تؤنبنى ويجوز ان يكون قوله وفى قولها

حشمه مجاز والحقيقة ان لما عند قولها حشمه وقوله ابكي بعين تراني بها
معمول للقول والاستفهام للانكار والتوبيخ وقوله وتناديها يحتمل ان يكون
المصدر مضافا الى المفعول والفاعل متروك والضمير للعين وان تكون مضافا الى الفاعل
والمفعول محذوف والضمير للدموع قوله ما اشا حسنت فينا اساءته
نجى حذارك انساني من الغرق البيت لمسلم ابن الوليد قوله حذارك
اضافة المصدر الى المفعول اراد حذاري اياك وقوله انساني يريد انسان عيني اراد
بالاساءة ساءة الواشي وشايته والمعنى يا ايها الواشي قد حسنت
في حقنا اساءة وشايتك لانه منعني خوفك من البكاء وخلص انسان
عيني من الغرق في الدموع لما كان حسن اساءة ممتنعا عادة بين علته
وهي قوله نجى حذارك قوله فكمعنى بيت فارسي ترجمته قوله ترجمة
على لفظ المصدر لا الاخبار عن النفس لو لم تكن نية الجوزاء
خدمته لما رأيت عليها عقد منتطق حول الجوزاء كواكب
يقال لها نطاق الجوزاء المنتطق الذي شد النطاق على كون الكواكب
كالنطاق للجوزاء بنيتها خدمة للممدوح ولولاها لما شدت النطاق قوله
ربى شفعت ريح الصبا لرياضها الى المزن حتى جادها وهو هامع
كان السحاب الغر غيبن تحتها حبيبا فما ترقا لهن مدامع
البيتان لابي تمام من قصيدة يصف فيها قومه ويتحسر والضمير في تحتها للديار
البلاقع في البيت قبله وهو الا ان صدري من عزاي بلاقع عشية
شاقتني الديار البلاقع وقوله ربى جمع ربوة بالحركات الثلاث وهي

المكان

مطلب

المكان المرتفع وارتفع ربى على انه خبر مبتدأ محذوف بدليل تلك الديار
البلاقع ربى او مبتدأ خبره محذوف اي في تلك الديار ربى وقوله جادها
من الجود وهو المطر العظيم القطر الهامع السائل السحاب جمع سحابة الغر
جمع اغر وهو الابيض والمراد بالسحاب الماطرة الغزيرة الماء وقوله
ترقا اي ترقأ والمراد تجف المدامع جمع مدمع وهو العين وقد يراد
به الدمع والمراد دمعها الدموع وقوله شفعت من شفع ريح الصبا للرياض
الى المزن شفع له اليها وحملها بتلاقيها فيها والمعنى تلك الديار او في تلك
الديار ربوات صارت الصبا شفيعة لرياضها الى المزن فامطرتها مطرا
جودا والحال ان المزن هامع سائل كان السحاب الغر لكثرة المطر لكثرة
امطارها غيبت تحت هذه الربى حبيبا لها فما ترقا بعد امعها ولا تسكن دموعها
لانها تبكي دموع من غيب حبيبا تحت الارض قوله رحل العزاء
برحلتي فكانما اتبعته الانفاس للتشييع البيت لابي الطيب
العزاء الصبر قوله ارتحل الصبر عني بسبب ارتحالي عنكم وتصعدت الانفاس
متتابعة فكانها جعلتها تابعة للعزاء للتشييع فهي صفة متصلة قوله
احلامكم لسقام الجهل شافية كما دماؤكم تشفي من الكلب
البيت للكميت الكلب شبيه بالجنون من عض الكلب الكلب وهو الذي
يكلب باكل لحوم الناس فيأخذه من ذلك شبه جنون لا يعض انسانا
الا كلب وتزعم العرب ان من عضه ينبح نبح الكلب فيقطر له سبعة ايام فان بال
هنا بت على خلق الكلاب براء والا مات بزعمهم والمقول لآل ... وازالة
النجح من شرب دم ملك ... والمعنى لئن ثم الاهلين العقول الراجحة بعقولكم

تشبه بقاء الجهل المتمكن في الناس ويزيله عنهم وانتم ملوك
والشرف فدماءكم تشفي من غصه الكلب الكلب وفي طريقته قول الحماسي
بناة مكارمهم واساة كلم   دماءهم من الكلب الشفاء وفي البيت
صنعة التفريع وهو اثبات حكم لمتعلق امر بعد اثباته لمتعلق له اخر كما
اثبت حكم الشفاء للدماء التي تعلقت بالمخاطبين بعدما اثبت في حكم
الحكم للاحلام التي تعلقت بالمخاطبين قوله ولا عيب فيهم
غير ان سيوفهم   بهن فلول من قراع الكتائب
البيت للنابغة الذبياني القراع المضاربة الكتائب جمع كتيبة وهي الجيش
والمعنى ولا عيب في هؤلاء القوم اصلا الا هذا العيب وهو ان
سيوفهم مغلولة من مقارعة الجيوش وهذا ليس بعيب بل هو نهاية
المدح فهذا تاكيد المدح بما يشبه الذم لان قوله غير ان سيوفهم يوهم
ان ما ياتي بعده ذم فاذا كان مدحا فقد تاكد المدح قوله
فتى كملت اخلاقه غير انه   جواد فلا يبقي من المال باقيا
البيت للنابغة الجعدي وهو من ابيات الحماسه والمعنى هو فتى كامل
الاخلاق وليس فيه نقص الا هذا وهو انه جواد يفني ماله ولا يبقي منه
بقية وهذا غاية الكمال وفيه تاكيد المدح بما يشبه الذم فقيه على الاول
وبعده فتى تم فيه ما يسر صديقه   على ان فيه ما يسوء الاعاديا
قوله هو البدر الا انه البحر زاخرا   سوى انه الضرغام
لكنه الوبل البيت لابي الفضل بديع الزمان الهمداني
من قصيدة في خلف بن احمد السجستاني زاخر البحر امتلاء الضرغام

الاسد وفيه ايضا تاكيد المدح بما يشبه الذم اذ الاستدراك جار مجرى الاستثناء
والمعنى ظاهر   نهبت من الاعمار ما لو حويته
لهنئت الدنيا بانك خالد   البيت لابي الطيب من قصيدة
في سيف الدولة قال الواحدي هذا احسن ما مدح به ملك وهو مدح موجه
ذو وجهتين وذلك انه مدحه في المصراع الاول بالشجاعة وبكثرة الاعداء
قال نهبت اعمار الاعداء بقتلهم ما لو عشته كانت الدنيا مهناة ببقائك
فيها خالدا وهذا هو الوجه التام من المدح جعله جمالا للدنيا تهنأ الدنيا ببقائه
فيها ولو قال لو عشته لبقيت خالدا لم يكن المدح موجها
اقلب فيه اجفاني كاني   اعد بها على الدهر الذنوبا
البيت لابي الطيب العبدي في مدح الملك قال الواحدي يقول لكثرة تقليبي
لاجفاني كاني اعد على الدهر ذنوبه اي كما ان ذنوب الدهر كثيرة
لا تفنى كذلك تقليبي لاجفاني كثير فلا نوم هناك وفي البيت صنعة
الادماج وهو ان يضمن كلام سيق لمعنى معنى اخر كما ضمن الشاعر كلامه الذي
سيق لمعنى وهو وصف الليل بالطول معنى اخر وهو الشكاية عن الدهر
قد نفض العاشقون ما صنع الهجر   بالوانهم
على ورقه نسبة البيت في الايضاح الى ابن المعتز ونسبه بعض الفضلاء
في شرح كتابه مشتمل على وصف الخيري الى ابن الرومي وقبله قد خلع العاشقون
وقبله خيري ورد اتاك في طبقه   قد ملاء الخافقين من عبقه
وهو ورد اصفر ضمن الكلام الذي سيق لمعنى وهو صفرة الخيري معنى اخر

وهو الغزل وبيان صفرة الوان العاشقين التي اورثهم اياها هجر الحبيب والمعنى
ظاهر قوله ولا بد لي من جهلة في وصاله فمن لي
بخل اودع الحلم عنده البيت لابن نباته قوله في وصاله اي لاجل
وصاله ولادراكه او في طلبه وتحصيله وقوله فمن لي اللام متعلق بمحذوف
اي فمن يضمن لي خل اي خليل والمعنى لا بد لي من استعمال جهل وجري على موجبه
وترك عمل لمقتضى العقل لحصول وصال هذا الحبيب لان وصله لا يتيسر بالحلم
فمن يضمن لي بصاحب يصلح لان اودع عنده حلمي يعني لا اجد من الاخلاء من يصلح
لهذا الامر ضمن الغزل الفخر بكونه حليما وضمن الفخر بحلمه شكاية الزمان وتغير
الاخوان قوله الى دهرنا اسعافنا في نفوسنا
واسعفنا فيمن نحب ونكرم فقلت له نعماك
فيهم ودع امورنا ان المهم المقدم البيتان لعبد الله بن عبد الله
في تهنيته بعض الوزراء وهو عبد الله بن سليمان الاسعاف الانجاز قوله اسعافنا
يريد اسعاف حاجتنا في نفوسنا قوله واسعفنا اي واسعف حاجتنا في قوم نحبهم
ونكرمهم قوله نعماك نصب بفعل مضمر يفسره الظاهر اي اتمم نعماك اتمها والمعنى
الى الدهر انجازنا في نفوسنا الحاجات والخير حاجتنا في قوم هم محبوبون الينا
مكرمون عندنا فقلت للدهر اتمم فيهم ما ابتدأته من النعم واترك امورنا فان امرهم
عندنا مهم والمهم ابدا مقدم فقدم الاهم قوله خاطي عمرو قبا
ليت عينيه سواء البيت لبشار معنى البيت ظاهر وبعده قلت شعرا
ليس يدري امديح ام هجا اذا ما تميمي اتاك مفاخرا

فقل

فقل عد عن ذا كيف اكلك للضب قال صدر الافاضل قوله
عد عن ذا اي اصرف عنه الى غيره ولعل اصله عد همك الى غيره قوله
ذا اشارة الى التفاخر الذي دل عليه مفاخرا والمعنى ظاهر
وقد علمت سلمى وان كان بعلها بان الفتى يهذي وليس بفعال
تهديد
قوله وان كان بعلها اعتراض بين علمت ومفعوله وقوله يهذي يريد يهذي في
اباي والبعاد بالفعل وليس بفعال لما يقوله ويهذي به وقوله ويهذي
هزل يراد به الجد قوله ايا شجر الخابور مالك مورقا
كانك لم تجزع على ابن طريف البيت للخارجية في مرثية ابن طريف
الخابور من نواحي ديار بكر اورق الشجر صار ذا ورق وانتصب مورقا
على الحال على ان العامل ما في قوله مالك من معنى الفعل والمعنى ظاهر قوله
المع برق سرى ام ضوء مصباحي ام ابتسامتها بالمنظر
الضاحي البيت مطلع قصيدة للبحتري اللمع اللمعان الضاحي الظاهر
يقول على سبيل التجاهل المعاني برق سار ام ضوء مصباحي ام ابتسامة
الحبيبة بالمنظر الظاهر ما اراه ويشبه ابتسام الحبيبة بالبرق
وما ادري وسوف اخال ادري اقوم آل حصن ام نساء
البيت لزهير يقال خلت اخال واخال طايبة مكثر استعمالها في السنة
غيرها حتى صار اخال كالمرفوض قوله اخال اعتراض بين سوف وما تفسيره من الفعل
وقد حذف مفعولاه والتقدير وسوف ادري اخال علمي حاصلا ووجه قوله
وما ادري وسوف ادري الى قوله اقوم آل حصن ام نساء وتحقيق المعنى وما ادري

ما تقتضيه هذا السؤال من الجواب وهو انهم رجال او نساء وسوف ادري ذلك
يعني ما ادري في الحال ان اشراف قبيلة ال حصن رجال ام نساء وفي الزمان الثاني
اعلم ذلك وقد تحقق عنده انهم رجال ولكن سلك طريق التجاهل مبالغة
في الذم ويستدل بهذا البيت ان القوم مختص بالرجال قوله

يا ظبيات القاع قلن لنا ليلاي منكن ام ليلى من البشر

هذا البيت نسبه في الكتاب الى الحسين بن عبد الله ونسبه بعض الفضلاء الى المجنون
الظبي معروف وجمع القلة وثلثه اظب والكثرة ظباء وظبيات بالتحريك
القاع المستوي من الارض والجمع اقواع واقوع وقيعان صارت الواو ياء
لكسرة ما قبلها واضاف الظبيات الى القاع لكونها فيه ويجوز ان يكون التجاهل
في البيت غير التدله في الحب وهو التنبيه على فرط مشابهة ليلى للظباء بحيث
لا يمكن لذي العقل تميزها منها والمعنى ظاهر قوله

ايا ظبية الوعساء بين جلاجل وبين النقاء أانت ام ام سالم

البيت لذي الرمة الوعساء رابية من الرمل لينة يريد أانت احسن ام ام سالم
فحذف الخبر كذا قيل والجلاجل بالجيم بعد الجيم موضع والمعنى ظاهر

ومن امثلة المفتاح في هذا المقام

قوله ذي الرمة **اذاك ام نمش بالوشي اكرعه**

اذاك ام صاحب الشي مرتعه كل واحد منهما صدر بيت تمام الاول
مسفع الخد غاد ناشط شبب وتمام الثاني ابو ثلاثين امسى

وهو يتقلب في وجهه نمش وثور نمش القوائم فيها خطوط سود
والاكرع جمع كراع وهو ما دون الكعب من الدابة وما فوق الركبة
من الانسان مسفع الخد اي اسود وكل ثور وحشي اسفع غاد يغدو
من كناسه الى مرتعه وثور ناشط خارج من ارض الى ارض الشبب والشبوب
والمشبب الثور المسن وقال الذي قد طلعت اسنانه وجعله شببا ولم يجعله
فتيا لانه اصلب له واكثر لعدوه يقول اذاك اي الحمار الذي افلت من القانص حين
تشبه ناقتي ام ثور نمش اكرعه بالوشي مخطط قوائمه بالنقش اسود الخد غاد
ويغدو من كناسه الى مرتعه ناشط خارج من ارض الى ارض مسن قوي تشبه ناقتي
قوله اذاك ام خاضب اي خضب الظليم وانما سمي خاضبا لانه اذا اكل الربيع
احمرت ساقاه واطراف السنه السي مرتع مستوي من الارض قوله ابو ثلاثين يريد افراخه
او بيضاته والمعنى اذاك اي الثور الوحشي تشبه ناقتي ام ظليم خاضب ساقيه
لهذه الارض مرتعه ابو ثلاثين فرخا او بيضة امسى ودخل في الماء وهو يتقلب الى فراخه
او بيضاته تشبه ناقتي والظليم يضرب به المثل في العدو ويقال اعدى من الظليم
لا سيما اذا انقلب الى افراخه مساء قلت تعلت اذ اتيت

مرارا فقال تعلت كاهلي بالايادي قلت طولت

فقال لا بل تطولت وابرمت فقال حبل ودادي التطول التفضل

والانعام ومفعول طولت محذوف يريد طولت الاقامة والاتيان والابرام
الاملال والاحكام يقال ابرمه الله وابرم الحبل احكمه قوله حبل ودادي
منصوب بفعل مضمر يريد ابرمت حبل ودادي اراد المتكلم بقوله تعلت

ان حملتك المؤنة وثقلتك بالاتيان غير مرة فحمله التي طب على انك منت
علي واحسنت الي باتيانك فعلت كا هلي بالايادي والنعم اذ اتيتني جعل
اتيانه مرارا بمنزلة الايادي منه وهو كما ترى حمل للفظه ثقلت على خلاف مراد
المتكلم مما تحمله بذكر الايادي واراد المتكلم بقوله ابرمت اني امللتك بكثرة
الاتيان فاحرجه التي طب على انك احكمت حبل المودة ووثقت اسبابها
بكثرة الاتيان وهو ايضا حمل للفظه ابرمت على خلاف ما اراده المتكلم
مما تحمله بذكر حبل الوداد قوله غالطتني اذ كست جسمي الضنا
كسوة عرت من اللحم العظاما ثم قالت انت عندي
في الهوى مثل عيني صدقت لكن سقاما السان للعافى الارجاني
السان الحمير في غالطت المحبة الضنا الهزال مصدر ضني بضني من باب علم وقوله
الضنا مفعول ثاني كست ان روي كسوة بكسر الكاف وهي اسم للباس فهي بدل
من الضنا وان روي بفتحها فهي مصدر ويجوز على رواية الكسر ان يكون من باب اقامة الاسم
مقام المصدر وعلى رواية الفتح ان يكون من اقامة المصدر مقام الاسم واما ما كان قوله
عرت من اللحم العظاما فهي صفة لقوله كسوة فقصدت الحبيبة بقولها مثل عيني على خلاف مرادها
مما تحمله بذكر السقام قوله ان قال قد ضاعت فيصدق انها
ضاعت ولكن منك يعني لو تعي او قال قد وقعت فيصدق انها
وقعت ولكن منه احسن موقع السان لابن دويد المغربي الفرا في القاضي وقصد
وبعني ومنه للقاضي الذي اودع رجل عنده امواله فادعى ضياعها والفرض ضاعت
ووقعت للسؤال في الخطاب عنك وبعني للرجل المودع وقوله انها مفعول يصدق

وقوله منك يعني لو تعي تقدير الكلام ولكن يعني ضاعت منك وقوله تعي اعتراض
بريد لو تعي وتحفظ ما تريد القاضي بقوله ضاعت الاموال ومن في قوله منه للتجريد
اراد القاضي بقوله ضاعت ووقعت ضياعها من يده ووقوعها في التلف فحملها
الشاعر على ضياعها من الرجل المودع الذي هو رب المال ووقوعها في يد القاضي
هذا كما ترى حمل للفظ ضاعت ووقعت على خلاف مراد القاضي مما تحمله بذكر
منك واحسن موقع والمعنى ظاهر قوله واخوان حسبتهم دروعا
فكانوها ولكن للاعادي وخلتهم سهاما صائبات
فكانوها ولكن في فوادي وقالوا قد صفت منا قلوب
لقد صدقوا ولكن من ودادي الابيات لابن العلاء المعري في ذم
اخوان زمانه وقوله حسبتهم دروعا معناه حسبتهم اسباب الوقاية لي كما تقي
الدروع فكانوا دروعا واسباب الوقاية لكن للاعادي وقوله صائبات
وقوله صائبات يقال صاب السهم الهدف يعني اصابه وظننتهم سهاما مصيبات
لما ارمته بهم فكانوا سهاما مصيبة نشانه ولكن في فوادي وادعوا صفاء قلوبهم
لقد صدقوا في ذلك ولكن صفت عن مودتي وانما قال في هذه الابيات وقد بنت
منه اي من الضرب الثاني من القول بالموجب وهو حمل لفظ وقع في كلام الغير على
خلاف مراده مما تحمله بذكر متعلقه لانه ليس لفظ الدروع والسهام التي حملت على
خلاف المراد بذكر الاعادي والفواد واقعة في كلام الغير ولذلك قال البيتان
الاولان بخلاف الثالث فان فيه حمل لفظ وقع في كلام الغير على خلاف مراده
بذكر متعلقه كما حمل الشاعر قولهم صفت منا قلوب وقد ارادوا به صفاءها من الحقد
والحسد على خلاف مرادهم مما تحمله وهو صفاؤها وخلوها من وداده بذكر قوله من ودادي

ان يقتلوك فقد ثللت عروشهم   بعتيبة بن الحارث بن شهاب

البيت لرجل من بني نصر بن قعين والمرثي ذؤاب بن اسما الثل الهدم وثل الله عرشه اذا تضعضعت حاله والتضع عزه قال المرزوقي يقول لهم ان تقتلوك فقد كانوا قبلوه يريدان يتجوا بقتلك وصاروا يتبرحون به فقد اثرت في عزهم وهدمت اساس مجدهم بقتل رئيسهم عتيبة بن الحارث قوله قتلنا بعبد الله خير لداته   ذؤاب بن اسما ابن زيد بن قارب السلو دريد بن الصمة عبد الله اسم عتيبة بن الحارث وكان اخا دريد بن الصمة اللدات الاتراب وهم الذين اتفق زمان ولادتهم انتصب ذواب على انه عطف بيان لقوله خير لداته او بدل منه ويجوز ان يروي خير لداته بالجر ويكون بدلا عن عبد الله وانتصب ذواب بقتلنا والمعنى قتلنا بسبب قتيل منا وهو اخي عبد الله بن الصمة خير اترابه وافضل اقرانه وهو ذواب او قتلنا بقتل عبد الله وهو خير اترابه ذواب بن اسما

هذا اخر ابيات تضمنها القسم المعنوي من البديع

حدق الآجال آجال   والهوى للمرء قتال   الاول جمع اجل بكسر الهمزة وسكون الجيم وهو القطيع من بقر الوحش والمراد بها النساء الحسان والثاني جمع اجل بفتح الهمزة والجيم والمراد به الموت والمعنى عيون النساء الشبيهة بالظباء جالبات للموت والعشق قتال للانسان وفيه نهي عن النظر الى الحسان والتعرض للهوى قوله اذا الخيل جابت قسطل الحرب صدعوا   صدور العوالي في صدور الكتائب   البيت لابي تمام القسطل الغبار صدعوا كسروا العوالي جمع عالية الرمح وهي ما دخل السنان فيه وصدور العوالي اعاليها وصدور الكتائب نحورها والكتائب الجيوش

ح

جمع كتيبة يصف قوما بالشجاعة فيقول اذا جابت خيل هولاء القوم غبار الحرب وقطعته بالخوض فيه كسروا اعوالي رماحهم في نحور كتائب اعداهم بالطعن فيها قوله
ما مات من كرم الزمان فانه   يحيى لدى يحيى بن عبد الله   البيت لابي تمام في يحيى عبد الله البرامكي والمعنى كل كرم مات واندرس فانه يحيى ويتجدد عند هذا الممدوح لانه ذو كرم وجواد يحيى الكرم وتجدده ووقع في ديوان مصحح هذا البيت هكذا من ما سمر حدث الزمان فانه اراد بحدث الزمان ما يحدث فيه من حوادثه ونوائبه والمعنى كلما تم من حدث الزمان وابتلى لشدائده المفضية به الى الهلاك فانه يحيى لديه وتخلص منها قوله وسميته يحيى ليحيى فلم يكن   الى رد امر الله فيه سبيل   الفهري سميته وفيه للولد المدني وقوله الى رد امر الله فيه اي حكمه في حقه وهو حكم الموت والمعنى ظاهر وفيه تجنيس وان كان خطأ قوله ولا تلهه عن تذكار ذنبك وابكه   بدمع يضاهي الوبل حال مصابه   ومثل لعينيك الحمام ووقعه   وروعة ملقاه ومطعم صاب   الصاحب السان للحريري نهي عن الشي غفل عنه المضاهاه المشابهة الوبل المطر العظيم القطر المصاب مصدر صاب المطر يصوب اذا سال التمثيل التصوير الحمام بالكسر الموت الوقع الوقوع الروعة الخوف والملقى اللقاء وقوله وروعة ملقاه اي روعة عند لقائه في لقائه والمطعم الطعم الصاب نبت مر والمعنى لا تغفل عن ذكر ذنبك وابكه ندامة على ارتكابه بدمع يشابه ذلك الدمع الوبل حال صوبه وسيلانه وصور لعينيك الموت ووقوعه وخوفا عند لقائه وفي لقائه وطعم مرارته واجعل هذه الاحوال نصب عينيك ليمنعك ذلك

يكن

بلاغ ٥

من الخوض فيما لا يعنيك   قوله اذا لم يكن ذاهبة

فدعه فدولته ذاهبه البيت لابي الفتح البستي الاول مركب من ذا بمعنى

الصاحب والهبة وهي العطايا والثاني اسم فاعل من ذهب والمعنى اذا لم يكن الملك

صاحب عطاء وجود فاتركه فان دولته على الذهاب والزوال وفيه حث

للملوك على الجود والكرم قوله حملتكم قد اخذ الجام ولا جام لنا

ما الذي ضر مدير الجام لو جاملنا هذا ايضا لابي الفتح البستي قوله لو جاملنا

المجاملة المعاملة بجميل جواب لو في قوله ما الذي ضر والاستفهام للانكار يريد

لو جاملنا الساقي وسقانا لم يكن شيء ضره وهذا عتاب للمخاطب وفيه تحسر على حرمانه

لا تعرضن على الرواة قصيدة   ما لم تبالغ قبل في تهذيبها

فمتى عرضت الشعر غير مهذب   عدوه منك وساوسا تهذي بها

قوله ما لم تبالغ ما مصدريه واسم الزمان قبلها محذوف قبل مبني على الضم يريد

قبل العرض قوله تهذيبها هو مصدر هذب الشيء نقحه وقوله وساوس

تهذي بها هو مضارع هذى اذا تكلم بلا فائدة والضمير بها للوساوس

والمعنى لا تجترئ على عرض القصيدة على رواتها مع عدم اجتهادك ومبالغتك

في تنقيحها فانك كلما عرضت الشيء غير منقح عدت الرواة ذلك الشعر وساوس

وخطرات الشيطان وهذيان المبرسم   قوله فالحسن يظهر

في شيئين رونقه   بيت من الشعر او بيت من الشعر

البيت لابي العلا المعري المصراع الاخير بيان لشيئين وهذا البيت نتيجة

البيت الذي قبله وهو حسنت نظم كلام توصفين به   ومنزل بك معمورا

شعر ازابي الفتح البستي

ايضا للبستي

من الخفر الخفر الحيا والخطاب للحبيبه والمعنى ان الشعر الذي توصفين به

وتذكرين فيه يحسن والمنزل الذي تسكنين فيه معمور بك من خفرك

لان خفرها لمنعها من الخروج منه فيصير معمورا بذلك فحسنك يظهر رونقه

في بيت من الشعر الذي توصفين به او في بيت من الشعر الذي تسكنين فيه والخيمه

قوله يمدون من ايد عواص عواصم   تصول باسياف قواض قواضب

البيت لابي تمام من قصيدة في مدح ذلف من مدح قوله من ايد زائدة وقوله عواص

جمع عاصية اسم فاعل من عصى بالسيف في اساس البلاغة وتعال عصاه بالعصا

وعصى بالسيف اذا ضرب بهما وقوله عواصم جمع عاصمة اسم فاعل من عصمه اذا حماه

وحفظه وقوله قواض جمع قاضية اسم فاعل من قضى عليه اذا حكم اي باسياف حاكمة

بالقتل وقوله قواضب جمع قاضبة من قضبه اذا قطعه يصف قوم الممدوح

يقول هولاء القوم يمدون للضرب يوم الحرب ايديا عواصي ضاربات بالسيوف

عواصم حاميات للاولياء ولكل من ياوي اليهم بالمدافعة دونهم تصول

تلك الايدي باسياف قواض حاكمات على الاعداء بالهلاك قواضب قواطع

لما تصيبه   قوله لئن صدفت عنا فربت انفس   صواد الى تلك

الوجوه الصوادف البيت للبحتري صدف عن الشيء اعرض عنه تعالى انا

صديان الى حديثك اي مشتاق اليه ولي احشاء اليه صواد اليك اي مشتاقه

وهو من صدي اي عطش وتعال انا شديد العطش الى لقائك ولي عطش اليك

الضمير في صدفت للوجوه واللام في لئن موطئه للقسم والمعنى والله لئن اعرضت

عنا وجوه الاحبة فكثير من نفوس العاشقين صواد مشتاقة الى تلك الوجوه الصوادف

الموضات عنهم لا بزول الاشتياق مع اعراضها
ايها الصاحب

الذي فارقت عيني ونفسي منه السنا والسناء لحن
في المجلس الذي يحب الراحة والمسمع والغني والغناء نتعاطى
التي تنتسي من اللذة والرقة الهوى والهواء فاته
تلف راحة ومحيا قد اعداك الحيا والحياء الابيات لبعض

ملوك العرب كتب بها الى صاحب له يدعوه الى مجلس الانس قوله منه اى من فراقه قوله
السنا والسناء الاول القصر وهو النور والثاني بالمد وهو الرفعة وفي البيت لف ونشر
على الترتيب يريد فارقت عيني النور ونفسي الرفعة والعزة من فراقه وبسبب بعده
ويجوز ان يكون من في قوله منه للتجريد جعل نفسه سنا وسناء قوله لحن في المجلس
وتعال وهب الشيء والكثير وهب له الشيء ويجوز ان يريد يحب للراحة بحذف
الحرف واوصل الفعل الراحة الكف المسمع بكسر الميم آلة السامع وهي الاذن وقوله
الغنى والغناء الاول مقصور وهو الاستغناء والثاني ممدود وهو الاغنية
وفي البيت لف ونشر على الترتيب يريد يحب المجلس للكف الغنى ويملاها بالمال
وللاذن الاغاني يعني فيه بذل المال وضرب الاوتار قوله نتعاطى التي التعاطي التناول
نتناه وانشاه بمعنى والمفعول الاول محذوف اى نتنتي التعاطي وقوله
نتعاطى التي اى الخمر التي وصفها باللذة على زعم قوم وتوصف بالرقة واللطافة
وقوله الهوى والهواء الاول مصدر هويه احبه وهو مقصور وهو موصوف
باللذة عند المحبين والثاني معروف وهو ممدود والهواء الوصف بالرقة وفيه
لف ونشر مرتب يعني نتناول الخمر التي نتنتي بتناولها من لذتها الهوى والعشق

مع ما فيه من اللذة ومن رقتها ولطافتها الهواء مع رقته ولطافته وقوله فانه الضمير
للمجلس في قوله تلف معناه تجد تقال الفاه وجده وهو مجزوم لانه جواب الامر
الراحة الكف والمحيا الوجه قوله الحيا والحياء الاول القصر وهو المطر والمراد به
ههنا العطا والثاني بالمد وهو الاستحيا وفيه ايضا لف ونشر مرتب والمعنى فانك
مجلسا تجد فيه كفا اعدت وهيئت لك العطا ووجها اعد وهيئ لك الحياء
قوله اعدا فيه تغليب الحيا على الراحة واراد القايل بهما كفه ووجهه وقصده
من وصف مجلسه ونفسه بما وصف ترغيب صاحبه فيه وتشويقه اليه لا الى غيره
فتامل قوله ان البكا هو الشفا من الجوى
بين الجوانح البيت للخنسا الجوى حرقة القلب وهذا الكلام رد لمن لامها
على كثرة بكاها على اخيها صخر قيل بكت عليه حتى ابيضت عيناها
هل الى فات من تلاق تلاق ام لشاك من الصبابة شاف قوله
من تلاق بيان لما فات وقوله تلاق هو مصدر تلاقى الامر تداركه واصلحه وقوله
لما فات معمول المصدر وقوله لشاك مفعول شاف واراد لشاك نفسه ويجوز
ان يراد بالشاف الشفاء والمعنى هل تدارك واصلاح للتلاقي الفائت
بتلاق آخر ام هل شاف او شفاء لصب شاك من محن الصبابة مبتلى لشدايدها
تمنى تلاقي الاحبة والاشتفاء من دار المحبة قوله ممنعة منعمة
رداح يكلف لفظها الطير الوقوعا البيت لابي الطيب امراة منعمة
ذات نعمة والممنعة الممنوعة المحفوظة والرداح الضخمة العجيزة تكلف يتعدى الى
مفعولين الاول الطير والثاني الوقوع يصف حبيبته بنعومة البدن والتمنع
وعظم الردف وعذوبة الكلام يقول هي ناعمة البدن ممتنعة عظيمة الكفل تكلف

لفظها طيعة الجو الوقوع على الارض وهذا مثل والمعنى كلاهما يقرب البعيد
النبيذ بغير
ويسهل العسير ويؤنس النافر ويطمع اليائس
النغم غم ويغني الدسم سم هذا من كلام الناس النغم جمع نغمة قال
الجوهري فلان حسن النغمة اذا كان حسن الصوت طعام كثير الدسم وهو ودك اللحم
والشحم يريد شرب النبيذ وغيره بغير الاصوات الحسنة والالحان الرخيمة غموم وبغير
الاطعمة الدسمة الشهية سموم قوله فيا دمع انجدني على ساكني نجد
قوله وانجد تم من بعد اتهام داركم البيت لابي تمام انجدتم ذهبتم
الى نجد والاتهام الذهاب الى تهامة وقوله بعد اتهام داركم معناه بعد كون داركم
بتهامة وقوله يا دمع يجوز فيه الضم والكسر انجدني اعني يقال انجده اعانه يخاطب
احبته ويقول ذهبتم الى نجد وتركتموني بعد نزولكم بتهامة واجتماعنا فيها فيا دمع
عيني اعني على مفارقة اهل نجد وقوله فيا دمع التفات والمصراع الاول لفظه
استفهام والمعنى تأسف وتحسر قوله يغشي من المجد الغبي ولن ترى
في سودد اربا لغير اريب البيت للبحتري غشي الغني ربما علم الاعشى الذي
لايبصر ليلا وغشي عن كذا اذا اغفل عنه قوله لن ترى الخطاب لكل احد الارب الحاجة
والاريب العاقل والمعنى يغفل عن المجد واكتسابه الاغنياء ولن تشاهد في السودد
وحصوله حاجة لاحد الا للعقلاء وكانه قصد به التعريض باعداء الممدوح وفيه الحث
على كسب المجد والشرف قوله قسمت صروف الدهر باسا ونائلا
فمالك موتور وسيفك واتر البيت لمحمد وهيب الباس الشدة
والشجاعة النائل العطاء والنوال مثله والموتور المغلوب الذي اخذ منه الوتر
والواتر الغالب الذي اخذ وتره ويجوز ان يريد صروف الدهر وانتصب

باسا بقسمت والمعنى قسمت باسك ونائلك وفرقتهما في صروف الدهر وحوادثه
فصار سيفك واترا يقتلك الاعداء به وصار مالك موتورا يتفرق لك بين
ذوي الحاجات ويجوز ان ينتصب صروف بقسمت وباسا ونائلا على التميز او بحذف
حرف الجر اي بباس ونائل والمعنى قسمت صروف الدهر وفرقتها واتلفتها بالباس
والنائل او فرقتها وقسمتها باسك ونائلك قوله واذا امادح جودك
هبت صار قول العذول فيه هباء البيت للبحتري والضمير في فيه
للجود قوله هباء اي شيئا غير ملتفت اليه والمعنى ظاهر وروي فيها والضمير يرجع الى الريح وقيل هو
اصح قلت لعل وجه كونها اصح ان المقصود في الكلام المضاف فاعادة الضمير اليه
اولى سريع الى ابن العم يلطم وجهه
وليس الى داعي الندى بسريع هذا البيت قدم في باب حذف المسند اليه
سكران سكر هوى وسكر مدامة اني يفيق
فتى به سكران سكران مبتدا حذف خبره اراد في سكران وقوله سكر هوى
وسكر مدامة بيان لسكران قوله اني اي كيف ومن اين يقال افاق من السكر
صحا وزال عنه اراد بالفتى نفسه او كل فتى وهذا استبعاد لافاقته قوله
تمتع من شميم عرار نجد فما بعد العشية من عرار البيت للصمة بن عبد الله
القشيري وهو حماسي قال المرزوقي الشميم مصدر واكثر ما يجيء فعيل مصدرا
في الاصوات كالصهيل والشحيج ومثله الغدير والنكير ويقال تمتعت
من كذا وبكذا والعرار بقلة ناعمة صفراء طيبة الريح والواحدة عرارة وقيل
الحلبل الوارث البهارة البرية ويقال هو شجرة وقوله من عرار للاستغراق

نصب
الجنس وموضع من دار رفع على ان يكون اسم ما وموضع تمتع من شميم البيت
لانه منقول لقوله في البيت قبله وهو اقول لصاحبي والعيس تهوي
بنا بين المنيفة والضمار لتقول اني اجاري رفيقي واباثه قصتنا والرواحل تسرع
بين منبس الموضعين واقول في اثناء ذلك متلهفا استمتع بشم عرار نجد فانا نعدمه
اذا امسينا لخروجنا من ارض نجد ومنابته **قوله** ولم يحفظ مضاع المجد شيئ
من الاشياء المضاع البيت لابي تمام قوله مضاع المجد اي المجد المضاع ونظرية للاصلاح فيه
ومولهم سحق عمامة تقول لم يحفظ المجد الذي كاد يضيع شيء مثل المال الذي اضيع بالبذل
والتفريق ومذا احث على الجود **قوله** ومن كان بالبيض الكواعب مغرما
فما زلت بالبيض القواضب مغرما البيت لابي تمام قوله بالبيض الكواعب
اي بالنساء البيض وهي جمع بيضاء وجمع كاعب وهي الجارية حين يبدو ثديها
للنهود وقوله بالبيض اي بالسيوف البيض وهي جمع ابيض والمراد ببياضها
انها مصقولة المغرم المولع وقد اغرم بالشيء اولع به والمعنى من كان مولعا
بمغازلة الحسان فانك ابدا مولع بالسيوف ومنازلة الاقران
وان لم يكن الا معرج ساعة قليلا فاني نافع لي
قليلها البيت من باب نسيب الحماسة وقبله الما على الدار التي لو وجدتها
بها اهلها ما كان وحشا مقيلها انتصب معرج على انه خبر لم يكن اراد وان لم يكن
الالمام وهو النزول الا معرج ساعة وقوله الا معرج ساعة يريد الا تعريج ساعة
ولم يرض بان اضاف المعرج الى الساعة حتى وصفه بقوله قليلا وهذا على هذا
التقدير يكون من الصفات الموكدة لا المقيدة ولا الممتنع ان يريد تعريجا قليلا في ساعة

فيكن

فيكون الصفة مقيدة وقوله فاني نافع لي قليلها يجوز ان يرتفع قليلها بنافع ونافع
خبر ان كانه قال فاني ينفعني قليلها ويجوز ان يكون قليلها مبتداء ونافع خبر له مقدم
عليه والجملة في موضع خبر ان والتقدير انه قليلها نافع لي يلتمس عن صاحبيه ان يا ره
دار حبيبته وان كان ساعة والمعنى انزلا وقفا بالدار التي لو وجدتها
مع اهلها ما كان موضعها خاليا موحشا لكثرة اهلها وكثرة غواشي النعم معها وان موضعها
لم يكن الالمام بها الا تعريج ساعة ووقوف ساعة فان قليلها ينفعني ويشفي غليل
وجدي وقوله قليلها يريد قليل التعريج في الساعة **قوله** دعاني
من ملامكما سفاها فداعي الشوق قبلكما دعاني
البيت للقاضي الارجاني الاول تثنية دع والثاني فعل ماض وقع خبرا للمبتداء
وهو داعي الشوق والسفاه والسفه قلة العقل واصله الخفة يقال زمام
سفيه وانتصابه على المفعول له والعامل فيه ملامكما واراد بداعي الشوق
الحب لانه سببه وجالبه والمعنى اتركاني يا صاحبي الملام الذي حملكما
عليه السفه فان الحب الذي جلب الى الشوق دعاني وجذبني اليه فاجبته
وتمكن في قلبي فلا يوثر في الملام فكفا عنه سل سبيلا
فيها الى راحة النفس براح كانها سلسبيل البيت لبعض المحدثين
قوله سل سبيلا اي اسال طريقا وقوله فيها اي في الروضة يقال ماء سلسبيل
وسلس وسلسال سلس الانحدار في الحلق سهل المساغ قال الزجاج
السلسبيل في اللغة صفة لما كان في غاية السلاسة والمعنى ظاهر
ذوائب سود كالعناقيد ارسلت فمن اجلها منا النفوس ذوائب

ذوابه
گیسو

الاول جمع ذوابة والثاني جمع ذايبة اسم فاعل من ذاب يذوب السود جمع سوداء
العناقد جمع عنقود شبه الذوايب في اثاثتها بالعناقيد وارتفع ذوايب
بالابتداء وما بعدها صفة لها والخبر محذوف اي لهؤلاء النساء ذوايب سود
شبيهة بالعناقيد مرسلة ويجوز ان يكون ارسلت خبره والمعنى ظاهر

واذا البلابل افصحت بلغاتها — فانف البلابل باحتساء بلابل

الاول جمع بلبل وهو طائر صغير حسن الصوت يترنم في الربيع افصح بكذا اظهره
والثاني جمع بلبال وهو الحزن والثالث جمع بلبلة بالضم وهي ابريق يكون فيها الخمر
اراد بالاحتساء الشرب قوله باحتساء بلابل يريد ماء في البلابل وهو الخمر
والمعنى اذا ترنمت في الربيع الطيور فازل الاحزان بشرب الخمور قوله

تشعوف بآيات المثاني — ومفتون برنات المثاني البيت

للبحتري من ابيات في صفة اهل البصرة قوله بآيات المثاني قال الجوهري المثاني من القرآن
ما كان اقل من المائتين وتسمى فاتحة الكتاب مثاني لانها تثنى في كل صلوة وتسمى
جميع القرآن مثاني ايضا لاقتران اية الرحمة باية العذاب انتهى كلامه والمراد البيت
القرآن وقوله برنات المثاني هي جمع مثنى وهو من الاعواد ما كان على وترين والثالث
ما كان على ثلاثة اوتار ورناتها اصواتها جمع رنة وهي الغنة والغناء لتفضيل
اهل البصرة اي منهم الصالحون ومنهم دون ذلك والقصد بهذا الوصف ان
البصرة مصر جامع قوله املتهم ثم تاملتهم فلاح
لي ان ليس فيهم فلاح البيت للقاضي الارجاني قوله فلاح لي الفاء للعطف
على تاملت الفلاح الفوز والبقاء والنجاة قاله الجوهري والمراد ههنا الفوز

وقوله ان ليس فيهم هي ان المخففة من المثقلة بدلالة والضمير للشان وهو في محل الرفع
على انه فاعل لاح ويجوز ان يكون هذا شكاية عن جميع الناس دون جماعة مخصوصة
والمعنى املت هؤلاء القوم ورجوت منهم مطالبي ثم تاملتهم وتفحصت سيرهم
ومذاهبهم فلاح وظهر لي انه ليس فيهم لاحد عنهم فوز بما املت قوله

ضرايب ابدعتها في السماح — فلسنا نرى لك فيها ضريبا البيت

للبحتري الضرايب جمع ضريبة قال الجوهري الضريبة الطبيعة والسجية يقول فلان
كريم الضريبة ولئيم الضريبة والضريب المثل واصله المثل في ضرب القداح في اساس
البلاغة ضريب القداح وهو ضريبي لمن نفرت بها معك وهم ضربائي ومنه قولهم
ضريبة وضريبه اي مثله والمعنى لك طبايع وسجايا اخترعتها في الجود وبذل المال
ولم يصف فيها احد الا انبر مثالك في تلك السجايا قوله اذا المرء لم يخزن

يخزن

عليه لسانه — فليس على شيء سواه بخزان البيت لامرء القيس

في اساس البلاغة اخزن لسانك في شرك اي امسكه والمعنى اذا لم يقدر الانسان
على امساك لسانه على نفسه فلا يكون قادرا على شيء سوى لسانه من ساير الاشياء
او من ساير اعضائه وحافظا له قوله لو اختصرتم من الاحسان

زرتكم — والعذب يهجر للافراط في الخصر البيت لابي العلاء

المعري وهو من ابيات السقط الخصر البرودة وهو مصدر خصر من باب علم خاطب احبته
ويعتذر عن مفارقته اياهم يقول بعدي عنكم لكثرة انعامكم علي فانكم لو اختصرتم
من احسانكم الي ونقصتموه لزرتكم ولما فارقتكم ثم قال والماء العذب يترك
للافراط في البرودة وتجاوزه الحد فيها كما ان هذا يترك لهذا السبب كذلك

ابيات سقط ابي العلاء المعري

تهجرون لو فوما حسابكم فدع الوعيد فما وعيدك
ضايري أطنين اجنحة الذباب يضير ضاره بغيره
بمعنى ضره الطنين الصوت شبه تهديد مخالفه و ايعاده بطنين الذباب
في استحقاره له و عدم مبالاته و لقد احسن الامير ابو فراس في قوله
و رب كلام مر فوق مسامعي كما طن في لوح الهجير ذباب
و قد كانت البيض القواضب في الوغى بواتر و هي الآن
من بعده بتر فهي لابي تمام من مرثية في ابي نهشل محمد بن حميد و كان الست ح
قد استشهد في الحرب البواتر القواطع من بتره قطعه البتر جمع ابتر و المعنى
كانت السيوف المصقولة القواطع بواتر مواضي في ضرابها لحسن استعماله
لها و قوة ساعده فهي بعده بتر متعطلة لانه لم يبق بعده من يستعملها استعماله
قوله تجلى به رشدي و اثرت به يدي وفاض به ثمدي و اورى
به زندي البيت لابي تمام اثرى الرجل اذا كثرت امواله قاله الجوهري و اراد
بالثمد الماء القليل و اصله في الما و قوله و اورى به زندي اي صار ذا ورى المال خ
و ورى الزند عبارة عن الظفر بالمطلوب و المعنى ظهر بسبب هذا الممدوح
رشادي و كثرت به الاموال في يدي و فاض به و زاد ماي القليل و صار به
زندي و اريا بعد صلوده و حصل لي مطالبي قوله حامي الحقيقة محمود
الخليقة مهدي الطريقة نفاع و ضرار الحسب للخنساء في اخيها صخر
الحقيقة ما يحق على الرجل ان يحميه من حرمه و جاره الخليقة الخلق قوله
مهدي الطريقة يجوز ان يريد هو مهدي في الطريقة فيكون الاضافة بمعنى في

و يجوز ان يريد هو مهدي طريقته فيكون الاضافة لفظية و المراد استقامتها
لان المهدي مستقيم و المعنى هو حام لما يحق عليه حمايته محمود الخلق مستقيم الطريقة
غير منحرف في مناهجه عن الحق مبالغ في ايصال النفع و الضر الى الاولياء و الاعدا
و مكارم اوليتها متبرعا و جرائم الغيتها
متورعا المكارم جمع مكرمة و هي ما يكرم به الانسان في اساس البلاغة فعل ذلك
تبرعا من غير طلب الغير كانه يتكلف البراعة فيه و الكرم و رغبت الرجل من الامر
كففته فتورع اولاه كذا اعطاه الغاه تركه و المعنى و رب مكارم و ايادي
اعطيتها الناس متبرعا متطوعا من غير طلب الملك و رب جرائم و ذنوب
للمجرمين تركتها و عفوت عنها متورعا ممتنعا عن الانتقام عنهم
و زند ندى فواضله وري و زند ربي فضائله نضير الندى
الجود و الندى المطر و البلل ذكره الجوهري و الاول مستعار من الثاني في اساس البلاغة
و له في حلمه فضول و فواضل الواحدة فاضلة اي عطايا قال الجوهري الزند قومه ح
شجر طيب الرائحة من شجر البادية قال الاصمعي و ربما سموا العود زندا في اساس
البلاغة اطيب نشر امن الزند و من عود الهند و هو شجر شاك بالبادية او الخنوة
او الاس الفضائل جمع فضيلة و هي كل خصلة فاضلة و اثبات الزند للندى
و الربى للفضائل مجاز و المعنى زناد امطار عطاياه و اريه ذات نار لمن اقتبس
منها يظفر بمراده و زهر مناقبه و اخلاقه الشبيهة بالزند في طيب النفحات
النابت في ربوات فضائله نضر طري لا يصيبه ذبول لانه يمطر عليه ابدا
سحاب كرمه قوله تدبير معتصم بالله منتقم لله مرتغب في الله مرتغب

البيت لابي تمام من قصيدة يمدح المعتصم بالله حين فتح عمورية قوله تدبير معتصم خبر
مبتداء محذوف اي فتح عمورية تدبير معتصم اي انه اثر تدبيره وخوف سهول
مرتقب اي لله مرتقب لله اي خائف لان الخائف يرتقب العقاب ويتوقعه
ومنه فلان لا يراقب الله في اموره لا ينظر الى عقابه فيركب راسه في المعصية
والمعنى هذا الفتح تدبير الخليفة المعتصم بالله المستمسك بحبله المنتقم لله
من اعدائه المرتقب في الله الراغب في نيل رضاه المرتقب لعقابه الخائف منه
قوله باطراف المثقفة العوالي   تفردنا باوساط المعالي
البيت لابي نواس تثقف الرمح تقومه عالية الرمح ما دخل السنان الى ثلثه والجمع
العوالي والمراد باطراف المثقفة الاسنة تفرد فلان بكذا اذا صار له
ذلك دون غيره والاوساط الخيار جمع وسط والمعالي جمع المعلاة وهي الرفعة
والشرف والباء متعلق بقوله تفردنا والمعنى تفردنا نختار المعالي وتملكناها
وتخصصنا بها باستعمال الرماح المقومة عواليها في الطعن للاعداء قوله
الا انعم صباحا ايها الطلل البالي   وهل ينعمن من كان
في العصر الخالي   البيت لامرء القيس قال الجوهري نعم الشيء بالضم
نعومة اي صار ناعما لينا وكذلك نعم ينعم مثل حذر يحذر وقوله عم وانعم
صباحا كلمة تحية وانتصب صباحا على التميز وتفسير الطلل قد مر اراد بالبالي
المندرس والاستفهام للانكار العصر لغة في العصر الخالي الماضي ومنه القرون
الخالية والمعنى ايها الطلل المندرس بمعاتب الازمنة ليطب صباحك ناعما
طيبا ثم قال رادا على نفسه وهل ينعمن اي لا ينعم ولا يطيب بالتحية من كان

في الزمان الماضي ومرت عليه ايام وليال وهذا تاسف وتحسر على الدار
تفكره علم ومنطقه حكم   وباطنه دين وظاهره ظرف
البيت لابي العلاء من قصيدة في القاضي احمد بن الحسين قال الواحدي
اي انما تفكره لعلم ويجتهد في المسائل الشرعية واذا نطق نطق بالحكم والحكم بين الناس
وينطوي باطنه على دين الله ويظهر للناس الظرف ومكارم الاخلاق قال الواحدي
قال ابن جني هذه القصيدة من الضرب الاول من الطويل وعروض الطويل ابدا مقبوضة على مفاعلن
الا ان يصرع البيت فيكون ضربه على مفاعلن فيتبع العروض الضرب وليس هذا البيت
مصرعا وقد جاء بعروضه سالما وهو مخلط منه واقرب من الجواب بما يعرف به هذا
ان يقال انه رد مفاعلن الى اصلها وهي مفاعيلن لضرورة الشعر كما ان للشاعر
اظهار التخفيف وصرف ما لا ينصرف واجراء المعتل مجرى الصحيح وقصر الممدود
وما تطول ذكره مما يرد الاشياء فيه الى اصلها انتهى كلامه ولو قال ومنطقه حكم
او نفي لصح الوزن انتهى كلام الواحدي قوله مها الوحش الا ان
هاتا اوانس   قنا الخط الا ان تلك ذوابل   البيت لابي تمام وقد
مر معناه قوله فاحجم لما لم يجد فيك مطمعا   واقدم لما
لم يجد عنك مهربا   البيت للبحتري من قصيدة يمدح بها الفتح بن خاقان
ويذكر مبارزته للاسد الضاري المستكنة للاسد الذي بارزه الممدوح
الاحجام التاخر والمعنى ان هذا الاسد تاخر عنك حين لم يجد مطمعا فيك واقدم
عليك حين لم يجد مهربا منك لعلمه انه اذا هرب لحقته قوله مودته
تدوم لكل هول   وهل كل مودته تدوم   البيت للقاضي الارجاني

قوله الاستفهام للانكار يصف خليلاله بالوفاء والمعنى ظاهر
يا خاطب الدنيا الدنية انها شرك الردى وقرارة الاكدار
البيت للحريري انى طب من خاطب المراة الدنية من الدناءة وهي الخساسة
الشرك بالتحريك حبالة الصائد الواحد شركة الردى الهلاك مصدر ردي
يردي من باب علم القرارة المقر تصدائ عن وصف الدنيا كما وصف تغير
خاطبها والمعنى ظاهر سأشكر عمرا ان تراخت منيتي
ايادي لم تمنن وان هي جلت فتى غير محجوب الغنى عن صديقه
ولا مظهر الشكوى اذا النعل زلت رأى خلتي من حيث تخفى مكانها
فكانت قذى عينيه حتى تجلت معنى الابيات مع قصتها وذكرها لما تقدم في باب
حذف المسند اليه يقولون في البستان للعين لذة وفي الخمر
والماء الذي غير آسن اذا شئت ان تلقى المحاسن كلها
ففي وجه من تهوى جميع المحاسن قوله غير آسن اراد وهو غير آسن فحذف
شطر الصلة والآسن اسم فاعل من اسن الماء اذا تغير المحاسن جمع حسن
على غير قياس وفي هذا المعنى بيت الفارسي گفت حكيمي بيت فارسي
كه مفرح بود باغ و مي و لحن خوش و بوستان
هست وليكن نبود نزد عقل هيچ مفرح چو رخ
دوستان قوله اذا لم تشاهد غير حسن شياتها
واعضائها فالحسن عنك مغيب البيت لابي الطيب وصف فرساله
في ابيات قبله ثم قال اذا لم تشاهد تريد ان حسن الفرس ليس في شياتها

وعلاماتها واعضائها بل في جريها وعدوها فاذا لم تر من الخيل
غير حسن الالوان والاعضاء فالحسن غائب عنك

شرح ابيات تضمنها القول في السرقات الشعرية

كان دنانيرا على قسماتهم وان كان قد شف الوجوه
لقاء البيت للمحرز بن المكعبر الضبي وهو حماسي من ابيات في ذم عدي
ومدح بني مازن وقوله كان دنانيرا في صفة بني مازن القسمات
الوجوه وقيل مجاري الدموع ويشبه الوجوه بالدنانير في الاشراق
والنضارة تقال شفه المرض اذا اذابه وهزله واراد باللقاء
المحاربة والمصراع الاخير لعريض بعدي والمعنى ان وجوه بني مازن تشرق
في الحرب وتضيء اذا اصارت وجوه غيرهم مشغوفة متغيرة
اذا انت لم تنصف اخاك وجدته على طرف الهجران ان كان يعقل
ويركب حد السيف من ان تضيمه اذا لم يكن عن شفرة السيف
مزحل اراد بركوب حد السيف تحمل امور تقطع تقطيع السيف ويؤثر
تاثيره ويجوز ان يكون المراد بركوب السيف الصبر على الحرب والموت المزحل
المبعد تقال زحل تعدو وقوله من ان تضيمه معناه بدلا من ان تضيمه يرشدك الى ما عليه
العقلاء في مذهب المواخاة فيقول اذا انت لم تعط صاحبك الانصاف
في الامور ولم توفه حقوقه طالبا المعدلة فيها الفيته مهاجرا لك مشارفا
مفارقتك مستبدلا بك وبمواخاتك ان كان ذا عقل ومعرفة بما لايبالي

لى ان يركب من الامور ما تقطعه تقطيع حد السيف ويؤثر تأثيره فيه او يصبر على الحرب والموت مخافة ان يدخل عليهم ضيم او يلحقه عار لم يجد عن ركوب السيف مبعدا اصابه نصيبه اذا اظلمه وشفرة السيف حده وهذان البيتان لمعن بن اوس وهو حماسي من ابيات تضمنها باب الادب اوله

لعمرك ما ادرى وانى لاوجل ... على اينا تعدو المنية اول

قال المرزوقي لعمرك مبتداء وخبره مضمر وقوله لاوجل مما جاء فيه افعل ولا فعلاء له كانهم استغنوا عن وجلاء بوجلة ويروى تعدو وتغدو ومعناهما ظاهر واول بنى على الضم وذلك انه لما كان اصله افعل الذى يتم بمن وجعل الاضافة فيه بدلا من من والمضاف اليه من تمامه ثم حذف المضاف اليه لعلم المخاطب به وجعل فى نفسه غاية وجب ان يبنى وموضعه نصب على الظرف ومعنى البيت وتعايك ما اعلم اينا يكون المقدم فى غدو الموت وانتهاء الاجل به وانى لخائف مترقب فموضع على اينا نصب لانه مفعول ادرى وهو الذى لا يدريه هو مقتضى هذا السوال وقوله وانى لاوجل اعتراض وقد اضربت عن تفسير الابيات الباقية وان كان فيها ادب وموعظة لخلو الكتاب عنها ولشهرتها وتعاديا عن التطويل ولكونها غير موقوف عليها قوله

اذا انت لم تعرض عن الجهل والخنا ... اصبت كريما او اصابك جاهل

البيت لزهير وروى عن الاوس الخنا الفحش وهو فى الاصل مصدر خنى عليه يخنى من باب علم والمعنى اذا لم تترك الجهل والفحش فاما ان تصيبه حليما فتؤذيه او ان يصيبك جاهل بسبب جهلك عليه فيؤذيك ويجهل عليك وكل ذلك قبيح فترك الجهل احسن عند العقل قوله

فتى يشترى حسن الثناء بماله ... اذا السنة الشهباء اعوزها القطر

البيت للابيرد اليربوعى السنة الشهباء سنة القحط ووصفها بالشهبة لوقوع الجليد على الارض اعوزه الشئ عزّ عليه وجوده والمعنى هو يبذل المال فى اكتساب الثناء فى زمان القحط وقلة المطر قوله

فتى يشترى حسن الثناء بماله ... ويعلم ان الدائرات تدور

البيت لابى نواس من قصيدة فى الامير خصيب بن عبد الحميد دائرات الزمان ودوائره صروفه وحوادثه والمعنى هو فتى يشترى ويملك الثناء ببذل ماله وهو يعلم ان حوادث الزمان المحوجة الى المال تدور على الانسان وتصيبه فتحوجه اليه وهو مع علمه بذلك يجود بماله او يعلم ان حوادث الزمان تدور فتهلك الاموال وارباها فلعلمه بذلك يبذله وتدخر الثناء وفى هذا المعنى قول ابى العلاء المعرى

وتنفد كل وفر حزت قسرا ... لعلمك ان آخره نفاد

اجاد طويس والسريجى بعده ... وما قصبات السبق الا لمعبد

طويس والسريجى مغنيان اما طويس فمخنث كان فى المدينة وكان يسمى طاووسا فلما تخنث يسمى بطويس ويكنى بابى عبد النعيم وهو اول من غنى فى الاسلام ونقر بالدف المربع وكان اخذ طريقة الغنا عن سبى فارس وذلك ان عمر رض كان صبر لهم فى كل شهر يومين

مطلب

معبد اسم مغن مشهور

يتبركون فيها وكان طويس يغشاهم حتى فهم طرائقهم ويضرب به المثل
في الشوم فيقال اشأم من طويس قال ابو الفتح البستي وصير طويس
معتلة فاسى عليه الطوس اشأم من طويس وهو اول من تخنث
في الاسلام وقيل ولد في الليلة التي توفي فيها رسول الله صلعم وفطم
في اليوم الذي توفي فيه ابو بكر رض لسبيله وبلغ الحلم في اليوم الذي
قتل فيه عمر رض وتزوج في اليوم الذي قتل فيه عثمان رض وولد له ابن
في اليوم الذي قتل فيه علي رضوان الله عليهم ومعبد اسم مغن مشهور
قال صدر الافاضل معبد كان من صناعته التجارة في اكثر ايام رفقه
وربما رعى الغنم لمواليه وكان من اجود الناس حلقا واجودهم غناء وكان
فحل المغنيين وامام اهل المدينة في الغناء وكان لمعبد صنعة لم يسبقه
اليها من تقدم ولا زاد عليها من تاخر قال اسحق بن ابراهيم الموصلي
سمعت اعلم من رايت بالغناء يقول لم يكن فيمن غنى احد اعلم بالغناء
من معبد وكذلك هو عندي اصابه الفالج قبل موته وارتعش وبطل صوته
ومات في ايام وليد بن يزيد بدمشق كانوا عند السابق يركزون
في منتهى الميدان قصبا فمن اخذه اولا كان هو السابق فلما كان السبق يعرف
به اضافوه اليه فقالوا قصب السبق ويقال للسابق احرز قصب السبق
والضمير في بعده لطويس قوله محاسن اوصاف المغنين جمة
وما قصبات السبق الا لمعبد البيت لابي تمام من قصيدة في محمد
بن يوسف يذكر فيها وقائعه ويصفها بالحسن الجمة الكثيرة ومعنى الكلام

ظاهر والشاعر ضرب البيت مثلا لزيادة حسن وقائعه وفضلها على
وقائع غيره بدليل قوله قبله وقائع اصل الناس فيها وفرعهم اذا
عدد الاحسان اولم يعدد فمهما تكن من وقعة بعد لا تكن
سوى حسن مما فعلت مردد لهفي على فتية ذل الزمان
لهم فما يصيبهم الا بما شاؤوا الكلام في لهفي قدمر ذل له
انقاد له وخضع ما في قوله بما شاؤوا موصولة والعائد محذوف يريد
بما شاؤوه من الاماني والمطالب والمعنى اتحسر على فتيان خضع لهم
الزمان فما يصيبهم الزمان ولا يدور عليهم الا بالذي ارادوه من امانيهم
قوله دارت على فتية ذل الزمان لهم فما يصيبهم
الا بما شاؤوا البيت لابي نواس من قصيدة يصف فيها الخمر قوله دارت
اي الخمر والمعنى ظاهر ومنها صفراء لا تنزل الاحزان
ساحتها لو مسها حجر مسته سراء فقل لمن يدعي في العلم
فلسفة حفظت شيئا وغابت عنك اشياء لا تحظر العفو
ان كنت امرءا حرجا فان حظركه بالدين ازراء قوله وقوفا
بها صحبي على مطيهم يقولون لا تهلك اسى وتجمل البيت
لامرء القيس الضمير في بها للمنازل قال الزوزني نصب وقوفا على الحال
يريد قفا نبك في حال وقوف اصحابي مطيهم على والوقوف جمع واقف
والصحب جمع صاحب والمطي المراكب واحدتها مطية ونصب اسى
لانه مفعول له يقول قد وقفوا علي اي لاجلي وعلى راسي وانا قاعد

على مطيهم ومراكبهم يقولون لا تهلك اسًى من فرط الحزن وتجمّل الصبر قوله وقوفا
بها صحبي على مطيهم يقولون لا تهلك اسًى وتجلد البيت لطرفة التجلد تكلف
الجلادة وهي الصبر قوله وما الناس بالناس الذين عهدتهم
ولا الدار بالدار التي كنت تعلم البيت لعباس بن عبد المطلب
رض والمعنى ليس هؤلاء القوم الذين تراهم الآن بالقوم الذين رايتهم
قبل هذا لانهم ذهبوا وارتحلوا وليست الدار التي تراها الآن
بالدار التي كنت عالما بها لان تلك تغيرت واندرست وهذا
في المعنى تحسر وتاسف قوله وما الناس بالناس الذين عهدتهم
ولا الدار بالدار التي كنت تعرف البيت للفرزدق
ومن يبتدع ما ليس من خيم نفسه يدعه ويغلبه على النفس خيمها
البيت لحاتم بن عبد الله الطائي وهو حماسي في اساس البلاغة غلبه على الشيء
اخذه منه وتعالى هو كريم الخيم اي الطبيعة والمعنى ان من احدث خلقا
ليس من خلق نفسه الذي خلقت عليه تركه ذلك الخلق المبتدع واخذ
من نفسه خلقها القديم وعاوده ما الفته النفس لان المتكلف لا يدوم منه
قوله ومن يبتدع خلقا سوى خلق نفسه يدعه ويغلبه
على النفس خيمها البيت للاعوان الشفاري الاقراف الاكتساب وفي
هذه الطريقة قول ابي الطيب وابدع مبتدأ منقول فعلت تغيرا
تكلف شيء في طباعك ضده قوله من راقب الناس
لم يظفر بحاجته وفاز بالطيبات الفاتك اللهج البيت

لبشار في اساس البلاغة رقبه وراقبه حاذره لانه يرقب العقاب
والشوقعة الفاتك الشجاع القتال اراد باللهج الذي له لهج وولوع
بالقتل والمعنى من حاذر الناس حرم حاجاته ولم يظفر بها ومن تجاسر
عليهم ظفر بما اراد من الطيبات والمستلذات قوله من راقب
الناس مات همًّا وفاز باللذة الجسور البيت لسلم الخاسر
صح بالخاء المعجمة اسم فاعل من خسر في تجارته في اساس البلاغة وقيل
لسلم الخاسر لانه باع مصحفا ورثه واشترى عودا يضرب به انتصب
همًّا على انه مفعول له الجسور الجري خلقنا لهم في كل عين
وحاجب بسمر القنا والبيض عينا وحاجبا جعل
اثر الرماح عينا لاستدارته واثر السيوف حاجبا لاستطالته والمعنى
خلقنا واوجدنا في عيونهم بالرماح السمر اثارا مستديرة كالعيون
وفي حواجبهم بالسيوف اثارا مستطيلة كالحواجب قوله
خلقنا باطراف القنا في ظهورهم عيونا لها وقع السيوف
حواجب البيت لابن نباتة اطراف القنا الاسنة قوله وقع السيوف
وقوع يريد اثار وقع السيوف والمعنى اوجدنا باسنة الرماح في ظهور هؤلاء
المنهزمين اثارا مستديرة كالعيون لها اي لتلك العيون اثار وقع السيوف
المستطيلة بمنزلة الحواجب يريد طعناهم وضربنا عند الانهزام قوله
هيهات لا ياتي الزمان بمثله ان الزمان بمثله لبخيل
البيت لابي تمام من مرثية في محمد بن وهيب حميد وكان قد استشهد في بعض

غزو انه هيهات معناه بَعُد واراد هيهات نسيانى له يدل عليه قوله قبله
انسى ابا نصرٍ نسيتُ اذاً يدى في حيث ينتصر الغنى ويُنيل واراد انسى
وابو نصر كنيته المزنى وقوله لا ياتى الزمان تعليل لقوله هيهات ويجوز
ان يريد هيهات ان ياتى الزمان ثم قال لا ياتى الزمان تحقيقاً لما استبعده
ومعنى البيت ظاهر ومنها كفى قَتَلَ محمدٍ لى شاهد ان العزيز
مع القضاء ذليل قال الشيخ عبد القاهر فى المسائل المشكلة قال الشيخ
ابو على الفارسى فيه تقصير لان الغرض فى هذا النحو نفى المثل وان يقال
انه يعزّ ولا يكون فاذا جعل فقد مثله بخل الزمان فقد اخلّ بالغرض وجوّز
وجود المثل ولم يمنع من حيث هو بخل الزمان بان يجود انتهى كلامه
ومعنى قوله تمام منقول من قول الحماسى عَقِمَ النساءُ فما يلدن شبيهه
ان النساء بمثله عقم قوله اعدى الزمانَ سخاؤهُ فسخا به
ولقد يكون به الزمانُ بخيلا البيت لابى الطيب قال الواحدى
قال ابن جنى اى تعلّم الزمان من سخائه فسخا به واخرجه من العدم الى الوجود
ولولا سخاؤه الذى افاد منه لبخل به على الدنيا واستبقاه لنفسه قال
ابن فورجة هذا تأويل فاسد وغرض بعيد لان سخاءه غير موجود لا يوصف
بالعدوى وانما يعنى سخا به علىّ ولو كان بخيلا به علىّ فلما اعداه سخاؤه اسعدنى
بضمّى اليه وهذا انتهى له قوله يا قومِ اذنى لبعض الحىّ عاشقةٌ
والاذنُ تعشق قبل العينِ احيانا البيت لبشار قوله لبعض الحى مفعول عاشقة
وكنى عن حبيبته الذى عشقته اذنه ببعض الحى وعدم تصريحه باسمه لتعظيم شأنه

وتطهيرٌ له عن لسانه واشارةٌ الى انه على التنويه باسمه لعزه وشرفه
وانه يَغارُ عليه فلا يريد ان يَعلمه احدٌ قوله وانّى امرؤٌ احببْتكم
لمكارمٍ سمعتُ بها والاذنُ كالعين تعشق
البيت لابن الشحنة الموصلى كان عليه ان يقول احبكم لمكارم يسمع بها وقدم
مثله مشروحا بعال سمعه وسمع به قوله لم يُبكنى
الاحديثُ فراقِكم لمّا اسرّ به اليّ مودّعى هو ذلك
الذى اودعتم فى مسمعى القيته من مدمعى البيان للقاضى
الارجانى الباء فى قوله اسر به زايدة يقال اسره اخفاه والمراد بالمودع حسبه
هو ذلك الدر الذى اشارة الى الدمع الذى يدل عليه لم يبكنى والمراد بالدر
حديثه الذى اودعه جعله درّ الحسنة ونفاسته قوله وقائلةٍ ما هذه
الدُرَرُ التى تساقطها عيناك سِمْطين سِمْطين فقلتُ هى الدُرَرُ
التى قد حشا بها ابو مضرٍ اذنى تساقط من عينى البيان للشيخ جار الله العلامة
فى مرثيه استاده ابو مضر رح قوله تساقطها اى تسقطها قال الجوهرى السمط
الخيط ما دام فيه الخرز والا فهو سلك وانتصب سمطين على الحال من الهاء رر
فى تساقطها وقوله حشاه ملاه وقوله تساقط من عينى اى تتساقط لحذف احدى
التائين شبه فوائد العلمية بالفرائد من اللالى والمعنى ظاهر قوله
لو حارَ مرتادُ المنيّةِ لم يجد الا الفراقَ على النفوس دليلا
البيت لابى تمام المرتاد الطالب اسم فاعل من ارتاد الشى طلبه وقوله مرتاد
المنية الاضافة فيه كما فى قولهم سحق عمامه يريد ان المنيه الطالبه للنفوس لو تحيرت

في الاهتداء اليها لم نجد دليلا على النفوس الا الفراق ولم يمكنها التوصل الا
بسبب الفرقة بين الاحباب فاذا جعلته دليلا عليها وجدت سبيلا اليها
قوله لولا مفارقة الاحباب ما وجدت يدُ المنايا الى ارواحنا
سُبلا البيت لابي الطيب قال الواحدي يقول لولا الفراق لما كان للمنية طريق
الى ارواحنا اي انما توصلت الينا بطريق الفراق وروي لهاة المنايا
وقيل هي جمع لهاة اي ما وجدت لهواتها سبيلا لالتهام ارواحنا
وكان العلامة رضي الحق والدين المعروف بشيخ يحيى رح لا يستحلي هذه الرواية
قوله مقيم الظن عندك والاماني وان قلقت ركابي في البلاد
ولا سافرت في الآفاق الا ومن جدواك راحلتي وزادي
البيتان لابي تمام يريد انا مقيم الظن والاماني عندك لا يرتحل كل منهما عن فنائك
وان سارت مراكبي في الدنيا ولا اخترت المسافرة في الآفاق الا كان اسباب
المسافرة من جدواك وعطاياك قوله واني عنك بعد غدٍ لغادٍ
وقلبي عن فنائك غير غادِ محبك حيثما اتجهت ركابي
وضيفك حيث كنت في البلاد البيتان لابي الطيب والمعنى اني اما قريب غاد
مرتحل عندك وقلبي غير غاد وغير مرتحل عن ذراك انا محبك حيث اتجهت
وتوجهت ركابي وانا ضيفك حيث كنت ووقعت من بلاد الدنيا اي ارتع
في رياض مواهبك قوله تصد حياءً ان تراك باعين
اتى الذنب عاصيها فليم مطيعها البيت للبحتري من قصيدة يمدح المتوكل
ويذكر صلح تغلب الضمير في تصد لتغلب وانتصب حياءً على انه مفعول له

من جدواك

وقوله ان تراك من ان تراك والمراد عاصي اصحابها ومطيع اصحابها على حذف
المضاف والضمير في عاصيها ومطيعها لاصحاب الاعين والمعنى تصد وتعرض
قبيلة تغلب حياء من رؤيتها لك باعين اتى الذنب العاصي من اصحابها فليم
وعوتب المطيع منهم وعوقبوا بسبب شوم العصاة منهم قوله
وجرمٍ جرّه سفهاءُ قومٍ وحلّ بغير جارمه العذابُ
البيت لابي الطيب من قصيدة يمدح سيف الدولة ويذكر وقعته ببني كلاب
وقبائل العرب والمعنى رب جرم اكتسبه السفهاء من بين القوم ونزل
العذاب بغير كاسب الجرم منهم بسبب شوم المجرمين والغرض ان البعض
هولاء القبائل عصوك فتعدى اثر عصيانهم الى المطيعين منهم قوله
هو الصنعُ ان يعجل فخيرٌ وان يرث فللريث في بعض
المواضع انفع البيت لابي تمام هو ضمير الشان الصنع مبتداء والجملة
الشرطية خبره قوله فخير اراد فهو خير الريث مصدر راث يريث
اذا بطوء يستبطئ احسان الممدوح فيقول الشان ان الصنع
والفعل الجميل ان يعجل ويحصل على عجل فهو اي العجل خير وان يبطوء
فالبطوء في بعض المواضع انفع من العجل يريد لعل تاخير عطائك كان انفع
قوله ومن الخير بطوء سيبك عني اسرع السحب
في المسير الجهام البيت لابي الطيب السيب العطاء وهو في الاصل مصدر
ساب الماء يسيب اذا جرى قال الواحدي البطوء اسم من الابطاء
وهو التاخر يقول ان تاخر عطائك عني يدل على كثرته كالسحاب انما يسرع

منها ما كان جهاما لا ماء فيه وما فيه الماء يكفر ثقل المشي قوله

ورِيحُها اطيبُ من طيبها والطيب فيه المسك والعنبر

البيت لبعض الاعراب قوله وريحها اراد به رائحتها الذاتية يدل عليه رواية

من روى جارته اطيب من طيبها واراد بالطيب في قوله من طيبها الطيب

الذي تستعمله وتتطيب به والواو في قوله والطيب للحال والمعنى

ان رائحتها الطيبة الذاتية اطيب مما تستعمله من الطيب على ان الطيب الذي

تستعمله مركب من المسك والعنبر ونحوه ووجهها احسنُ من حليها قوله

والحلي فيه الدرّ والجوهر واذا ادْنيتَ منها بَصَلاً

غلبَ المسكُ على ريح البَصَل البيت لبشار يصف حبيبته بطيب الرائحة

قوله وعلى عدوّكَ يا ابن عمِّ محمّدٍ رصدان ضوءُ الصبح

والاظلام فاذا تنبّه رعتَهُ فاذا هدى سلّتْ عليك سيوفَكَ

الاحلامُ البيتان للاشجع السلمي في اساس البلاغة فلان يخاف رصدا من قدامه

وطلبا من ورائه اي عدوّا يرصده الاظلام مصدر اظلم الليل والمراد الظلمة

بدليل قوله ضوء الصبح قوله هدا اي سكن فليتبه الاحلام جمع حُلم بضم الحاء

وسكون اللام وهو ما يراه النائم والمعنى على عدوك عدوّان يرصدانه وهما

الليل والنهار فاذا تنبه واستيقظ رعتَهُ وخوّفته واذا هدا ونام

سلّت الاحلام عليه سيوفك ويراها في نومه والبيت الثاني تفسير لكون الصبح

والظلمة رصدين على عدوه قوله يرى في النوم رمحك

في كُلاه ويخشى ان يراه في السُّهاد البيت لابي الطيب والمعنى

يرى هذا العدو في نومه رمحك في كلاه ويخاف ان يراه في يقظته قوله

واذا تألّق في النّديّ كلامُهُ المصقولُ خِلتَ لسانَهُ

من عضبه البيت للبحتري تألق لمع النديّ المجلس الغاصّ باشراف

الناس والمراد بالكلام المصقول هو الواضح المنقّح الذي ليس فيه التباس

مستعار من السيف المصقول وهو الذي ازيل صَداه العضب السيف القاطع

والمعنى اذا لمع كلامُ هذا الممدوح الواضحُ المنقّحُ في مجالس غاصّة

بالاشراف ظننت لسانه في نفاذه ومضاربه في الكلام من سيفه

القاطع الماضي في ضرائبه قوله كأنّ ألْسُنَهم في النُّطقِ

قد جُعِلتْ على رماحهم في الطَّعْنِ خِرْصانا البيت لابي الطيب

خرصانُ الشجرِ اي قضبانها وكانّ خرصانَ الرماح كواكبُ وهي

اسنتها نقل عن الاساس واحدها خُرصان بالضم والكسر وانتصب

خرصانا على انه مفعول ثان لجعلت يريد ان اسنة رماحهم نافذة

عند الطعن وكانّ السنُ هولاء القوم عند النطق جعلت اسنة

رماحهم في الطعن فصارت الاسنة في النفاذ كالسنتهم قوله

ومابلغَ المُهْدُونَ للناسِ مِدْحةً وإنْ اطنبوا الّا وما فيك افضلُ

البيت للخنساء في اخيها صخر يقال اهدى له كذا واهدى اليه

والمعنى ولم يبلغ الشعراء الذين يهدون للناس المدائح مدحة فيك

ولم يقولوا فيك قولا الا والذي فيك افضل مما قالوا ولم يبلغوا

مدحة فيهم ولم يبلغوا فيهم قولا الا والذي فيك افضل مما قالوها

فيهم روى انه دخل الاخطل على عبد الملك بن مروان
فقال يا امير المومنين قد امدحتك فاسمع مني فقال عبد الملك فان
كنت قد شبهتني بالصقر والاسد فلا حاجة في مدحك وان كنت
قلت كما قالت اخت بني الشريد لاخيها صخر فهات فقال الاخطل ما
قالت يا امير المومنين قال هي التي تقول فما بلغت كف امرئ
متناول بها المجد الا حيث ما نلت اطول ولا بلغ المهدون
مدحة وان اطنبوا الا الذي فيك افضل فقال الاخطل
والله لقد احسنت القول وقد قلت فيك بيتين ما هما بدون قولها
قال هات فانشا يقول اذا مت مات العرف وانقطع
الندى من الناس الا في قليل مصرد وردت اكف السائلين
وامسكوا من الدين والدنيا بخلف مجدد قال بعض الفضلاء والله
لقد تخلف منها لفراسخ قوله وما ترك المداح فيك مقالة
ولا قال الا دون ما فيك قائل البيت للاشجع والمعنى
لم يترك المبالغون في مدحك قولا ولا قال القائلون الا دون ما فيك من الفضائل
يعني ان ما فيك من معاني الكمال افضل مما قالوا على انهم بالغوا في القول قوله
وما ان كان اكثرهم سواما ولكن كان ارحبهم ذراعا
البيت لابي الطيب زياد الاعرابي الكلابي وهو حماسي وروى ولم يك اكثر
الفتيان مالا فلان رحب الباع والذراع اي واسع العطاء والسوام والسائمة
الابل الراعية وانتصب سواما على التميز وكذلك ذراعا والمعنى وما كان هذا الرجل

اكثر الناس مالا ولكن كان اسخاهم واجودهم قوله وليس باوسعهم
في الغنا ولكن معروفه اوسع هذا البيت للاشجع
من ابيات في جعفر بن يحيى البرمكي قوله باوسعهم للملوك في البيت قبله وهو
يروم الملوك مدى جعفر ولا يصنعون كما يصنع الموصوف الاحسان والفضل
اوسع اي معروفهم يعني ليس جعفر باكثر من الملوك مالا ولكنه اكثر منهم كرما وافضالا
قوله كانك عند الكر في حومة الوغى تفر
من الصف الذي من ورائكا البيت لبكر بن النطاح الكر الحملة
حومة الماء معظمه وكذلك حومة الحرب وحومة كل شيء قوله في ورائكا اراد به
خلفك يصفه بالاقدام فيقول لم تزل تقدم في الحروب اقداما كانك
تفر من صف خلفك خوفا من طعنهم قوله فكانه والطعن
من قدامه متخوف من خلفه ان يطعنا البيت لابي الطيب
قوله ان يطعنا مفعول متخوف قال الواحدي لشدة اقدامه في الحرب كان
الخوف وراءه فهو يتقدم خوفا مما وراءه قوله والصبر يحمد
في المواطن كلها الا عليك فانه مذموم هذا البيت للعتبي
من مرثيه في ابن له والمعنى ظاهر قوله وقد كان يدعى لابس
الصبر حازما فاصبح يدعى حازما حين يجزع البيت لابي تمام
من قصيدة يرثي بها ادريس بن يزيد الشامي الحازم ذو الحزم والحزم الضبط
قوله حتى يدعى من دعاه كذا المعنى سماه والمعنى قد كان الشان يسمى
الصابر متاقبل هذا الرزء حازما عاقلا قوي الراي فاصبح ذلك

الصابر يسمى جازما حين يجزع على فوت هذا الممدوح قوله لقد زادني
حبا لنفسي انني بغيض الى كل امرء غير طائل البيت للطرماح
وهو حماسي في اساس البلاغة هو غير طائل غير فاضل انتصب حبا على انه
المفعول الثاني لزادني وقوله لنفسي متعلق بحبا وقوله انني بغيض في محل الرفع
لانه فاعل زادني والمعنى لقد زادني كوني مبغوضا الى كل رجل غير فاضل محبة
لنفسي لاني علمت حينئذ اني ذو فضل قوله واذا اتتك
مذمتي من ناقص فهي الشهادة لي باني فاضل البيت لابي الطيب
قال الواحدي يقول اذا ذمني ناقص كان ذمه دليلا على فضلي لان الناقص
لا يحب الفاضل لما بينهما من التنافي اخذه من قول ابن ابي حفصة ما ضرني
حسد اللئام ولم يزل ذو الفضل يحسده ذوو التقصير قوله
وما كلفة البدر المنير قديمة ولكنها في وجهها
اثر اللدم البيت لابي العلاء المعري من مرثية الكلف حمرة يخالطها سواد
واراد بكلفة البدر ما يرى عليه من سواد واللدم الضرب بجمع الكف والمعنى
ما ترى في البدر من السواد ليس قديما ولكن ذلك اثر ضرب الكف على
وجهه في مصيبة هذا الممدوح قوله واهوى الذي اهوى له
البدر ساجدا البيت ترى في وجهه اثر الترب البيت
للقيرواني الاول حكاية النفس من هواه اذا احبه والثاني فعل ماض من اهوى له للقيسراني ٤
سقط والمعنى احب الحبيب الذي سقط له البدر ساجدا له حياء وخجلا
اما ترى في وجهه اثر السجود ويريد بهذا ما عليه من اثر التغير قوله

فلا يمنعك من ارب لحاهم سواء ذو العمامة والخمار البيت لجرير
الارب الحاجة قال الجوهري اللحية معروفة وجمعها لحى ولحى ايضا بالضم مثل
ذروة وذرى عن يعقوب والمعنى لا يمنعك من الحاجة كون هولاء القوم
على صورة الرجال والنساء لان رجالهم ونساءهم سواء في الضعف
قوله ومن في كفه منهم قناة كمن في كفه
منهم خضاب البيت لابي الطيب من قصيدة في سيف الدولة يذكر
فيها خضوع بني كلاب وقبائل العرب يعني ان هولاء القوم ضعفوا
وانقادوا لك فصار الرجال كالنساء تخاذلا قوله سلبوا
واشرقت الدماء عليهم محمرة فكانهم لم يسلبوا
البيت للبحتري المفعول الثاني من سلبوا ولم يسلبوا محذوف والمعنى هولاء
القوم الذين قتلهم سلبوا ثيابهم وجفت عليهم الدماء واشرقت
فكانهم لم يسلبوا ثيابهم لان الدماء قامت مقامها قوله يبس
النجيع عليه وهو مجرد من غمده فكانما هو مغمد
البيت لابي الطيب الضمير في عليه للسيف والنجيع الدم والمعنى ان الدم
يبس على هذا السيف وهو مجرد فكانه مغمد لان الدم اليابس صار له
كالغمد قوله اذا غضبت عليك بنو تميم وجدت
الناس كلهم غضابا البيت لجرير والمعنى اذا تغير عليك هولاء
القوم كان بمنزلة تغير الناس كلهم لانهم يقومون مقام كلهم قوله
ليس من الله بمستنكر ان يجمع العالم في واحد

البيت لابى نواس قوله ان يجمع اسم ليس في التقدير ليس جمع العالم
في واحد بمستنكر من الله روى انه لما بلغ هرون الرشيد كثرة افضال
الفضل البرمكى وفرط فضل احسانه فى زمانه غار عليه غيرة افضت
به الى التنكر له والامر بحبسه فكتب اليه ابو نواس هذه الابيات
قولا لهرون امام الهدى عند احتفال المجلس الحافل
الرشيد انت على بابك من قدره فلست مثل الفضل
بالواحد ليس من الله بمستنكر ان يجمع العالم في واحد
فامر باطلاقه وخلع على ابى نواس خلعة قوله اجد الملامة
في هواك لذيذة حبا لذكرك فليلمني اللوم
البيت لابى الشيص وهو حماسى يقول انى اجد ملامة من لامنى
في هواك لذيذة فاستلذها محبة لذكرك ولذا لا سمك فليلمنى
اللائمون وليستمروا على اقوالهم فانهم لا يجدون منى اتباعا ولا رجوعا ولا ملالا
ولا فتورا وانتصب قوله حبا لانه مفعول له وبيان لعلة استلذاذه
للملامة قوله اأحبه واحب فيه ملامة
ان الملامة فيه من اعدائه البيت لابى الطيب الاستفهام
للانكار والمعنى لا اجمع بين محبة هذا الحبيب وبين محبة الملامة فيه
لان المحبة فيه وفى هواه من اعدائه لان معنى الملامة النهى عن حبه
ومن احب حبيبا عادى عدوه قوله والجراحات
عنده نغمات سبقت قبل سيبه بسوال

البيت لابى الطيب والمعنى ان هذا الممدوح عادته ان يعطى بغير سوال
فان سبقت نغمة من سائل عطائه اثر ذلك فيه تاثير الجراحة فى الممدوح
قوله ونغمة معتف جدواه احلى على اذنيه من نغم السماع
البيت لابى تمام المعتف السائل جدواه مفعول معتف والمعنى صوت السائل
لعطائه احلى والذ على اذنه من نغمات السوال السماع والحان الغناء
قوله نشوان يطرب للسوال كانما غناه مالك طئ او معبد
البيت للبحترى والمعنى هذا الممدوح نشوان بفرح يتجدد له طرب
بسوال السائل حتى كانما غناه هذان المغنيان واطرباه بغنائهما
قوله وترى الطير على آثارنا راى عين ثقة ان ستمار
البيت للافوه الازدى قوله راى عين اى روية عيان وقوله ثقة
اى واثقة على انها مصدر اقيم مقام الصفة او لثقتها على انها مفعول له
فعلى الاول العامل ترى وعلى الثانى العامل ما فى قوله على آثارنا من معنى
الفعل وقوله على آثارنا فى محل النصب على الحال وقوله ان ستمار
ان مخففة من الثقيلة اراد بانها ستمار يقال وثق به اذا اعتمد
وقوله ستمار ستطعم وحذف المفعول الثانى اى ستمار لحوم القتلى
يقال ماره الطعام والمعنى ترى ايها المخاطب الطيور كائنة
على آثارنا معتمدة او اعتمادا على انها ستطعم لحوم من
نقتلهم من الاعداء قوله وقد ظللت عقبان اعلامه ضحى
بعقبان طير فى الدماء نواهل اقامت مع الرايات

حتى كانها من الجيش الا انها لم تقاتل السان لابي تمام

ظلله التي عليه ظلة الاعلام الرايات جمع علم قوله عقبان اعلام فيه تشبيه الاعلام بالعقبان كما في قوله لجين الماء و الرايات تشبه بالعقبان وكانت راية النبي عليه ام تسمى عقابا النواهل جمع ناهلة اسم فاعل من نهل بمعنى روي و النهل من الاضداد و المعنى ان رايات هذا الممدوح التي هي كالعقبان قد صارت مظللة بالعقبان من الطيور و النواهل في دماء القتلى لانه اذا خرج للغزو تسايره العقبان فوق اعلامه و راياته لاكل لحوم قتلاه وشرب دمائهم فتلقي ظلالها عليها اقامت تلك العقبان مع رايات الجيش ولازمتها اعتمادا على انها ستطعم لحوم القتلى كانها من عداد الجيش لطول ملازمتها له واقامتها مع راياته غير انها لم تقاتل ولم تحارب قوله مفيد ومتلاف اذا

ما اتيته تهلل واهتز اهتزاز المهند انشد ابن نباتة هذا البيت لنفسه فقيل له هذا الخطئه فقال الآن علمت اني شاعر اذا وافقته على قوله ولم اسمعه المفيد بمعنى المستفيد هنا قوله مفيد و متلاف كقولهم مخلف متلف في وصف الرجل بالبأس و الجود و التهلل طلاقة الوجه والمعنى هو مستفيد للمال للشجاعة ومتلف مفرق له بالجود اذا اتيته ايها الآتي سائلا تهلل وجهه فرحا و اهتز اهتزاز السيف المحدد او المصنوع في الهند تقال هند السيف حدده او صنعه في الهند و في تشبيهه بالسيف عند اتيان السائل اشارة الى انه ساعة الابتسام و طلاقة الوجه مهيب قوله

اذا رمت عنها سلوة قال شافع من الحب ميعاد السلو المقابر

ستبقى لها في مضمر القلب والحشا سريرة ود يوم تبلى السرائر

السان للاحوص قوله من الحب بيان شافع قال المرزوقي قال الخليل الميعاد لا يكون الا وقتا و موضعا ويجي في معنى المصدر ايضا والمراد به هنا الموضع قوله مضمر القلب اي فيما اضمره السريرة السر تبلى تعلم و اليوم الذي تعلم فيه السرائر هو يوم القيمة لانه يرفع فيه الاستار و ينكشف الاسرار والمعنى اذا طلبت خروجا عن حب هذه الحبيبة لا تخلص عن الشدائد قال الحب الشافع موضع وعد السلو و الخروج عن الحب القبر فاذا مت سلوت عنها تبقى لها و لاجلها في اثناء ما اضمره القلب من الاسرار سريرة ود يوم القيمة والسر الكامل كالرجوع في قوله ميعاد السلو المقابر قوله لآل فريغون

في المكرمات يد اولا واعتذار اخيرا اذا ما حللت بمغناهم

رأيت نعيما وملكا كبيرا السان لابي الفضل البديع الهمداني من قصيدة الى الحارث الفريغوني اليد النعمة و المعنى ظاهر قوله

قصايد مثل الرياض اضعتها في باخل ضاعت الاحساب

فاذا تناشدها الرواة وابصروا الممدوح قالوا ساحر كذاب

السان لجمال العرب الابيوردي فلان لا حسب له وهو ما يحسبه ويعده من مفاخر ابائه وقالوا ساحر اي هو ساحر والمعنى رب قصائد شبيهة بالرياض في النضارة والحسن اضعتها حين قلتها في بخيل لم تقدر على حفظ مفاخر آبائه لبخله و يجوز ان يكون انبات الاحساب له تهكما به فاذا انشد الرواة تلك القصائد والممدوح بها قالوا هو ساحر تعجبا لحسنها كذاب حيث قال

ابيوردي

ليس فيهم   لا تعانيه معشر ضلوا الهدى
فسواء اقبلوا او ادبروا   بدت البغضاء من افواههم
والذي يخفون منها اكبر قوله ضلوا الهدى اصله ضلوا عن الهدى
قوله فسواء اقبلوا او ادبروا اراد سواء اقبالهم وادبارهم اى حضورهم
وغيبتهم واراد يخفونه بحذف الراجع وقوله منها اى من البغضاء وقوله
اكبر اراد اكبر مما ابدوا والمعنى ظاهر   خلة الغانيات
خلة سوء   فاتقوا الله يا اولى الالباب   واذا سالتموهن شيئا
فاسئلوهن من وراء حجاب قوله خلة الغانيات الخلة بالضم المودة
الغانيات جمع غانية وهي التي غنيت بجمالها عن التزين هذا احد الاقوال
في تفسيرها وقوله خلة سوء الخلة بالفتح الخصلة هذا نهي عن مخالطتهن والنظر
اليهن والمعنى ظاهر ومن هذا الباب قول الشارح طالما قد لبثت
بين اناس   قد نسوا بالدلال الهوى وحديثا وجلا طبعي الحديث لقوم
لا يكادون يفقهون حديثا قوله ان كنت ازمعت على هجرها
من غير ما جرم فصبر جميل   وان تبدلت بنا غيرنا
فحسبنا الله ونعم الوكيل البيتان لابي القاسم بن الحسن الكاتبي ازمع
على كذا عزم عليه ما في قوله من غير ما زائدة وقوله فحسبنا الله اى كفانا ما ازمعت
عليه والمخصوص بالمدح محذوف تقديره نعم الوكيل هو والمعنى ظاهر قوله
قال لي ان رقيبي سيء الخلق فداره   قلت دعني وجهك الجنة
حفت بالمكاره البيت لابن عباد القرشي قال الحبيب وقوله فداره امر من

عليك
داريته خاتلته وبالمداراة وهي الملاطفة كانك تخاتله والضمير للحبيب
وحقيقته كذا والمعنى امرني الحبيب بمداراة رقيبه وتحمل المكاره منه
في هواه فقلت له ان وجهك جنة فلا بد لي من تحمل المكاره من الرقيب كما لا بد
لطالب الجنة من تحمل مشاق التكليف ولفظ الحديث حفت الجنة بالمكاره
وحفت النار بالشهوات قوله لئن اخطات في مدحك
ما اخطات في منعي   لقد انزلت حاجاتي بواد غير ذي زرع
البيت لابن الرومي لم يرد بقوله بواد غير ذي زرع ما اريد به في القرآن
بل اريد به مكانا من جناب المخاطب لا خير فيه ولا نفع يشكو من سوء معاملة
مخاطبه ومن لطيف هذا الضرب قول الشاعر في غلام صبيح الوجه قد دخل الحمام
وحلق راسه   تجرد للحمام عن قشر لؤلؤ   والبس من ثوب الملاحة ملبوسا
وقد جرد الموسى لتزيين راسه   فقلت لقد اودت شوكا بموسى
قد كان ما خفت ان يكونا   انا الى الله راجعونا البيت
لبعض المغاربة عند وفات بعض اصحابه كان في هذا البيت بانه يريد وقع ما خفت
وقوعه وهو فوت بعض اصحابه قوله سبقت العالمين الى المعالي
بصائب فكرة وعلو همه   فلاح بحكمتي نور الهدى في
ليالي للضلالة مدلهمه   يريد الجاهلون ليطفئوه
ويابى الله الا ان يتمه الابيات للحكيم عمر الخيام سبقه الى الغاية
في تصايب فكره لاداة ليالي لهم شديد الظلمة تقال ادلهم الليل اذا اشتد
ظلمته والمعنى ظاهر قوله فلوكانت الاخلاق تحوى

ابيات از حكيم عمر خيام

ورائه ولو كانت الآراء لا تتشعب لاصبح كل الناس
قد ضمتهم هوى كما ان كل الناس قد ضمتهم اب
ولكنها الاقدار كل ميسر لما هو مخلوق له ومقرب
يُيَسَّر

الابيات للقاضي المنصور الهروي والمعنى ان الاخلاق الزكية والخصال المرضية
لا يجمع من حيث الارث و ان اراء الناس لا تتفق على امر واحد فلو كانت الاخلاق
تجمع بالارث و لو كانت الاراء لا تتشعب لا تتفرق لاصبح الناس كلهم قد ضمهم هوى
وجمعهم مراد واحد و هو الكتاب العز وما يعقبهم ذكرا جميلا لان اباهم آدم عليه السلام
فكانوا يرثون منه ما فيه من الاخلاق الحسنة و الاراء الصائبة و الهمم العالية كما ان
كلهم قد ضمهم اب واحد يرجعون اليه و لكن الاخلاق اقدار الله وهي بتقديره
كل واحد من عباده ميسر مهيأ لما اي للامر الذي هو اي كل مخلوق لذلك الامر
و مقرب اليه فمن رآه اهلا لاسباب السعادة يسره و هيأه لذلك ومن لم يره حقيقا
بها لم يهيئه لها فتفاوت الاخلاق انما وقع بتقدير الله تعالى و بذا كان الاعتذار عن الاهلية
قوله وكانت بلهنية الشبيبة سكرة فصحوت واستبدلت
سيرة مجمل وقعدت انتظر الفنا كراكب عرف المحل
فبات دون المنزل البيت لابن التلميذ الطبيب النصراني و الثاني لمسلم بن
الوليد الانصاري اورده على سبيل التضمين هو في بلهنية من العيش اي
سعة من قولهم هو في شباب ابله وعيش ابله يراد غفلة صاحبها عن الطوارق
السيرة من السير كالركبة من الركوب يقال سار فلان سيرة حسنة
ثم اتسع فيها فنقلت الى ما تقتضي المذهب في الطريقة ومنه سير الاولين
معنى

المجمل المحسن والمعنى كانت سعة العيش في ايام الشباب سكرا وسببا
للغفلة و الخوض فيما لا يعني فصحوت عن ذلك السكر وخرجت عن تلك
الغفلة واتخذت طريقة المحسن بدلا منه و قعدت منتظر الفناء مستعدا
للرحلة الى دار البقاء متيقنا للوصول اليها عن قريب كراكب ومسافر
عرف موضع حلوله الذي قصده فبات دون منزله و قريبا منه متيقنا
بانه يحل به في غده قولهم اذا ضاق صدري وخفت العدى
تمثلت بيتا بحالي يليق فبالله ابلغ ما ارتجي
وبالله ادفع ما لا اطيق البيت الاول لعبد القاهر بن طاهر
التميمي و الثاني تضمين قال الجوهري العدى بكسر العين الاعداء وهو
جمع لا نظير له في اساس البلاغة هذا البيت مثل تتمثله عندنا وتتمثل
و قوله فبالله ابلغ و بالله ادفع الباء فيهما للاستعانة و هي متعلقة
بفعل بعدهما و التقديم للتخصيص والمعنى ظاهر قوله
وصاحب كسب مغبوطا بصحبته دهرا فغادرني فردا بلا سكن
هبت له ريح اقبال فطار بها نحو السرور والجاني الى الحزن
كأنه كان مطويا على احن ولم يكن من ضروب الشعر انشدني
ان الكرام اذا ما اسهلوا ذكروا من كان يألفهم في المنزل الخشن
الابيات الثلاثة لابن العميد الغبطة ان يتمنى حال المغبوط من غير ان تريد
زوالها عنه وليس بحسد تقول منه غبطته بما نال اغبطه غبطا وغبطة
وانتصب دهرا بالصحبة و يجوز ان ينتصب بمغبوطا غادره تركه وانتصب

دهرا؟

فرد اعلى الحالي والسكن ما يسكن اليه القلب ويستانس به وقوله
الي في اصله الى فلينه ومعناه اضطرني والاحن جمع احنة وهي الحقد
وقوله انشدني خبر لم يكن والبيت الاخر في محل النصب على انه المفعول الثاني
لانشدني اسهل دخل السهل وهو المكان اللين والمعنى ورب صاحب
اشكو اليك صاحبا لي كنت مغبوطا بصحبته تتمنى الناس مصاحبته
فتركني منفردا لا سكن لي استانس به هبت له ريح الاقبال وبدت
له آثار السعادة فطاردها واسرع لواسطها نحو المسرة واضطرني الى
الحزن بتركه لي فردا بلا سكن كان من صاحبي كان مطويا مشتملا
على احن وحقود فحين بلغ مراده نسيني وكانه لم يكن انشد لي من انواع
الاشعار قول الشاعر ان الكرام اذا ما دخلوا في الراحة ذكروا من الفهم
في المشقة وشاركهم في الشدة يعني كان انشدني هذا البيت فالان
نسيني ولم يعمل بمقتضى ما انشدنيه معه على انى سانشد عند بيعي
اضاعوني واي فتى اضاعوا المصراع الاول للحريري والثاني للعرجي
قوله اضاعوني الى مفعول سانشد على قوله على انني متعلقه بما قبله يحكي
الحريري ما قاله الغلام الذي عرضه ابو زيد للبيع والمعنى عرضني للبيع وفعلت
ما فعلت على انني ساقول عند بيعي هذا القول وهو اضاعوني واضاعوا
فتى كاملا وتمام البيت ليوم كريهة وسداد ثغر اللام في ليوم كريهة
لام الوقت وهي متعلقة باضاعوني والكريهة اسم من اسماء الحرب
قال الجوهري السداد بالفتح الاستقامة والصواب واما سداد الثغر

بالكسر لا غير قال العرجي واي فتى اضاعوا ليوم كريهة وسداد
ثغر وهو سده بالخيل والرجال والثغر موضع المخافة من فروج البلدان
العرجي يشكو قوما فيقول هؤلاء القوم اضاعوني وقت الحرب وزمان
سد الثغور بالخيل والرجل والذب عنها ولم يراعوا حقي احوج ما كانوا
اليه واي فتى كاملا اضاعوا ويجوز ان يتعلق اللام بما دل عليه قوله
واي فتى ويكون المعنى اضاعوني واضاعوا فتى كاملا في الفتوة في هذا
الوقت وفي قوله واي فتى تندم لهم على اضاعتهم له قوله قد قلت
لما اطلعت وجناته حول الشقيق الغض روضة آس
اعذاره الساري العجول ترفقا ما في وقوفك ساعة من باس
الشقيق ورد احمر الغض الطري واراد الساري بالنصب فسكنه
وهذا جائز وقوله ترفقا امر من ترفق به واراد برفقن بالنون الخفيفة
فقلبها الفا والبيت الاخر في محل النصب لانه مفعول قلت والمعنى لما
ابدت وجنات الحبيب خطا شبيها بالآس استوقفته وقلت له قف
ولا تعجل فانه لا باس في وقوفك ولا حرج فيه وقوله ما في وقوفك
ساعة من باس هذا المصراع لابي تمام وتمامه يقتضي ذكر تمام الاربع
الادراس وهذا مطلع قصيدة لابي احمد بن المعتصم ورب المصر قول
الشارح في الامر الذي رشح الكتاب باسمه وان قوى الافكار كنه
وصفه تكل وكل في تعاطيه جابه وقيل لما فيه المساعد انه اذا عظم
المطلوب قل المساعد قوله كنا معا امس في بؤس نكابده

اضاعتهم

آس نبت

والعين والقلب منا في قذى واذى   والان اقبلت الدنيا عليك بما تهوى
فلا تنسى ان الكرام اذا   قوله امس به الزمان الغريب منه لا حسبته
وقوله في بؤس خبر كنا كما بدت الامر اذ اما شئت شديدة حتى بلغت الكبد
وفي المصراع الثاني من البيت الاول لف ونشر على الترتيب وقوله بما تهوى
الباء للملابسة وهي في محل النصب على الحال اي اقبلت الدنيا ملابسة
بالذي تهواه من المطالب والاماني والمعنى كنت انا وانت ايها الصاحب
في بؤس وشدة نقاسيها وعيني وعينك في قذى وما يؤذيها وقلبي
وقلبك في اذى وتعب والآن اقبلت الدنيا دوني وساعدتك
بالاماني فلا تنسى فان اهل الكرم اذا وجدوا راحة ذكروا اخوانهم
في التعب وقوله ان الكرام اذا اشارة الى قول ابي تمام ان الكرام
اذا ما اسهلوا البيت قوله اذا الوهم ابدى لي لماها وثغرها   ذكروا الخ
تذكرت ما بين العذيب وبارق   ويذكرني من قدها ومدامعي
مجر عوالينا ومجرى السوابق   هذا مطلع قصيدة لابي الطيب في سيف الدولة   مجرا به
والمراد بالعذيب والبارق في قوله موضعان معروفان واوهم الشاعر
انه اراد بهما ولم يرد ذلك بل ورّى بالعذيب عن تصغير العذب واراد به
شفة حبيبته وبالبارق عن البرق واراد به ثغرها واراد بما بين العذيب وبارق
ريقها شبه تثنى قدها بالرمح وجريان دموعه بجريان الخيل السوابق
اللمى سمرة الشفة وهي مستحسنة عند العرب والمعنى اذا ابدى توهمي
سمرة شفتها وثغرها تذكرت ريقها الذي بين شفتها العذبة وثغرها اللامع

الذي كالبرق ويذكرني قدها ودموعي مجر الرماح وجري الخيل السوابق
لان قدها يشبه الرمح ودموعي يشبه الخيل السوابق في جريانها قال الواحدي
في قول ابي الطيب العذيب وبارق موضعان معروفان ويجوز ان يكون ما   بينهما
ظرف للتذكر والظاهر انه للمجر والمجرى ويحمل الكلام على ان يجعل ما بين العذيب
مفعول تذكرت ويجعل مجر عوالينا بدلا منه على ان يكون بدل الاشتمال والمعنى
انهم كانوا نزولا بين هذين الموضعين وكانوا يجرون الرماح عند مطاردة
الفرسان ويسابقون على الخيل والمجر والمجرى بفتح الميم وضمها يكونان مصدرا
ومكانا انتهى كلامه   اقول لمعشر غلطوا وغضوا   من الشيخ
الجليل وانكروه   هو ابن جلا وطلاع الثنايا   متى يضع
العمامة تعرفوه   غضوا منه نقصه وانكروه جهلوه ولم يعرفوه قدره
واراد بالشيخ الجليل يهوديا له داء الثعلب وهذا تهكم به في اساس البلاغة
فهو ابن جلا للرجل المشهور اي ابن رجل قد وضح امره وشهر والثنايا جمع ثنية
وهي العقبة وطلاع الثنايا اي ركاب لصعاب الامور ومثله طلاع
النجد وقوله متى يضع العمامة اي متى يكاشفكم العداوة يعرفوه حق معرفته ومنه قولهم
فلان القى القناع اذا كاشف بالعداوة او متى وضع العمامة التي سترها
وجهه عرفتموه وهذا كله تهكم به   قيل خطب الحجاج حين دخل العراق فقال
في خطبته انا ابن جلا وطلاع الثنايا متى اضع العمامة تعرفوني ويروى انه
دخل وقد غطى بعمامته اكثر وجهه كالمتنكر   انلني بالذي استقرضت   خطا
واشهد معشرا قد شاهدوه   فان الله خلاق البرايا   عنت لجلاله

هيبته الوجوه قوله اذا تداينتم بدين الى اجل مسمى فاكتبوه
اناله الشئ اعطاه و انتصب خطايا على انه المفعول الثانى لقوله انلنى و الباء فى
قوله بالذى للبدل اى بدل الذى استرضت و قوله فان الله جليل
لقوله انلنى و قوله خلاق البرايا صفة لله او بدل عنه و قوله قول جبران
و قوله عنت لجلال هيبته الوجوه اعتراض بين اسم ان و خبره غنا له فضعه
قال الجوهرى تداينوا بدين تبايعوا بدين و المعنى ظاهر قوله

عمدة الخير عندنا كلمات اربع قالهن خير البرية اتق
المشبهات وازهد ودع ما ليس يعنيك واعمل بنيه

البيتان للشافعى رضى الله عنهما عمدة الشئ اصله الذى تعتمده تعالى انت عمدتنا
اى الذى نعتمده لحوائجنا اراد بالمشتبهات المشتبهات اى اتق الاشياء التى
يشتبه لا يعرف حلها و لا حرمتها و قوله ما ليس يعنيك اى ليس يريدك من القول
والفعل تقال عنيت بكلامى كذا اى اردته و قصدته و منه المعنى قوله

ما بال من اوله نطفة وجيفة آخره يفخر البيت لابى العتاهية
و قوله آخره مبتداء و جملة خبره جيفة و قوله يفخر فى محل النصب على الحال
و العامل فيه ما فى قوله ما بال من معنى الفعل و هذا فى المعنى نهى عن التفاخر قوله

كفى حزنا بدفنك ثم انى نفضت تراب قبرك عن يديا
وكانت فى حياتك لى عظات وانت اليوم اوعظ منك حيا

البيتان لابى العتاهية قوله بدفنك فاعل كفى و الباء زايده وهى تزاد فى الفاعل
كثيرا و انتصب حزنا على التميز نفض تراب القبر عن اليدين عبارة

عن الفراغ عن الدفن لان من شان من يلابس عملا ان ينفض يده بعد الفراغ و قوله
يديا الالف للاشباع العظات جمع عظة و اراد باليوم يوم موته كانه
قال فانت ميتا اوعظ منك حيا و انتصب حيا على الحال قوله

يا صاحب البغى ان البغى مصرعة فاربع فخير خصال المرء اعدله
فلو بغى جبل يوما على جبل لاندك منه اعاليه واسفله

المصرعة موضع و مصدر كالمصرع و قوله فاربع اى استقم و كن على حالك التى
كنت عليها و لا تبغ على احد تقال القوم على رباعتهم اى حالهم التى كانوا
عليها و على استقامتهم قال صاحب الديوان النعال نعم الفعل النعل
و قوله اعدله اى اقومه و الضمير للفعال البغى الظلم تعال بغى عليه دكه
فاندك اى دقه فاندق و قوله منه اى من البغى و من سببه الضمير فى اعاليه
و اسفله للجبل الباغى و فى هذا نهى و زجر عن الظلم و المعنى ظاهر قوله

البس جديدك انى لابس خلقى ولا جديد لمن لا يلبس الخلقا

قال الجوهرى ثوب خلق اى بال يستوى فيه المذكر و المونث لانه فى الاصل
مصدر الاخلق و هو الاملس و الجمع خلقان و معنى المصراع الثانى انه
لا يحصل الجديد و الغنى لمن لا يلبس الثوب البالى و لا يستصلح المال و لا يتجشم
المشاق فى استصلاحه قوله اذا ساء فعل المرء ساءت ظنونه

وصدق ما يعتاده من توهم البيت لابى الطيب من قصيدة يمدح
بها كافور الاخشيدى والى مصر و يشكو سيف الدولة و استماعه لقول
اعدائه فيه و المعنى اذا ساء و قبح فعل الانسان ساءت و قبحت ظنونه

فيُسِيَ ظنّه بأوليائه وصدّقها بخطر تغلبه من شيء في التوهم على اصاغره
وهذا كما قال الآخر وما فسدت لي يعلم الله نيّة عليك بل
استعبدتني فاتهمتني ومنها فلوكان ما بي من حبيب مقنّع
عذرت ولكن من حبيب مُعمّمٍ قوله اعلى الممالك ما يبنى
على الاسل والطعن عند مُحِبّيهن كالقُبَل هذا مطلع
قصيدة لابي الطيب الاسل نبات دقيق الاغصان يتخذ منه الغرابيل
بالعراق الواحد اسلة وقيل للرماح الاسل على التشبيه يقول اعلى
مملكة يبنى على الرماح بان اخذت بها وحفظت بها ومن احبّ الممالك
كان الطعن عنده كالقبل يعني يستلذ الطعن استلذاذ القُبَل قوله
في الخد ان عزم الخليط رحيلا مطرٌ يزيد به الخدود محولا هذا
مطلع قصيدة لابي الطيب الخليط المخالط ويقع على الجمع قال الطرماح
بان الخليط بسُحرة فتبددوا اول الواحدي يقول في الخد لان عزم ولاجل
ان عزم الخليط وهو الحبيب المخالط مطر اي دمع يزيد به الخدود محولا
اي شحوبا وذهاب نضارة والمطر من شانه ان تخصب به البلاد وتخضر
العشب والدمع مطر بخلاف هذا صنيعا قوله اترى الجيرة الذين
تداعوا عند سير الحبيب وقت الزوال يعلمون انني مقيم
وقلبي راحلٌ فيهم امام الجمال مثل صاع العزيز في ارحال
القوم ولا يعلمون في الرحال الابيات لابن المعتز قوله اترى بضم
التاء معناه تظن وقوله تداعوا دعا بعضهم بعضا للارتحال وقوله يعلمون اني

منقول

منقول ثان لقوله ترى والمعنى اتظن الجيرة من الذين تنادوا للرحيل
عند مسير الحبيب عالمين باني مقيم في المنزل وقلبي سائر امام مطاياهم
والاستفهام للانكار اي لا يعلمون ان قلبي يسير معهم قوله مثل صاع العزيز
المراد بالعزيز يوسف عليه السلام وبالقوم اخوته يريد قلبي في انه فيهم وهم عليه السلام
غير عالمين بذلك مثل صاع يوسف جعل في رحال اخوته وهم غير
عالمين بذلك قوله لحقنا باخراهم وقد حوّم الهوى قلوبا
عهدنا طيرها وهي وُقّع فردّت علينا الشمس والليل راغم
بشمس لهم من جانب الخدر تطلع نضا ضوءُها صنع الدُّجُنّة وانطوى
لبهجتها ثوب السماء المجزّع فوالله ما ادري ااحلام نائم المّت بنا
ام كان في الركب يُوشع الابيات لابي تمام الضمير في اخراهم للاحبة
المرتحلين حول الماء دار عليه وحوّمه غيره والهوى فاعل حوّم وقوله وهي وقّع
اي طير القلوب واقعة ساكنة يقول لحقنا مطايا الاحبة وقد حوّم الهوى
واداره قلوبنا التي راينا طيرها واقعة ساكنة وهيّجها بعد استقرارها قوله
نضا ضوءها يقال نضا الثوب عن نفسه نزعه عنه الضمير في ضوءها وبهجتها
للشمس الطالعة من الخدر الدجنة الظلمة الانطواء الانضمام قال صدر الافاضل
المجزّع الذوات التي فيه كل لون عن الغوري والهواء مجزّع لظهور فيه
النجوم فكانه على شكل الجزع الظفاري قال لبهجتها ثوب الهواء
المجزّع والمعنى نزع ضوء الشمس التي طلعت من الخدر لون الظلمة
وانطوى لبهجتها وحسنها الثوب المجزع للسماء او للهواء ذو لونين لظهور

النجوم فی الهواء فوال بواسطة ضوء وجهها ومعنى البيت الثانی والرابع

قدم فی باب التشبیه قوله جاء الشتاء وعندی فی حوائجی

سبع اذا القطر عن حاجاتنا حبسا كنّ وكيس وكانون

وكاس طلی بعد الكباب وكس ناعم وكسا البيتان لابن السكرة

الهاشمی الكن السترة والجمع اكنان والمراد ههنا المنزل والمراد بالكيس

ما يكون فيه الطلاء ما المداهم طبخ من عصير العنب حتى ذهب ثلثاه ويسميها العجم

الميپخته وبعض العرب يسمي الخمر الطلاء يريد تحسين اسمها لا انها الطلاء

بعينها قوله فبت كانی ساورتنی ضئيلة من الرقش

فی انيابها السم ناقع البيت للنابغة من قصيدة يعتذر فيها الى النعمان المساورة

المواثبة الضئيلة النحيفة وهی صفة لموصوف محذوف ای حية ضئيلة

من الرقش ای الحيات الرقش وهی جمع رقشا فی اساس البلاغة يقع السم

فی ناب الحية اجتمع فيه والمعنى فبت فی ليلتی على فزع وخوف من

من عتابك كانی يواثبنی حية نحيفة من الحيات الرقش اجتمع انيابها

السم فتنفثه الی وانما قال ضئيلة لانها اخبث قوله لعمرو مع الرمضاء

والنار تلتظی ارق واحفى منك فی ساعة الكرب ارض

رمضاء حارة ترمض القدم فيها ای تحترق ارق افعل التفضيل من رق له

اذا رحم واحفى افعل التفضيل من حفى عليه حفاوة وهی التلطف والشفقة

يخاطب انسانا قاسی القلب والمعنى ان هذا الرجل وهو عمرو على قساوة قلبه

حتى ان من استجار به داخية واستغاثة كمن استجار من الارض الحارة التی

استجارة

تهلك بالنار تلتظی ارق منك قلبا واحفى فی ساعة الكرب والحزن

قوله المستجير بعمرو عند كربته كالمستجير من الرمضاء بالنار

الاستجارة الاستغاثة والاستعانة والمعنى ان الذی استعان بهذا الرجل

عند اصابة الحزن كان كمن استجار من الشیء الموذی بالشیء المهلك وعمرو

هذا هو الذی حين دق جساس بن مرة صلب كليب بن ربيعة

ثم وقف عليه فقال له كليب اغثنی يا عمرو بشربة ماء فاجهز عليه ای اتم

قتله فقيل المستجير بعمرو البيت قوله انا البازی المطل

على نمير اتيح من السماء له انصبابا البيت لجرير المطل هو المشرف

بطلله ای بشخصه اتيح ای البازی لها ای لنمير قوله انصبابا مصدر منتصب

من قوله اتيح لان فی كون البازی متاحا من السماء للوقوع على شیء معنى الانصباب

او مصدر اقيم مقام الحال ای منصبا والمعنى انا فی اختلاطی فی هذه القبيلة

كالبازی المشرف بشخصه عليها للاختطاف متاحا لها من السماء منصبا

عليها من الهواء انصبابا او كالبازی متاحا مقدرا لها عليها وفيه تشبيهها

بضعاف الطير قوله تميم بطرق اللوم اهدی من القطا

ولو سلكت طرق المكارم ضلت البيت للطرماح اللوم اسم جامع

لخصال الذم والكرم ضده اهدی افعل التفضيل من الاهتداء والمعنى

هذه القبيلة اشد اهتداء فی طرق اللوم من هذا الطائر فی المفاوز

لو سلكت يوما من الايام طرق المكارم ضلت لانها لم تسلك طرق الكرم

اصلا فكيف تهتدی لها ومن اخوات هذا البيت ولو ان برغوثا

نوعی شراب بزبان فارسی
میپخته که املاء صحیح
آن باین صورت باید باشد
می پخته

فی هدی بمعنى اهتدى قال الجوهری هدی واهتدی
بمعنى والقطا طائر معروف يضرب به المثل
فی الاهتداء

على ظهر نملة يشدّ على صفيّ تميم لو لّت ولو جمعت يوما تميم جموعها

على ذرة معقولة لاستقلت

شرح ابيات تضمّنها القول في الابتداء والتخلص والانتهاء

قوله

قفا نبك من ذكرى حبيب ومنزل بسقط اللوى بين الدخول

فحومل هذا مطلع قصيدة لامرء القيس السقط منقطع الرمل حيث يستدق

واللوى رمل معوج ملتوى والدخول وحومل موضعان وقوله بسقط اللوى

اما ان يتعلق بمنزل صفة له واما بقوله قفا نخاطب صاحبيه مقول قفا واسعداني

على البكاء من ذكر الحبيب ومنزله بهذا الرمل الواقع بين هذين الموضعين

قال المرزوقي في قول الحماسي اقول لصاحبي والعيش تهوي بنا

بين المنيعة فالضمار تمتع من شميم عرار نجد فما بعد العشية من عرار

بين المنيعة والضمار بين يقتضي شيئين تتباين احدهما عن الاخر فصاعدا

واذا كان كذلك لا يكتفي بقوله المنيعة فترتب عليه بالفاء العاطفة اللهم الا ان يجعل

بين اجزاء المنيعة فصير المنيعة كاسم الجمع نحو القوم والعشيرة وما اشبههما

وعلى هذا يحمل قول امرء القيس بين الدخول فحومل وكان الاصمعي يرده ويرويه

بالواو قوله كليني لهمّ يا اميمة ناصب وليل

اقاسيه بطيء الكواكب هذا مطلع قصيدة للنابغة الجعدي كليني

امرني وكله الي كذا تركه اليه وقوله ناصب اي ذو نصب وهو التعب ووصف

الهم

الهم بالنصب مجاز لان النصب لصاحب الهم وقوله وليل اقاسيه اي اقاسي اهواله

وبطوء الكواكب عبارة عن طول الليل وقصد الشاعر عن الامر الا ان

لاميمة بما هو فيه من الهم الناصب ومقاساة شدائد الليل الطويل قوله

اتظلمني من زلة اتعتب قلبي ارقّ عليك مما تحسب

لابي الطيب وليس في اشعاره المدونة هذا المطلع عتب عليه وتعتب

قوله العتب مفعول ثان لتظلمني ضمن الرقة معنى العطف فعداه بعلى

اراد بالزلة ما نصيبه في الهوى من المحن ويجوز ان يريد بالزلة عدول الحبيب عن طريق الوفاء

وحذف المفعول من يحسب اي مما يحسب القلب عليه من الرقة او من كل قلب يحسبه رقيقا

يخاطب حبيبه على وجه الانكار مقول لا تظلمني متعتبا عليك بسبب الزلة

لان قلبي اكثر رقة لك واكثر عطفة عليك من الرقة التي يحسب القلب عليها وارق عليك

من كل قلب يحسبه رقيقا لك عطوفا عليك فكيف تعتب عليك بسبب الزلة

قوله اذيقك امر ماء الغمامة ام خمر بفيّ برود وهو في كبدي جمر

هذا مطلع قصيدة لابي الطيب تقول سكلت فيما ذقته من فمك فلست

ادري ان الذي ذقته ريق ام ماء سحاب لغاية نظافته ام خمر لانه اسكرني

ما ذقته ثم قال هو بارد في فمي حار في كبدي لانه يحرك الحب ويذكي جمر

الهوى وفي هذا المطلع صنعة التجنيس قوله فراق ومن فارقت غير مذمم

وامّ ومن يممت خير ميمم هذا مطلع لابي الطيب ايضا يمدح بها كافورا

والي مصر حين فارق سيف الدولة والمعنى هذه الحالة التي انا فيها فراق والذي

فارقته يعني سيف الدولة غير مذمم وهذا الفراق ام وقصد والذي يممته

وقصدته يعني كافورا خير من تقصد قوله أتراها لكثرة العشاق
تحسب الدمع خلقة في المآقي هذا مطلع قصيدة لأبي الطيب الضمائر
الواحدي يقول لصاحبه أتظنها لكثرة ما ترى الدمع في مآقي عشاقها تتوهم أنه خلقة
فيها فلا ترثي لمن يبكي كلامه هذا والاستفهام للتقرير كذا الجوهري مأقي
العين لغة في موق العين وهو فعلي وليس بمفعل لأن الميم من نفس الكلمة وإنما
زيد في آخره الياء للإلحاق فلم يجدوا له نظيرا يلحقونه به لأن فعلي بكسر اللام نادر
لا أخت لها فألحق بمفعل فلهذا جمعوه على مآقي على التوهم قوله
زموا الجمال فقل للعاذل الجاني لا عاصم اليوم من مدرار أجفاني
زم الجمال عبارة عن التهيؤ للارتحال المدرار كثير الدر مفعال من در الضرع
باللبن إذا سال به والمراد به الدمع والمعنى تهيأ الأحبة للارتحال فقل
لمن عذلني على البكاء وجنى علي بلومه أنه لا عاصم اليوم لأحد مما يدر به أجفاني
من الدمع لأنه أبكي حتى تغرق به الدنيا ويجوز أن يريد لا عاصم لي من الدمع
ولا مانع من البكاء فلا أمتنع عنه بالعذل لأن الأحباب ارتحلوا
فلينته العاذل عنه إذ لا فائدة له في ذلك قوله ما بال عينك
منها الماء ينسكب كأنه من كلى مفرية سرب هذا مطلع قصيدة
لذي الرمة البال الحال الماء ينسكب جملة اسمية في محل النصب على الحال
والمراد من الاستفهام تقرير كثرة بكائه وفيه شمة من الإنكار على نفسه
كثرة البكاء والكلى جمع كلية في أساس البلاغة ومن المجاز سرب الماء
من كلية المزادة وهي الجليدة المستديرة تحت عروتها والمفرية صفة

الموصوف

الموصوف المحذوف أي مزادة مفرية وهي التي خرزت جديدا وهو
فري الأديم أي قطعه السرب الماء القاطر في أساس البلاغة ماء
سرب وقد سرب الماء سربا والسرب بفتحتين اسم للماء القاطر [illegible]
يقول ما بال عينك وما حالها والحال أن الماء لا يزال ينسكب منها كأن
ذلك الماء في دوام انسكابه ماء سرب سائل من جليدات مزادة مفرية
قد خرزت جديدا فلا تمسك الماء قال الشيخ جار الله العلامة رحمه الله عن
ذي الرمة قلت ما بال عينك بيتا واحدا ثم أرتج علي فمكثت حولا
لا أضيف إلى هذا البيت فقدمت أصبهان فحممت بها حمى شديدة
فهذيت بهذه القصيدة فلما ثابت علي قوافيها حفظت ما حفظت منها
وذهب علي منها في أساس البلاغة تساءلوا علي إذا خرجوا من مكان
واحد تباعا قوله لا تقل بشرى ولكن بشريان غرة
الداعي ويوم المهرجان هذا مطلع قصيدة لأبي مقاتل الضرير في تهنئة
الداعي وهو من أولاد علي رضي الله عنه بالمهرجان قوله بشرى مبتدأ خبره محذوف
وكذلك بشريان أي لنا أو هذه ولكن لنا أو هاتان بشريان أي لا تقل لنا
بشرى ولكن لنا بشريان والمصراع الثاني بيان بشريان قوله
يا دار غيرك البلى ومحاك يا ليت شعري ما الذي أبلاك هذا
المطلع لأبي إسحق الموصلي يعني بعض الخلفاء بدار بناها البلى مصدر بلي الثوب
أي خلق وأبلاه غيره وخبر ليت محذوف لا تظهر مع شعري البتة وشعري بمعنى
علمي البتة وهو يتعدى إلى مفعولين قوله ما الذي أبلاك سد مسدهما والذي

عليه هو ما تقتضيه هذا السؤال من الجواب لان ذلك تهمة لا نفس السؤال وهي البيت
في شعر قال ابو الحسن محمد بن احمد طباطبا وينبغي للشاعر ان يحترز في اشعاره
ومفتتح اقواله مما يتطير منه ويستجفى من الكلام والمخاطبات كذكر البكاء ووصف
اقفار الديار وتشتت الالاف ونعي الشباب وذم الزمان لا سيما
في القصائد التي تتضمن المدائح او التهاني ويستعمل هذه المعاني في المراثي ووصف
الخطوب الحادثة فان الكلام اذا كان موسسا على هذا المثال تطير منه
سامعه وان كان يعلم ان الشاعر انما يخاطب نفسه دون الممدوح مجتنب
مثل ابتداء الاعشى ما بكاء الكبير بالاطلال وسؤالي وهل ترد سؤالي
ومنه نفرة قد تعاورها بالصف ريحين مرضيا وشمالي ومثل قول
ذي الرمة ما بال عينك الست فقد انكر الفضل بن يحيى البرمكي على ابي نواس
قوله اربع البلى ان الخشوع لباد عليك واني لم اخنك ودادي
وتطير منه فلما انتهى كلامه الى قوله سلام على الدنيا اذا ما فقدتم
بني برمك من رائحين وغاد استحكم تطيره فيقال انه لم ينقض الاسبوع
حتى نزلت بهم النازلة وانشد البحتري ابا سعيد محمد بن يوسف الثغري
قصيدة اولها لك الويل من ليل تطاول آخره ووشك نوى حي تزم
اباعره فقال ابو سعيد بل لك الويل والحرب

انا نحبوك فاسلم ايها الطلل وان بليت وان طالت بك الطول

هذا مطلع قصيدة للقاضي للنظامي ارخي طول فرسه وهو الحبل الطويل
جدا ويقال طال طوله وطال عليه الطول اذا طال عمره نقل عن الاساس

تطير ابو نواس درباره فضل بن یحیی برمکی و حادثه برامکه

واراد به المدد الطوال والايام المتطاولة التي مرت على الدار
حتى صارت طللا والمعنى ظاهر قوله قص عليه تحية
وسلام خلعت عليه جمالها الايام هذا مطلع قصيدة
للاشجع السلمي خلع عليه الثوب البسه والمعنى ظاهر قوله

السيف اصدق انباء من الكتب في حده الحد بين الجد واللعب
بيض الصفائح لا سود الصحائف في متونهن جلاء الشك والريب

هذا مطلع قصيدة لابي تمام يهنئ المعتصم بفتح عمورية وكان المنجمون زعموا
انها لا تفتح في هذا الوقت يروى انباء على لفظ المصدر وانباء على لفظ
الجمع واراد بالكتب كتب علم النجوم وقوله في حده اي في حدته والضمير
للسيف وقوله الحد بين الجد واللعب اي الحاجز بينهما قال الجوهري
الحد الحاجز بين الشيئين الصفائح جمع صفيحة وهي السيف العريض واراد
بسود الصحائف الكتب النجومية الاضافة في بيض الصفائح وسود الصحائف
كما هي في قولهم سحق عمامة جلاء الصيقل السيف والمرآة جلاء ازال صداهما
والمراد بالجد قتل الاعداء وفتح عمورية باللعب والشك والريب ما قاله
مطلب
المنجمون من ان عمورية لا تفتح في ذلك الوقت حين داخل المعتصم شك فيما عزم
عليه وتردد بقولهم يقول ان اخبار السيف اصدق من اخبار المنجمين
والاعتماد عليه اولى من اعتماد على قولهم لان في حد السيف ومضائه
الحاجز بين ما هو جد وصدق وبين ما هو خلافه وفي متون السيوف
البيض المصقول ازالة الشك والريبة وكشف القلق والتردد وطمأنينة النفس

لا فی الاوراق السود و فی هذا زجر عن الاستماع الی قول اهل
النجوم وحث علی اعمال السیف وبعده والعلم فی شهب الارماح لامعة
بین الخمیسین لا فی السبعة الشهب قوله بشری فقد انجز
الاقبال ما وعدا وکوکب المجد فی افق العلی صعدا
هذا مطلع قصیدة لابی محمد الخازن یهنی بها الصاحب بن عباده بمولود
لابنته قوله بشری ای لکم بشری او لنا بشری واراد بکوکب المجد المولود
وبصعوده فی افق العلی ترقیه فی المعالی ویجوز ان یرید بکوکب المجد طالعه
وبصعوده قوته یعنی قوی طالع المجد بقدوم هذا المولود
ابشر فقد جاء ما ترید اباد اعداءک المبید قوله ابشر
ای صر ذا بشارة وقوله جاء معناه تیسر وحصل اباده اهلکه والمراد
بالمبید الدهر والمصراع الاخیر بیان لما ترید هی الدنیا تقول
بملء فیها حذار حذار من بطشی وفتکی هذا البیت اول ابیات
یرثی بها ابو الفرج الساوی فخر الدولة بن رکن الدولة من آل بویه
فی ضمن القصة والجملة بیان وقوله بملء فیها الملء بالکسر قدر ما یملاء به
والملاء بالفتح المصدر ومعنی قوله بملاء فیها انما یقول جهرا ظاهرا لا اخفاء
فیه ولا قول للدنیا وانما المراد تبدل الابدال وتغیر الاحوال البطش
الاخذ الشدید والفتک القتل بغتة والمصراع الاخیر فی محل النصب
لانه مقول قوله تقول ومنها بفخر الدولة اعتبروا فانی اخذت الملک
منه بسیف فتک ولقد اودع صاحب الیمینی ذکر وفاة فخر الدولة

مرثیه ابو الفرج الساوی برای فخر الدوله بن رکن الدوله البویه

الابیات

الابیات قوله نعد المشرفیة والعوالی وتقتلنا
المنون بلا قتال ونرتبط السوابق مقربات وما
ینجین من خبب اللیالی هذا مطلع قصیدة لابی الطیب یرثی
بها والدة سیف الدولة ولد الواحد المنون الدهر المذکر والمؤنث
والمقربات الخیل المدناة من البیوت اما لغرط الحاجة الیها واما
للضن بها لا ترسل الی المرعی یقول نعد السیف والرماح ونهیئها
ولا غناء لها مع الدهر لانه تقتلنا بقتله من غیر قتال ونرتبط الخیل
ثم لا ینجینا من سعی اللیالی فانها تدرکنا وتسلنا وفی هذا تاسف
وتحسر قوله یقول فی قومس قومی وقد اخذت
منا السری وخطی المهریة القود امطلع الشمس تبغی
ان تؤم بنا فقلت کلا ولکن مطلع الجود السان لابی تمام
فی عبد الله بن الطاهر ویروی وصحبی مکان قومی اخذ
منه اثر بحافیه السری یکون مصدرا کالهدی وجمع سریة وهی
هاهنا جمع والخطی معطوف علی منا والمعنی یقول فی صحبی متضجرین
من کثرة الاسفار والحال انه قد اثرت السری فینا وفی خطی المهریة
القود الطوال الظهور والاعناق ابتغی ان تؤم وتقصد مطلع
الشمس بکثرة سیرک هذا فاجبتهم ارتدعوا وتنبهوا ولکن ابغی
ان اقصد کریما هو مطلع الجود والکرم وهو عبد الله بن الطاهر المهریة
الابل المنسوبة الی مهرة بن حیدان بطن من قضاعة فهم نجایب تسبق

الخيل و انتصب مطلع الشمس بقوله تبغي وقوله ان تؤم اراد بان تؤم
اوفي ان تؤم والتقدير ابتغي مطلع الشمس بقصدك بنا وقوله مطلع
الجود منصوب بفعل مضمر تقديره ولكن ابغي مطلع الجود والمصراع
الاول من البيت الثاني مقول تقول قوله اجدّك ما تدرين
انْ رُبَّ ليلةٍ كانّ دُجاها من قرونك تنشر
سُهرت بها حتى جلت بغرّة كغرّة يحيى حين يذكر جعفر
البيتان لمسلم بن الوليد الانصاري في يحيى بن جعفر قولهم اجدك وجدك
لمعنى ولا تتكلم الا مضافا قال الاصمعي معناه اجدّ منك هذا
ونصبها على طرح الباء وقال ابو عمرو معناه ما لك اجدّ
منك ونصبها على المصدر قال الواحدي نصب اجدك على المصدر
كانه اجدّ جدك ومعناه اجدّ هذا منك هذا اصله ثم صار افتتاحا
للكلام وقوله ان رب ليلة ان مخففة من الثقيلة يريد انه والضمير للشان
قال الجوهري القرن الخصلة من الشعر يقال للرجل قرنان اي
ضفيرتان يخاطب حبيبته ويقرر لديها تحمل المشتاق في هواها فيقول
اجدٌ منك وحقيقة انك لا تدرين انه رب ليلة مظلمة كان ظلمتها
تنشر في الآفاق من شعرك وغدايره سهرت فيها وجانبت
النوم حتى تجلت تلك الليلة بغرة واكشفت بصباح منير كوجه يحيى
عند ذكر ابيه جعفر لان اباه ذو مناقب ومفاخر فعند ذكره
يزداد وجه يحيى به طلاقة قوله مرّت بنا بين تربيها فقلت لها

من اين جانس هذا الشادن العربا فاستضحكت ثم قالت كالمغيث يرى
ليث الشرى وهو من عجل اذا انتسبا هذان البيتان لابي الطيب من قصيدة
في المغيث العجلي مدحه يريد بتربيها اي لدتيها وهي التي سقوطها
معها من بطن امها الى التراب في وقت واحد الجانسة المشاكلة
الشادن الغزال الذي قوي قال الواحدي استضحك كقولهم
استعجب بمعنى عجب ويروى استضحكت بضم التاء وليس بصحيح والمعنى
مرّت هذه الحبيبة بقربنا كائنة بين تربيها فسألتها من اين
مشاكلة الغزال يعني حبيبته هؤلاء العرب يريد نفسه واصحابه
فضحكت تتعجب وقالت كان المغيث العجلي يرى اسد الغاب
وهو مع ذلك من عجل كذلك انا ارى كالظبي وانا عربية قوله
خليليّ اني لا ارى غير شاعر فلم منهم الدعوى ومني القصائد
فلا تعجبا ان السيوف كثيرة ولكن سيف الدولة اليوم واحد
البيتان لابي الطيب من قصيدة في سيف الدولة مفعول لا تعجبا محذوف
اي لا تعجب كثرة الشعراء وان القصائد مني وقوله ان السيوف تعليل
معلل لقوله فلا تعجبا والمعنى اني شاهدت شعراء كثيرا فلاي معنى
يدعون الشعر وانا وحدي آتي بالقصائد ثم قال فلا تعجبا ذلك
لان السيوف كثيرة وسيف الدولة واحد لا نظير له فيها يريد انه في الشعراء
كسيف الدولة في السيوف الاسامي متفقة كلها سيوف ولكن
لا كسيف الدولة كذلك هؤلاء كلهم شعراء وليسوا مثله كما قال الفرزدق

وقد يلتقي الاسماء في الناس والكنى كثيرا ولكن فرقوا في الخلائق

ومن يليهم من المخضرمين في اساس البلاغة ناقة

مخضرمة جدع نصف اذنها ومنه المخضرم الذي ادرك الجاهلية

والاسلام كانما قطع نصفه حيث كان في الجاهلية قوله

لو راى الله ان في الشيب خيرا جاورته الابرار في الخلد شيبا

كل يوم تبدي صروف الليالي خلقا من ابي سعيد غريبا

البيتان لابي تمام الشيب جمع اشيب وانتصابه على الحال بهذا شكاية

عن الشيب وذم له والمعنى ظاهر قوله فبقيت للعلم

الذي تهدي له وتقاعست عن يومك الايام هذا

مطلع قصيدة لابي نواس مفعول تهدي محذوف يريد تهدي الناس

له اي للعلم تقاعس عن الامر تاخر عنه ومعنى تقاعس الايام عن يومه

انها تاخرت عن فضله وان كل يوم تفوقه اسبق شرفا عن سائر

الايام وهذا على سبيل الدعاء قوله واتي جدير اذا بلغتك

بالمنى وانت بما املت منك جدير فان تولني منك

الجميل فاهله والا فاني عاذر وشكور هذا انتهاء

قصيدة لابي نواس في الخصيب بن عبد الحميد تعال هو جدير بكذا

خليق حقيق به وقوله بالمنى يريد بلوغها وقوله فاهله اي فانت اهله

محذوف المبتدا والمعنى اني حقيق فاعله اي الاماني اذا بلغتك بلوغ

لان من بلغك فهو بلوغ متمناه وانت جدير بما املته منك

تحقيقه لان من كان مثلك حقه ان يؤمل منه ويحقق الامال فان

تولني الجميل ويعطي الاحسان من عندك فلا غرو فيه فانت اهل

لذلك والا وان لم تعطني الجميل فاني اعذرك واشكرك على كل

حال قوله ان كان بين صروف الدهر من رحم

موصولة او ذمام غير منقضب فبين ايامك اللاتي نصرت بها

وبين ايام بدر اقرب النسب

ابقت بني الاصفر الممراض كاسمهم

صفر الوجوه وجلت اوجه العرب هذا مطلع قصيدة لابي تمام

في المعتصم بالله حين افتتح عمورية في اساس البلاغة بينهما رحم

وهي علاقة قرابة واصل الرحم منبت الولد ووعاؤه في البطن

الذمام العهد والانقضاب الانقطاع قال الجوهري

بدر موضع يذكر ويؤنث وهو اسم ماء قال الشعبي بدر بئر

كانت لرجل يدعى بدرا ومنه يوم بدر حارب عندها رسول الله

صلعم وكانت النصرة للكفار الغمر في ابقت وجلت لايامك

بنو الاصفر هم الروم في اساس البلاغة غلبت بنو الاصفر الروم

سموا الصفيرة ابيهم المراض الكثير المرض ووصفه به لصفرة

والمعنى ان كان رحم وعلاقة قرابة موصولة او عهد متصل

غير منقطع بين صروف الدهر وحوادثه الواقعة في الازمنة

المختلفة فبين هذه الايام التي نصرت فيها وفتحت لك عمورية

وبين ايام بدر التي نصر الله فيها رسوله عليه السلام اقرب نسبة

وعلاقة لان رسول الله صلعم كان اعز الاسلام فبها اعزه
في ايامك ابقت ايامك الروم النصارى صفر الوجوه كاسفهم
لخوفهم منك وجلت وجوه العرب لفرحهم بنصرتك وغلبتك
عليهم قوله بقيت بقاء الدهر يا كهف اهله
وهذا دعاء للبرية شامل هذا مطلع قصيدة للخوارزمي فلان كهف
قومه ملجاهم قوله للبرية مفعول شامل وقوله وهذا اشارة الى قوله
بقيت بقاء الدهر وانما كان هذا شاملا للناس لانه ما دام
باقيا كانوا في امن ونعمة وصلاح حال قوله فلا حطت
لك الهيجاء سرجا ولا ذاقت لك الدنيا فراقا هذا انتهاء
قصيدة لابي الطيب في سيف الدولة والمعنى لا وضعت الحروب
سروج خيلك التي تغزو بها الاعداء وتجاهد الكفار ولا ذاقت
الدنيا فراقك ولا عدمتك يدعوا له بدوام البقاء والله اعلم
بالصواب قد وقع الفراغ من تنميق شرح ابيات الايضاح
للامام العلامة فخر الملة والدين الخوارزمي تغمده الله
بالرحمة والرضوان على يدي اضعف عباد الله
والمفتقر الى رحمة يوسف بن المرحوم
براصفهان شاه الواني يوم الجمعة
وقت العصر في شهر محرم المبارك
من شهور سنه تسعين وثمانمائه
من الهجرة النبوية
علم

نام کتاب

نام کاتب

تاریخ تحریر

تسعين

١٩٠

[illegible]

[illegible]

٢٩٥ صفحه